

زاد

تاریخ

مقالات

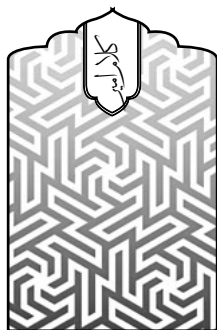
کلام امیر

اندیشه

خرداد ماه هزار و چهارصدویک، ذی القعدة ۱۴۴۳ هجری قمری، کتاب ماه







امانت داری و رازپوشی در نهج البلاغه	۱۲۰
مصحف امام علی <small>علیه السلام</small>	۱۲۵
منطق و منطق پذیری	۱۳۷

۲۲

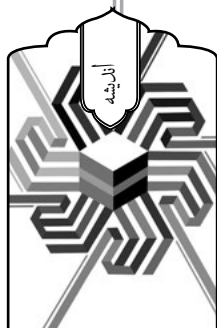
۴۰

۵۱

۶۳

۷۰

الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله
امام شناسی از دیدگاه امام هشتم علیه السلام
شاخص های مکتب اخلاق امام رضا علیه السلام
عوامل گرایش ایرانیان به تشیع چیست؟
یاران ایرانی امام رضا علیه السلام



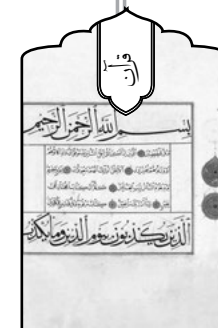
اهداف و ابعاد جهاد تبیین در قرآن	۱۴۰
چرا اثر شیخ کلینی را مهم ترین کتاب شیعه می دانیم؟	۱۴۵
دین مهمترین عامل بازدارنده از وقوع آسیب های اجتماعی	۱۴۹
شرط «به زیستن» اجتماعی در جامعه چیست؟	۱۵۴
غالیان خطرناک تر از مخالفان شیعه هستند	۱۵۷

۷۸

۱۰۰

۱۰۶

الگوهای قرآن به جوانان
رسالت قرآن در معیشت
قبض روح و مرگ در قرآن



مقام معظم رهبری

جلسه درس خارج فقه ۱۳۹۸/۱۰/۰۱

مؤمنانی که مرتبه شان از صحابه بالاتر است

عن عبدالله بن مُحَبَّرِيزٍ قُلْتُ لِرَجُلٍ مِّنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ - قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: حَسِبْتُ أَنَا أَنَّهُ يُكْنَى أَبُو جُمُعَةَ - حَدَّثَنَا حَدِيثاً سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شخص [عبدالله بن محبريز] فرصت پیدا کرده، دستش به یکی از اصحاب پیغمبر - که اوزاعی میگوید گمان میکنم این شخصی که از او نقل میکند، کنیه اش اباجمعه بود - رسیده و می خواهد استفاده کند؛ می گوید: یک حدیثی که از پیغمبر شنیدی را برای ما نقل کن.

قَالَ: لِأَحَدٍ تَنَكَّ حَدِيثاً جَيِّداً: تَعَدَّيْنَا يَوْمًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا، أَسْلَمْنَا مَعَكَ وَ جَاهَدْنَا مَعَكَ أَنْ صَحَابِيْ كَفَتْ كَيْفَ حَدِيثِ خَيْرِيْ بَرَايَتَانِ نَقْلَ مِيْكَم؛ يَوْمَ مِثْلًا صَبْحَانَهُ يَأْهَارُ فِي دَرَجَاتِ حَضْرَتِ بُوْدِيْمِ وَ غَدَا خُوْرْدِيْمِ؛ أَبُوْعُبَيْدَةَ كَيْفَ رَجَالٍ مَعْرُوْفٍ دُوْرُوْبِ بِيْغْمِبِرٍ بُوْدٍ [حَضْرَتِ دَاشْتِ وَ كَفْتِيْمِ]: شَمَا كَسِيْ بَهْتَرًا زَمَا هَمَّ مِي شَنَاسِيْدُ؟ أَوَّلُ كَيْفَ بِيْ تُوْ اِيْمَانِ أُوْرْدِيْمِ، اِسْلَامَ رَا اِخْتِيَارَ كَرْدِيْمِ؛ بَعْدَ هَمَّ كَيْفَ بَا تُوْ اَمْدِيْمِ وَ جَنْگِ كَرْدِيْمِ؛ بَهْتَرًا زَا اِيْنِ چَه مِي شُوْدُ؟ شَمَا كَسِيْ بَهْتَرًا زَا رَا سِرَاغِ دَارِيْدُ؟

قَالَ: بَلَى قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِي

پیغمبر ﷺ فرمود آن کسانی که به من ایمان می آورند، در حالی که من را ندیده اند، از شما افضلند. در دعای سمات میخوانید که «وَأَمَّنَّا بِهِ وَ لَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَ عَدْلًا»؛ (۲) یعنی به پیغمبر ایمان آوردیم - «صِدْقًا وَ عَدْلًا» قید «أَمَّنَّا» است - در حالی که پیغمبر را ندیده ایم. آن کسانی که آن وجود نورانی

ت



را ندیده‌اند، آن معجزات را ندیده‌اند، آن تأثیرِ نَفَس را ندیده‌اند، آن کسانی آن تجسّم توحید، تجسّم اخلاق، تجسّم فضیلت، تجسّم همه‌ی آرزوهایی را که ممکن است به ذهن برترین انسان‌ها برسد - که رسول اکرم ﷺ بود - ندیده‌اند، در عین حال به او ایمان آورده‌اند و وظایف شرعی‌شان را انجام داده‌اند و جهاد در راه خدا هم کرده‌اند، معلوم است که از شما افضلند؛ درست است؛ مقتضای عقل و قاعده هم همین است.

امام علیه السلام فرمودند این کسانی که امروز هستند، از اصحاب پیغمبر، یا بالاترند یا کمتر نیستند؛ (۳) واقعه‌ی همین است. آن جوان مؤمن مخلصی که از همه‌ی لذات زندگی، از همه‌ی آرزوهای جوانی، از همه‌ی شهوات، خواسته‌ها، از زندگی راحت، از پدر و مادر، از همسر، از فرزند چشم میپوشد، می‌رود در راه خدا جهاد [میکنند] - حالا یا در جبهه‌های دفاع مقدّس، مثل آن دوران‌ها، یا در جبهه‌ی دفاع از حرم، مثل زمان ما، یا دفاع از امنیّت، فرق نمی‌کند - از آنها بالاترند. قدر این حالت را باید دانست؛ و قدردانی‌اش هم به این است که واقعاً و حقیقتاً آن جوری که از ما توقّع هست عمل کنیم؛ بخصوص ما عمّامه‌ای‌ها که خب مرجع دین مردم محسوب می‌شویم و دینشان را از ما می‌خواهند سؤال کنند، تقیّد به دین داشته باشیم. و اگر ماها از جهت تقوا و پرهیزکاری و ورع از محارم و بی‌رغبتی به جلوه‌های مادّی دنیا و زیبایی‌های دنیا و مانند این‌ها، تقیّد را به خودمان تحمیل کنیم و وادار کنیم خودمان را به این معنا، مسلماً بهتر از آنها هستیم.

(۱) امالی طوسی، مجلس چهاردهم، ص ۳۹۱؛ «عبدالله بن محیریز گفته است: به مردی از اصحاب پیامبر - که او زاعی [از راویان این حدیث] گفته گمان می‌کنم که کنبه‌اش ابوجمعه بود - گفتم حدیثی از رسول خدا که خودت آن را شنیده باشی برایمان بگو. او گفت حدیثی خوب برایتان خواهم گفت: روزی با رسول خدا صبحانه می‌خوردیم و ابوعبیده بن جراح هم با ما بود که گفتیم: آیا مردمانی بهتر از ما هستند، حال آنکه به تو اسلام آوردیم و به همراهت جنگیدیم؟ ایشان فرمود: آری! گروهی از ائمتّم پس از شما می‌آیند که [ندیده] به من ایمان می‌آورند.»

(۲) مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۱۹

(۳) صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۴۱۰ (با اندکی تفاوت)

اشعث در سال دهم هجرت با جمعی از قبیلۀ خود اسلام آورد، و بعد از پیامبر ﷺ مرتد شد. ابوبکر او را دستگیر کرد و خواهر کورش را به شرط همسری به او داد. از این زن جعد و محمد به دنیا آمدند، که جعد قاتل امام حسن ﷺ و محمد جزء لشکر عمر سعد در کربلا شد، و در دستگیری جناب مسلم بن عقیل ﷺ نیز نقش بسزایی داشت. (۶)

در روز عاشورا به سبب جسارتی که به حضرت امام حسین ﷺ کرد هنگامی که برای قضای حاجت به کناری رفته بود، عقرب او را نیش زد و در حالی که عورتش پیدا بود به آتش جهنم وارد شد. (۷)

نهم ذی القعدة

حضرت مسلم (ع) ۲۷ روز قبل از شهادتش در این روز از سال ۶۰ هجری نام‌های برای امام حسین ﷺ نوشت و به آن حضرت خبر داد که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کرده‌اند. (۸)

یازدهم ذی القعدة

۱. ولادت امام رضا ﷺ

در روز پنجشنبه سال ۱۴۸ هجری امام رضا ﷺ در مدینه به دنیا آمد. (۹)

در ولادت آن حضرت ۱۱ ذی‌الحجه و ۱۱ ربیع‌الاول نیز ذکر شده است. (۱۰)

پدر آن حضرت موسی بن جعفر ﷺ و مادرشان ام‌البنین نجمه ﷺ (۱۱) است. نام مبارکشان علی است، و کنیه آن حضرت ابوالحسن است، و کنیه خاصشان ابوعلی است. (۱۲)

سراج الله، نورالهدی، قره عین المؤمنین، مکیده الملحدین، کفو الملک، کافی الخلق، رب السریر، رثاب التدبیر (به معنای مصلح)، فاضل، صابر، وفی،

وقایع ماه ذی القعدة

اول ذی القعدة

۱. ولادت حضرت معصومه ﷺ

در این روز در سال ۱۷۳ هجری دخت‌گرامی موسی بن جعفر ﷺ، حضرت فاطمه معصومه ﷺ به دنیا آمده است. (۱) مادر مکرمه آن حضرت جناب نجمه ﷺ مادر امام رضا ﷺ است. نام مبارکش فاطمه، لقب آن حضرت معصومه و در خانواده امام هفتم ﷺ حضرت معصومه ﷺ را «فاطمه کبری» می‌خواندند. (۲)

۲. جنگ بدر صغری

در این روز در سال ۴ هجری جنگ بدر صغری واقع شد، و به آن «بدرالموعد» و «بدر الثالثه» هم می‌گویند. (۳)

۳. مرگ اشعث بن قیس

در شب اول ذی‌القعدة سال ۴۰ هجری اشعث بن قیس کندی به درکات جحیم شتافت. (۴) امام صادق ﷺ می‌فرماید: «اشعث بن قیس در قتل امیرالمؤمنین ﷺ شریک بود، و دخترش جعد امام مجتبی ﷺ را مسموم کرد، و محمد پسرش در قتل امام حسین ﷺ شریک بود». (۵)

روز آخر ماه ذی القعدة

شهادت امام جواد علیه السلام

در این روز در سال ۲۲۰ هجری امام جواد علیه السلام به زهر معتصم به شهادت رسیدند، و هنگام شهادت از سن مبارکشان ۲۵ سال و سه ماه و ۱۲ روز گذشته بود. (۲۰). در شهادت آن حضرت ۵ ذی القعدة، ۱۱ ذی القعدة (۲۱)، ۵ ذی الحجة سال ۲۱۹ هجری (۲۲)، ۶ ذی الحجة (۲۳)، ۲۵ ذی الحجة هم گفته شده است. بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام مأمون جواد الائمه علیه السلام را به بغداد طلبید و دخترش ام الفضل را به آن حضرت تزویج نمود. پس از مدتی که آن حضرت از سوء معاشرت مأمون بسیار ناراحت بودند برای حج به مکه تشریف بردند. سپس به مدینه رفتند و در آنجا بودند تا مأمون به درک واصل شد و معتصم برادر او خلیفه شد.

معتصم حسادت خاصی نسبت به آن حضرت داشت، و آن امام معصوم را به همراه ام الفضل به بغداد احضار کرد. آن حضرت در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود در مدینه امام هادی علیه السلام را امام بعد خود معرفی کردند و ودایع امامت را تسلیم ایشان نمودند و در ۲۸ محرم سال ۲۲۰ وارد بغداد شدند. ام الفضل به تحریک عمویش معتصم و به قولی جعفر بن مأمون، امام علیه السلام را در سن ۲۵ سالگی مسموم کرد. (۲۴)

تنه ماه ذی القعدة

صلح حدیبیه در سال ششم هجرت

در ماه ذی القعدة پیامبر صلی الله علیه و آله برای اعمال عمره قصد مکه فرمودند. (۲۵) تعداد مسلمانان با آن حضرت ۱۲۲۰ یا ۴۰۰ نفر بودند، و برای قربانی ۷۰ شتر به همراه

صدیق و رضی دیگر القاب آن حضرت هستند. (۱۳)

هنگامی که آن حضرت به دنیا آمدایشان را در پارچه سفیدی پیچیده و به خدمت پدر بردند. آن حضرت درگوش راست حضرت رضا علیه السلام اذان و درگوش چپ اقامه فرمود، و آب فرات به کام مبارک آن حضرت ریخت و سپس او را به مادر مکرمه اش نجمه علیها السلام برگردانیدند. (۱۴)

روز بیستم سوم ماه ذی القعدة

۱. شهادت امام رضا علیه السلام

بنابر قولی در این روز در سال ۲۰۳ هجری حضرت رضا علیه السلام به شهادت رسیدند. (۱۵)

۲. جنگ بنی قریظه

در این روز در سال ۴ هجری غزوه بنی قریظه به وقوع پیوست. مسلمانان ۳۰۰۰ نفر بودند و یک نفر به نام خلاد بن سوید شهید شد. کفار ۹۰۰ نفر بودند که همه آن ها کشته شدند. (۱۶) بنابر قولی این جنگ در شوال به وقوع پیوسته است. (۱۷)

روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة

حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه برای حجه الوداع

در این روز در سال ۱۰ هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب از مدینه برای حجه الوداع و غدیر حرکت کردند. (۱۸) بعضی اقوال ۲۳ و بعضی ۲۵ ذی القعدة نقل کرده اند. (۱۹)

پی نوشت‌ها

۱. طبقات ابن سعد: ج ۲ ص ۵۱. زندگانی حضرت معصومه علیها السلام و تاریخ قم: ص ۳۴. فاطمه بنت الامام موسی کاظم علیه السلام: ص ۱۴.
۲. بحار الانوار: ج ۴۸ ص ۲۸۸ - ۳۰۳.
۳. ناسخ التواریخ: جلد هجرت ص ۱۹۷. بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۱۸۲.
۴. مستدرک علم رجال هجرت الحدیث: ج ۱ ص ۶۸۸.
۵. بحار الانوار: ج ۴۲ ص ۲۲۸.
۶. ریاحین الشریعه: ج ۳ ص ۵۹. مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۶۸۸.
۷. بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۳۱۷.
۸. نفس المهموم: ص ۸۴. وقایع الشهور: ص ۲۱۳.
۹. اعلام الوری: ج ۲ ص ۴۰. جلاء العیون: ص ۵۴۴. فیض العلم: ص ۹۰. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
۱۰. فیض العلم: ص ۱۱۹. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۳۰۴.
۱۱. اعلام الوری: ج ۲ ص ۴۰. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰. ارشاد: ج ۲ ص ۲۴۶.
۱۲. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
۱۳. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۱۰.
۱۴. بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۹.
۱۵. مسار الشیعه: ص ۱۶. العدد القویه: ص ۲۷۵. فیض العلم: ص ۹۷.
۱۶. الموسوعه الکبری فی غزوات النبی الاعظم صلی الله علیه و اله: ج ۳ ص ۱۹۲.
۱۷. بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۱۷۰.
۱۸. کافی: ج ۴ ص ۲۴۸.
۱۹. الغدیر: ج ۱ ص ۹. قلاند النحور: ج شوال، ص ۲۷۲.
۲۰. ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۵. اعلام الوری: ج ۲ ص ۱۰۶. توضیح المقاصد: ص ۲۹. کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۷۰. اصول کافی: ج ۲ ص ۵۴۱. فیض العلم: ص ۱۰۳. بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۸ - ۱۰. قلاند النحور: ج ذی القعدة، ص ۲۷۹.
۲۱. بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷.
۲۲. تتمه المنتهی: ص ۳۰۰.
۲۳. شرح احقاق الحق: ج ۱۲ ص ۴۱۴ - ۴۱۶.
۲۴. خلاصه ای از قلاند النحور: ج ذی القعدة، ص ۲۷۹.
۲۵. استیعاب: ج ۴ ص ۱۹۱۷.
۲۶. التعجب (کراچکی): ص ۵۹.
۲۷. منتهی الامال: ج ۱ ص ۷۶. بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۳۱۷ - ۳۱۶.

خود بردند.

آنان از مسجد شجره احرام بستند، و در یک منزلی مکه، در محلی به نام حدیبیه بر سر چاهی توقف نمودند. آب چاه به اندک زمانی تمام شد و چون به آن حضرت خبر دادند، به معجزه نبوت آب چاه آن قدر زیاد شد که مثل چشمه می جوشید.

کفار از حرکت با خبرگشته مانع ورود حضرت به مکه شدند. آن حضرت بیعتی دیگر به نام «بیعه رضوان» از اصحاب گرفتند. قرار شد آن حضرت سال بعد حج و عمره را قضا کنند و قراردادی بین مسلمین و کفار منعقد شد، که طبق شروطی تا ده سال جنگ بین آنان نباشد. گروهی از صحابه از این صلح دل‌تنگ شدند، عمر بن خطاب گفت: «در نبوت شک نکردم مانند روز حدیبیه» (۲۶)، به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت: ما چگونه به این خواری گردن نهیم و به این مصالحه رضایت دهیم!!

حضرت فرمودند: من پیامبر خدایم و کاری جز به حکم خداوند نمی کنم. عمر گفت: تو به ماگفتی به زیارت کعبه می رویم و عمره انجام می دهیم، پس چه شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گفتم امسال این کار انجام می شود؟ عمر گفت: نه! فرمود: پس چرا مجادله می کنی!!؟

دربازگشت از حدیبیه سوره فتح بر آن حضرت نازل شد. (۲۷)

عمومی بر مدینه، شهری که تمامی جمعیت آن از مرد و زن، کوچک و بزرگ در حدود ده هزار نفر بود یورش برند و اسلام را از میان بردارند. به احتمال قوی هیچ‌گاه جزیره العرب، در آن روزگار، در جنگ‌های بین‌قبایلی خود، شاهد بسیج شدن این تعداد نبوده است.

حضرت آیت الله خامنه‌ای در خصوص انطباق جنگ احزاب با حوادث انقلاب اسلامی می‌گویند: روزی که ما پشت سر امام عزیز و علمدار اسلام ناب، شعارهای اسلام واقعی را مطرح می‌کردیم، می‌دانستیم که دشمن‌ها و قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها در مقابل ما صف‌آرایی می‌کنند. در صدر اسلام هم همین‌گونه بود. آن روزی که یهودی‌ها و منافقان و کفار و مشرکان، اطراف مدینه‌ی پیامبر را محاصره کردند و جنگ احزاب و خندق را به وجود آوردند، مؤمنین واقعی گفتند: «هذا ما وعدنا الله ورسوله»؛ این، چیز تازه‌یی نیست. خدا و رسولش به ما گفته بودند که بدها و شریرها و فاسدها علیه شما همدست خواهند شد. بنابراین، آنها چون صدق وعده‌ی الهی را دیدند، ایمانشان قوی‌تر شد. هر جا که اسلام واقعی آشکار شد، اگرچه قدرت‌های خبیث و پلید در مقابل آن صف‌آرایی کردند، اما انسان‌های پاک و دل‌های مطهر و روح‌های صاف و فطرت‌های پاک و نالوده، با همه‌ی توان و وجود از آن حمایت کردند. چرا ده میلیون انسان عزادار در ایام رحلت امام (ره) گرد پیکر مطهر آن بزرگوار جمع شدند و آن‌گونه بر سر و سینه‌ی خود می‌زدند؟ چرا صدها میلیون مسلمان در سرتاسر عالم، به خاطر درگذشت یک انسان، این‌طور عزادار و داغدار شدند؟ محبوبیت امام ما به خاطر چه بود؟ جواب، یک کلمه است: به خاطر اسلام. خود آن بزرگوار این نکته را به ما یاد داد و خود او به ما فهماند و تأکید کرد که به خاطر اسلام، خدا دل‌ها را متوجه انقلاب و رهبر و ملت ایران کرد. رهبر معظم انقلاب اسلامی در این خصوص می‌گویند: اگر بخواهیم جبهه‌ی

مصاف تمامی اسلام در برابر تمامی کفر در جنگ خندق

روایتی از سرنوشت‌سازترین جنگ‌های تاریخ اسلام

غزوه خندق، از غزوات پیامبر ﷺ با مشرکین و احزاب مخالف از جمله یهود، در سال پنجم هجری بود و به جنگ احزاب نیز معروف است. در این غزوه مشرکان قریش و بعضی از قبایل دیگر عرب به تحریک یهودیان تصمیم به نابودی کامل اسلام گرفتند و با ده هزار نفر راهی مدینه شدند. در این جنگ همه نیروهای مشرکین و قبایل یهود که از مخالفان اسلام بودند، تمام قوای خود را بسیج کردند تا پیامبر و مسلمانان را از بین ببرند، اما در مقابل با آنان مسلمانان به پیشنهاد سلمان فارسی اطراف مدینه خندق حفر کردند که تا آن زمان در بین اعراب رایج نبود و باعث شگفتی مسلمانان و مشرکان شد؛ با این تاکتیک نظامی به همراه کمک امداد غیبی الهی، توطئه مشرکان و یهودیان بدون درگیری و جنگ با شکست سهمگین آنان به پایان رسید، چنان‌که نه تنها امکان هرگونه سازماندهی و لشکرکشی دوباره را از آنان گرفت، بلکه بر اقتدار دولت اسلامی مدینه افزود.

یهودیان به دلیل رخداد‌های مربوط به بنی قینقاع و بنی النضیر و نیز گذشته شدن برخی از سرانشان همچون کعب بن اشرف، کینه شدیدی از اسلام به دل داشتند. بنابراین همگی احزاب یکپارچه مضمم شدند تا طی یک بسیج

امروز دشمن علیه جمهوری اسلامی را در صدر اسلام مشابه سازی بکنیم، می شود جنگ احزاب، همه ی قدرت طلبان و جنایت کاران مقابل جمهوری اسلامی صف کشیده اند... وقتی ایمان در دل قوی شد، مواجهه ی با همه ی مشکلات آسان می شود.»

محمد سفر کرده در یادداشتی که در اختیار مهر قرار داده است به بررسی ابعاد مختلف جنگ احزاب پرداخته است که در ادامه می خوانید:

جنگ احزاب از بزرگترین و سرنوشت سازترین جنگ های مسلمانان با مشرکان بود. نقطه ی کانونی غزوه خندق، نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام با عمرو بن عبدود است؛ نبردی که پیامبران را با تعبیر مصاف تمامی اسلام در برابر تمامی کفر توصیف کردند [۱].

ترس مسلمانان از عمرو بن عبدود و ترس عمرو از امیرالمؤمنین علیه السلام

عمرو بن عبدود از بزرگترین جنگجویان عرب بود و همگان از قدرت او هراس داشتند. هنگامی که در برابر سپاه مسلمانان مبارز طلبید، هیچ کس جز امیرالمؤمنین اعلام آمادگی نکرد. عمرو بن عبدود به بهانه جوان بودن امام و سابقه همنشینی با پدر حضرت، سعی کرد امام را از نبرد با خود منصرف کند. تاریخ نویسان گفته اند او از برخی دیگر هم نام برده و خواهان مبارزه با آنان بوده است [۲]. اما هیچ کدام پاسخی به این مبارزطلبی ابن عبدود ندادند. ابن ابی الحدید معتزلی از استاد خود نقل می کند که عمرو بن عبدود از ترس جان خود سعی داشت امام را از مبارزه منصرف کند و نسبت به رعایت جان حضرت دروغ می گفت. او به نقل از استاد خود می نویسد: «به خدا سوگند عمرو بن عبدود به علی فرمان بازگشت نداد که علی زنده بماند بلکه از بیم چنین می گفت چرا که کشته شدگان در جنگ بدر و احد را به دست علی علیه السلام

می دانست و می شناخت.» [۳]

شاهدی که این سخن را تأیید می کند شعری است که خواهر عمرو بن عبدود پس از شنیدن خبر مرگ برادرش می سراید. او می گوید: «اگر قاتل عمر کسی دیگر بود، تا ابد بر او می گریستم، ولی قاتلش کسی است که از قتل او عیبی بر عمرو نیست.» [۴] این سخن خواهر عمرو نشان می دهد حضرت علی در نگاه او و برادرش جوانی که از جنگ چیزی ندانسته و قدرتی ندارد، به شمار نمی رفت بلکه سابقه حضرت در جنگاوری و شجاعت را شنیده و از آن آگاه بودند.

برتری امیرالمؤمنین بر سایر صحابه پیامبر

شجاعت امیرالمؤمنین در مبارزه با عمرو، به تنهایی عظمت و برتری حضرت را بر سایر صحابه اثبات می کند؛ اما شواهد و قرائن دیگری نیز برای این برتری در ماجرای غزوه خندق رخ می دهد. مهم ترین شاهد این ماجرا جمله معروف پیامبر در وصف امیرالمؤمنین است که بنا بر منابع اهل سنت فرمودند: «لُمُبَارَزَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرٍو ابْنِ عَبْدِودِ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [۵] مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد.»

شخصی از ابوالهذیل از دانشمندان اهل سنت در مورد منزلت حضرت علی علیه السلام در پیشگاه خداوند سوال می کند، او در پاسخ می گوید: «به خدا سوگند که نبرد علی با عمرو در جنگ خندق معادل با همه اعمال و عبادات همه مهاجران و انصار بلکه از آن فراتر است.» [۶]

هنگامی که حضرت امیر، عمرو را شکست داد بدون توجه به زره گران قیمت او نزد پیامبر بازگشت. عمر بن خطاب وقتی متوجه رفتار حضرت شد، پرسید: «چرا زرهش را برنداشتی؟ عرب زرهی بهتر از آن ندارد.» امام در جواب فرمودند:

پی نوشت‌ها

- [۱] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۹، ص ۶۱.
 [۲] المغازی، ج ۲، ص ۴۷۱.
 [۳] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۹، ص ۶۴.
 [۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۵.
 [۵] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴.
 [۶] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۹، ص ۶۰.
 [۷] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴.
 [۸] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۲۳۷.
 [۹] الاوائل (عسکری)، ج ۱، ص ۴۲۸.

«وقتی عمرو را زدم، با سپرش عورت خود را پوشاند؛ بنابراین خجالت کشیدم که او را با گرفتن زرهش بی پوشش کنم.» [۷] ابن ابی الحدید این رفتار حضرت را مقایسه می‌کند با سعد بن ابی وقاص که چگونه در جنگ احد به خاطر از دست دادن زره دشمن اندوهگین شد و می‌نویسد: «چه قدر بین علی و سعد فاصله است.» [۸]

اولین فدایی پیامبر

حضرت امیر علیه السلام بارها خود را برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه وآله به خطر انداخت. مهم‌ترین آن‌ها شب «لیلة المبيت» بود که حضرت در آن شب به جای پیامبر در بستر خوابیدند. تاریخ نویسان اهل سنت گفته‌اند اولین کسی که خطاب به پیامبر عرض کرد: «جعلت فداک: جانم فدای شما» امیرالمؤمنین بود. ابوهلال عسکری نقل می‌کند حضرت علی علیه السلام برای اولین بار هنگام اجازه خواستن برای مقابله با عمرو بن عدود به پیامبر عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاک يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَأْذَن لِي: [۹] فدایت بشوم ای رسول خدا، آیا به من [برای نبرد] اجازه می‌دهی؟»



الرضا من آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

در این نوشتار برآنیم تا شعار «الرضا من آل محمد» را بررسی کنیم؛ شعاری که عباسیان با تکیه بر آن توانستند بسیاری از بنی هاشم و شیعیان آنان به ویژه ایرانیان را با خود همراه کرده و مدت ها چهره واقعی خود را در پشت آن پنهان سازند. این بررسی، در چهار محور الرضا در لغت عرب، الرضا در عرف مسلمانان در دو قرن نخست هجری، الرضا در دعوت عباسی و الرضا نزد دعوت شدگان تقدیم می گردد.

الرضا در لغت عرب

الرضا اسم از رَضِيَ يَرْضِي است. الرضا مصدر است و به عنوان وصف و به معنای اسم مفعول می آید. گفته می شود: رجل رَضِيَ أَي مَرْضِيٌّ عَنْهُ: مرد پسندیده شده؛ رَضِيَ الشَّيْءَ، رَضِيَ بِالشَّيْءِ ءَ وَ رَضِيَ عَنْهُ، فالشَّيْءُ مَرْضُوٌّ وَ مَرْضِيٌّ أَي اخْتَارَهُ وَ قَنَعَ بِهِ، یعنی آن را انتخاب کرد و به آن قانع شد، شئ ء مورد پسند است.

در کاربرد الرضا، مفرد، مثنی و جمع و نیز مذکر و مؤنث یکسان است؛ گفته می شود: هو رَضِيٌّ، هم رَضِيٌّ. و نیز: رَضِيَتْ الشَّيْءَ وَ ارْتَضَيْتَهُ، فهو مَرْضِيٌّ؛ آن چیز را پسندیدم، پس آن پسندیده است. و رَضِيَهُ لِذَلِكَ الْأَمْرِ فهو مَرْضُوٌّ وَ مَرْضِيٌّ: (۱)

او را برای آن کار پسندید، پس او پسندیده است. در قرآن، در آیه ۱۰۰ سوره توبه آمده است: «لقد رضى الله عن المؤمنين» خداوند از مؤمنین راضی شده است و نیز در سوره مجادله آیه ۲۲: «و رضيت لكم الإسلام ديناً» اسلام را دین شما پسندیدم و در سوره مائده آیه ۱۱۹: «رضى الله عنهم و رضوا عنه.»

الرضا در عرف مسلمانان صدر اسلام

کسی که این کلمه را در متون اسلامی جستجو می کند، به این نکته برمی خورد که «الرضا» بیشتر در موارد اختلاف به کار برده می شده است؛ یعنی هر جا مسلمانان اختلاف می کرده اند، برای حل مشکل و رفع اختلاف «الرضا» پیشنهاد می شده است. از بررسی موارد کاربرد «الرضا» نتیجه گرفته می شود که «الرضا» یعنی «من اجتمعت عليه الامة: کسی که امت بر او گرد آیند.» پس می توان گفت که «الرضا» مترادف «الجماعة» است؛ الرضا یعنی کسی که گروه تصمیم گیرنده، یا اهل حل و عقد (خبرگان) یا اکثریت انتخاب کنندگان، او را انتخاب کرده و پسندیده باشند. خلاصه، «الرضا» یعنی «منتخب» و «برگزیده.» اینک نمونه ای چند از موارد کاربرد این کلمه را بررسی می کنیم:

پس از کشته شدن عثمان و فرار امویان از مدینه، مصریان به اهل مدینه گفتند: «انتم اهل الشورى و انتم تعتقدون الامامة فانظروا رجلاً تنصبونه و نحن لكم تبع، فقال الجمهور: على بن ابي طالب، نحن به راضون: شما اهل شورا هستید و امام را شما بر می گزینید. پس با مشورت، مردی را برگزینید که ما پیرو شما هستیم! پس عموم مردم گفتند: ما على بن ابي طالب را برگزیدیم و به او راضی هستیم.» (۲)

پس از مرگ عثمان، اصحاب پیغمبر نزد علی عَلِيٌّ رفتند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم ناگزیر باید رهبری داشته باشند! علی عَلِيٌّ فرمود: «أَو تَكُون

شوری؟» قالوا: «انت لنا رضی» (۳) قال: «فالمسجد، إذاً یكون عن رضی من الناس» (۴) فرمود: آیا شورا تشکیل شده است؟ گفتند: تو برگزیده ما هستی. فرمود: پس (باید بیعت) در مسجد و با رضایت (انتخاب) مردم باشد. در همان واقعه، علی علیه السلام در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «ان كان لا بد من ذلك، ففي المسجد، فأنت بیعتی لا تكون خفياً و لا تكون الا عن رضی المسلمین و فی ملأ و جماعة: (۵) اگر ناگزیر باید با من بیعت شود، باید در مسجد باشد. بیعت من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان و در جمع مردم انجام نمی شود.»

پس از اصرار مردم بر بیعت با علی علیه السلام و سپری شدن مهلت، علی علیه السلام بر منبر رفت و فرمود: «یا ایها الناس، عن ملأ و اذن، ان هذا أمرکم لیس لأحد فیه حق، الا من رضیتم و امرتکم، و قد افترقنا بالأمس علی أمر، فان شئتم، قعدت لکم، و الا فلا احد علی أحد: (۶) ای مردم، همه حاضرید و اجازه می دهید، این حکومت شما است و هیچ کس را در آن حقی نیست جز کسی را که شما برگزینید و امارت دهید. ما دیروز با توافق بر امری از هم جدا شدیم، اگر امروز باز بر رأی خود هستید، حکومت شما را عهده دار شوم، و اگر نیستید، هیچ کس را بر دیگری حقی نیست!»

در روزهای محاصره بیت عثمان، وی از علی علیه السلام خواست تا شورشیان را که قصد کشتن وی را داشتند برگرداند. علی علیه السلام پس از بررسی اوضاع به او نوشت: «الناس الی عدلک احوج منهم الی قتلک، و انی لأرى قوماً لا یرضون الا بالرضا: (۷) مردم، به عدالت تو بیش از کشتن نیازمندند، من گروهی را می بینم که جز به «الرضا» کسی که مورد قبول همه باشد رضایت نمی دهند.» در همان واقعه، علی علیه السلام در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «لیس ذلك الیکم انما هو لأهل الشوری و اهل بدر، فمن «رضی به» اهل الشوری و اهل بدر فهو

الخلیفة: (۸) انتخاب خلیفه، حق شما نیست. این کار منحصر به اهل شورا و اصحاب بدر است، هر کس را که آن ها برگزیدند خلیفه است.» در مراسم بیعت با علی علیه السلام، «طلحه» ضمن سخنانی گفت: «... ان الله قد رضی لکم الشوری، فأذهب بها الهوی، قد تشاورنا «فرضینا» علیاً فبايعوه: (۹) ای مردم، خداوند شورا را برای شما پسندیده است و با آن خواسته دل را از بین برده است. ما مشورت کردیم و علی را برگزیدیم، با وی بیعت کنید!» در جنگ جمل، طلحه به علی علیه السلام گفت: «فاعتزل هذا الأمر و نجعله شوری بین المسلمین، فأنت «رضوا» بک، دخلت فیما دخله الناس. وان «رضوا» غیرک کنت رجلاً من المسلمین: (۱۰) از حکومت کناره بگیر تا آن را شورا قرار دهیم. اگر تو را برگزیدند، در کاری وارد شده ای که همه مسلمانان وارد شده اند، و اگر دیگری را انتخاب کردند، تو هم مردی از مسلمانان هستی!» کنایه از این که تو هم چون دیگران به انتخاب شورا راضی باش.

پس از آن که معاویه به حکومت دست یافت، روزی بنی هاشم را گرد آورد و گفت: «ألا تحذوننی عن ادعائکم الخلافة دون قریش، بم تكون لکم؟ «أبالرضا» بکم؟ أم بالأجتماع علیکم دون القرابة؟ أم بالقرابة دون الجماعة؟ أم بهما جمعاً؟ فإن كان هذا الأمر «بالرضا» والجماعة، دون القرابة، فلا أرى القرابة أثبتت حقاً و لأسسست ملکاً، و ان كان بالقرابة دون الجماعة و «الرضا» فما منع العباس عمّ النبی و وارثه و ساقی الحجیج و ضامن الأیتام أن یطلبها...، و ان كانت الخلافة «بالرضا» والجماعة والقرابة جمعاً، فأنت القرابة خصلة من خصال الأمامة، لا تكون الأمامة بها وحدها، و أنتم تدعونها بها وحدها، ولكننا نقول: أحق قریش بها من بسط الناس ایدیهم الیه بالبیعة، و نقلوا اقدامهم الیه للرغبة...: ای بنی هاشم، شما ادعا دارید که خلافت حق اختصاصی شما است و از آن دیگر قریشیان نیست. آیا درباره این ادعایتان با من سخن نمی گویند؟ به

چه دلیل خلافت از آن شما است؟ آیا به دلیل رضایت (انتخاب) مردم و گرد آمدن آنان بر شما است (و به خویشاوندی نیست) یا به خویشاوندی است و نه به اجتماع مردم؟ یا به هر دو است (هم به رضایت و اجتماع مردم است و هم به خویشاوندی)؟ اگر حق خلافت به رضایت و اجتماع مردم است و به خویشاوندی نیست، که در این صورت خویشاوندی نه حقی را ثابت می کند و نه حکومتی را بنیان می گذارد! و اگر حق خلافت به خویشاوندی است و به گرد آمدن مردم و رضایت آنان نیست، پس چه چیزی عباس عموی پیامبر ﷺ، و وارث او و ساقی حاجیان و سرپرست یتیمان و... را از مطالبه آن بازداشت؟ و اگر خلافت هم به رضایت و گرد آمدن مردم است و هم به خویشاوندی، در این صورت خویشاوندی یکی از شرایط امامت است و امامت تنها به خویشاوندی نیست. شما تنها به سبب خویشاوندی ادعای خلافت دارید، ولی ما می گوئیم که سزاوارترین قریش به خلافت کسی است که مردم با او بیعت کنند و با شوق به سوی او روند...»

ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: «ندعی هذا الأمر بحق من لولا حقه لم تعد مقعدک هذا، و نقول: کان ترک الناس أن یرضوا بنا و یجمعوا علينا، حقاً ضیعوه و حظاً حرموه...» (۱۱) ما خلافت را به حق کسی (پیامبر ﷺ) ادعا می کنیم که اگر حق او نبود، اکنون تو بر این جایگاه ننشسته بودی، و می گوئیم: این که مردم از انتخاب ما و گرد آمدن بر ما سرباز زدند، حقی بود که پایمال کردند و بهره ای بود که از آن محروم شدند...»

(گفتنی است که در این متن، همه جا واژه «الرضا» مترادف واژه «الجماعة» آمده است.)

آن گاه که «عبدالله بن زبیر» از «محمد بن حنفیه» و «عبدالله بن عباس» خواست تا با او بیعت کنند، در پاسخ گفتند: «انا لا نبایع الامن اجتمعت علیه

الائمة، فاذا اجتمعت عليك الامة باعناک...» (۱۲) ما جز با کسی که امت بر او گرد آمده باشد، بیعت نمی کنیم. هرگاه امت بر تو گرد آمدند، با تو بیعت خواهیم کرد...»

پس از مرگ «یزید بن معاویه»، «سلم بن زیاد» (والی خراسان) سپاه خراسان را به بیعت با «منتخب» و «الرضا» فرا خواند: «... و دعا الناس الى البيعة علی الرضا حتی یستقیم امر الناس علی خلیفة فبايعوه.» (۱۳)

پس از مرگ یزید بن معاویه و فرار «عبدالله بن زیاد» از عراق، مردم بصره خواستند برای خود امیری برگزینند. سران آن ها «قیس بن الهیثم السلمی» و «نعمان بن سفیان راسبی» بودند. قیس به انتخاب نعمان رضایت داد و گفت: «قد رضیت بمن رضی به النعمان و سماه لکم.» و نعمان از قیس و مردم بر «الرضا» (منتخب) پیمان گرفت: «... و أخذ علی قیس و علی الناس العهود بالرضا.» (۱۴)

در قیام مختار، شیعیان بر او گرد آمده و به او رضایت دادند: «... و اتفقوا علی الرضا به.» (۱۵)

در قیام توایین، «رفاعة بن شداد»، پس از «مسیب»، رشته کلام را به دست گرفت و گفت: «ولوا أمرکم رجلاً تفضعون الیه و تحفون برأیته و قد رأینا مثل الذی رأیت، فأن تکن انت ذلک الرجل، تکن عندنا مرضیاً...» فرماندهی تان را به مردی بسپارید که در سختی ها به او پناه برده و بر پرچمش گرد آید! رأی ما چون رأی تو است. اگر تو آن مردی، نزد ما برگزیده ای (پسندیده ای)....»

هنگامی که «مصعب بن زبیر» با «عبدالملک بن مروان» به پیکار بود، «مهلب بن ابي صفره» و یارانش، از طرف «عبدالله بن زبیر» در خوزستان با خوارج می جنگیدند. چون مصعب کشته شد، مهلب و یارانش با عبدالملک بیعت کردند. خوارج چون چنین دیدند فریاد برآوردند که ای دشمنان خدا، دیروز

در دنیا و آخرت از او بیزار می جستید و او امروز که امیر شما راکشته، امامتان شده است؟! کدام گمراه و کدام راه یافته است؟!» سپاهیان مهلب پاسخ دادند: «یا اعداء الله، رضینا بذالک، اذکان یلی امورنا و نرضی بهذا کما کنا رضینا بذاک» (۱۶) ای دشمنان خدا! به مصعب راضی بودیم چون امیر ما بود، و اکنون به عبدالملک رضایت داریم، چنان که به مصعب رضایت داشتیم.» در پیکار «هرثمة بن أعین» با «ابوالسرایا»، چون عرصه بر هرثمة تنگ شد، فریاد برآورد: «یا أهل الکوفة، علام تسفکون دماءنا و دمائکم؟ ان کان قتالکم ایانا کراهیة لأماننا، فهذا المنصور بن المهدي، رضی لنا و لکم، نبایعه...» (۱۷) ای کوفیان، چرا خون خود و خون ما را می ریزید؟ اگر جنگتان با ما بدان جهت است که امام ما را نمی پسندید، این، منصور پسر مهدی است و مورد پسند ما و شما است. با او بیعت می کنیم....»

در قیام ابوالسرایا پس از مرگ «ابن طباطبای علوی»، ابوالسرایا در سخنرانی خود گفت: «... و قد وصی ابو عبدالله الی شبیهه... فأن رضیتم فهو الرضا، والا فاختاروا لأنفسکم: (۱۸) ابو عبدالله (ابراهیم بن طباطبا) کسی مانند خود را به جانشینی برگزیده است... اگر او را می پسندید، او منتخب «الرضا» است وگرنه، دیگری را برای خود برگزینید.»

در همین قیام، پس از سخن ابوالسرایا، «علی بن عبدالله علوی» که ابن طباطبا او را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، به «محمد بن زید» علوی گفت: «قلدناک الریاسة و انت الرضا عندنا: (۱۹) تو را ریاست دادیم، تو نزد ما پسندیده ای (منتخب مایی).»

در جریان نصب امام رضا به امامت، «ابن سنان» از امام کاظم علیه السلام پرسید: «پس از شما چه کسی امام است؟ امام پاسخ داد: فرزندانم علی. ابن سنان گفت: «له الرضی والتسلیم: (۲۰) به او راضی و تسلیم هستیم.»

مأمون روزهای سه شنبه برای مناظره فقهی می نشست. روزی نشسته بود که مردی دامن به کمر زده و کفش به دست گرفته وارد شد، برگوشه ای ایستاد و گفت: «السلام علیکم.» مأمون جواب سلامش را داد. مرد گفت: از این جایگاهی که در آن نشسته ای خبرم ده؟ آیا به اجتماع امت است یا به قهر و غلبه؟ مأمون گفت: نه به این است و نه به آن، بلکه کسی که عهده دار حکومت مسلمانان بود، من و برادرم را جانشین خود کرد، «فلما صار الأمر الی، علمت أنى محتاج الی اجتماع کلمة المسلمین فی المشرق والمغرب علی الرضا بی: چون حکومت به من رسید، دانستم در انتخاب خودم به اجتماع رأی مسلمانان در شرق و غرب نیازمندم» و دیدم که اگر حکومت را رها کنم مسلمانان با هم نزاع می کنند؛ کار اسلام پریشان و کار مسلمانان آشفته می گردد؛ جهاد باطل، حج متوقف و راه ها ناامن می شود، «فقمت حیاطة للمسلمین الی ان یجمعوا علی رجل یرضون به فأسلم الیه الأمر: (۲۱) پس برای حفظ مسلمانان حکومت را به عهده گرفتم تا این که آنان بر کسی که مورد قبول همه باشد گرد آیند و من حکومت را به او بسپارم. و هرگاه آنان بر کسی اتفاق کنند، حکومت را به او واگذار می کنم.» پس آن مرد سلام کاملی کرد و رفت.

چنان که ملاحظه می شود در موارد بیست گانه مذکور که از متون مختلف و از محدوده زمانی سال ۳۶ تا ۲۲۰ هجری گردآوری شده است، «الرضا» غالباً با کلمه «الجماعة» مترادف آمده است و حتی در مواردی هم که تنها به کار رفته همان معنا را دارد. از بررسی موارد کاربرد واژه «الرضا» چنین برمی آید که مقصود از آن در عرف اهل آن زمان، «منتخب»، «برگزیده» و «کسی است که همه یا اکثریت مردم یا اهل حل و عقد (خبرگان) او را انتخاب کرده و پسندیده باشند.

معنای «الرضا من آل محمد» در دعوت عباسیان

با توجه به آنچه در معنای الرضا گفته شد، «الرضا من آل محمد»، یعنی «منتخب» از «آل محمد ﷺ» چون سال ۱۰۰ هجری سپری شد و حکومت اموی به مرحله ثبات خود رسید و با اصلاحات «عمر بن عبدالعزیز» فشار حکومت بر مخالفان کاهش یافت، بنی هاشم که از پیش منتظر سپری شدن سال ۱۰۰ بودند، در سال های آغازین سده دوم هجری، در سه گروه کاملاً جدا از هم که هر سه متکی بر یکی از سه پسر بزرگ حضرت علی ﷺ بودند، دعوت خود را شروع کردند. این سه گروه عبارت بودند از: عباسیان، فرزندان امام حسن ﷺ و فرزندان امام حسین ﷺ.

عباسیان خود را میراث دار «ابوهاشم» پسر «محمد بن حنفیه» می دانستند. پس از شهادت امام حسین ﷺ، چون فرزندان امام حسین ﷺ و امام حسن ﷺ تحت نظر بودند، و از طرفی محمد بن حنفیه نه در واقعه کربلا شرکت کرده بود و نه به بیعت ابن زبیر تن داده بود، میدان فعالیت برای او و فرزندش بیشتر باز بود. به نقلی ابوهاشم پسر محمد حنفیه هنگام مرگ، محمد بن علی، نوه عبدالله عباس را جانشین خود کرد و بدین گونه سازمان دعوت او به عباسیان رسید. (۲۲)

فرزندان امام حسین ﷺ به رهبری ائمه شیعه: امام باقر ﷺ

فرزندان امام حسن ﷺ و در رأس آن ها «عبدالله بن الحسن» و بعدها پسرش «محمد»؛ معروف به «نفس زکیه».

در آغاز، عباسیان مردم را به نام خود دعوت می کردند (۲۳) و همزمان با آن ها، دعوتگران علوی نیز در خراسان پراکنده بودند. از طرفی تنی چند از داعیان عباسی گرفتار و کشته شده بودند و ممکن بود که اگر کار به همین منوال پیش

برود، رهبری دعوت هم افشا شود. از سوی دیگر، مردم به ویژه مسلمانان غیر عرب به علویان علاقه بیشتری داشتند؛ (۲۴) بنابراین عباسیان دریافتند که اگر مردم را به نام خود دعوت کنند و در کنار آن ها، فرزندان علی ﷺ هم مردم را به خود بخوانند، کسی به ایشان دل نخواهد بست و همه یا دست کم بیشتر مردم به علویان خواهند پیوست و کار آنان به جایی نخواهد رسید. از این رو، پس از بررسی کامل و چند تجربه کوچک و خطرناک ولی پرفایده، با مهارت کامل و دقت کافی، شعار «الرضا من آل محمد» را مطرح کردند، مردم را به آن دعوت نمودند و از دعوت مستقیم به خود دست کشیدند. آن ها با طرح این شعار، هم چهره واقعی خود را از عامه مردم و حکومت پنهان داشتند و خود را آل محمد ﷺ جلوه دادند، و هم بدین وسیله خود را به علویان پیوند زدند و از محبوبیت آن ها بهره فراوان بردند؛ به گونه ای که بسیاری از شیعیان علوی که ماهیت عباسیان را نشناخته بودند نیز به آنان پیوستند.

عموم دعوت شدگان به ویژه خراسانیان هم به خاطر دوری از حجاز و هم به خاطر فشار حکومت که مانع هرگونه پرسشی در مورد بنی هاشم بود توانایی شناخت دسته بندی های سیاسی بنی هاشم را نداشتند و گمان می کردند که «آل محمد» فقط یک گروه است. آن ها بین عباسیان، بنی حسن ﷺ و بنی حسین ﷺ فرق نمی گذاشتند؛ از این رو علاقه مندان آل محمد و ناراضیان حکومت، جملگی زیر این پرچم گرد آمدند.

امام عباسی، با اصرار به سران دعوت خود تأکید می کرد که از او هیچ نامی نبرند و عامه مردم را به «الرضا من آل محمد» بخوانند (۲۵) و در پاسخ کسانی که می خواهند «الرضا» را بشناسند، بگویند: «ما تقیه می کنیم». البته آن ها مجاز بودند که نام امام عباسی را تنها به افراد مورد اعتمادشان بگویند! «الرضا من آل محمد» در نزد سران دعوت و عباسیان، امام عباسی بود، ولی

«سفاح» برادرش منصور را با سی تن به خراسان فرستاد تا هم از «ابومسلم» بیعت بگیرد و هم نظرا و را درباره کار ابوسلمه جويا شود. یکی از نوادگان امام سجاد علیه السلام به نام «عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین الأعرج» همراه این هیأت بود. «سلیمان بن کثیر خزاعی» یکی از بزرگ ترین داعیان عباسی که پیش از ابومسلم رهبر سازمان دعوت در خراسان بود، به عبیدالله گفت: «انا غلطنا فی امرکم و وضعنا البیعة فی غیر موضعها، فهلّم نبایعکم و ندعوا الی نصرتکم: (۲۹) ما در مورد کار شما اشتباه کردیم و بیعت را در جای خودش ننهادیم، بیایید با شما بیعت کنیم و مردم را به یاری شما بخوانیم.» عبیدالله گمان کرد که این پیشنهاد توطئه ای از طرف ابومسلم است و اگر به ابومسلم خبر ندهد او را خواهد کشت. از این رو جریان را به ابومسلم خبر داد و ابومسلم، یار دیرین خویش را طبق فرمان امام عباسی که «به هر کس شک کردی او را بکش»، گردن زد، او حتی بنا بر برخی روایات، عبیدالله را نیز مسموم کرد و از میان برداشت! (۳۰)

این واقعه که در حدود چهار ماه پس از ظهور دولت عباسی روی داد نشان می دهد بسیاری از خراسانیان (و حتی افرادی در رأس دعوت عباسی چون سلیمان بن کثیر خزاعی) گمان می برده اند که حکومت به علویان خواهد رسید.

۲. پس از پیروزی عباسیان و آشکار شدن چهره واقعی دعوت عباسی و شناخت مردم از این دعوت، یکی از بزرگان بخارا به نام «شُرَیک بن شیخ مهری» که «مردی بود از عرب به بخارا باشیده، و مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام و گفتی: ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم. ما را رنج آل عباس نمی باید، فرزندان پیغامبر باید که خلیفه پیغامبر بود. خلقی عظیم بروی گرد آمدند. و امیر بخارا «عبدالجبار بن شعیب» بود و با وی بیعت کرد و امیر خوارزم «عبدالملک بن

عامه افرادی که به دعوت پیوسته بودند از این امر آگاه نبودند، لذا هنگامی که امام عباسی خواست «ابومحمد صادق» را برای دعوت به خراسان روانه کند، برای پرهیز از افشای چهره واقعی خود به وی تأکید کرد که از برخورد با دعوتگران علوی به ویژه شخصی به نام «غالب» که به شدت دوستدار علویان بود پرهیز کند، ولی غالب از آمدن ابومحمد آگاه شد و به نزد او رفت و بین آن دو در باب برتری عباسیان و علویان مناظره ای سخت در گرفت. پس از این واقعه، راز ابومحمد فاش گردید و به دست والی خراسان کشته شد (۲۶) (۱۰۶ هجری). ظاهرا پس از مرگ او و برای پیش گیری از افشای دعوت عباسی، شعار «الرضا من آل محمد» مطرح شده است. (۲۷)

الرضا من آل محمد نزد دعوت شدگان

از بررسی گزارش های مورخان در باب دعوت و بیعت مردم خراسان با «الرضا» و عکس العمل آنان پس از ظهور و به حرکت رسیدن عباسیان، برمی آید که بیشتر دعوت شدگان اگر نه همه آن ها «الرضا من آل محمد» را شخصی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می دانسته اند. به گفته «فلیپ حتی» «شیعیان می پنداشتند که خاندان هاشم منحصر به فرزندان علی علیه السلام است.» (۲۸) از این رو، پیروزی عباسیان موجب سرخوردگی بسیاری از ایرانیان شد، حتی برخی زبان به اعتراض گشودند و جان خود را بر سر این کار نهادند. قیام هایی چون قیام «شُرَیک بن شیخ» در بخارا و اعتراض برخی سران دعوت و نیز گرایش ایرانیان به قیام های ضد عباسی علویان نشان می دهد که در نظر آنان «الرضا من آل محمد» کسی از فرزندان پیغامبر بوده است. اینک نمونه ای از شواهد تاریخی این نظریه را از نظر می گذاریم:

۱. پس از ظهور دولت عباسی و آگاهی عباسیان از تمایل «ابوسلمه» به علویان،

هرثمه» با وی بیعت کرد و امیر بَزْم «مُخَلَّد بن حسین» با وی بیعت کرد و اتفاق کردند و پذیرفتند که این دعوت آشکار کنیم و هرکس که پیش آید با او حرب کنیم» (۳۱)

بنابر نقل منابع دیگر، بیش از سی هزار نفر دعوتش را پاسخ گفتند و چند ماه با «زیاد بن صالح» فرستاده ابومسلم جنگیدند تا سرانجام شریک کشته شد و قیام سرکوب گردید. (۳۲) از این گفته «نرشخی» (م ۳۴۸): «چون زیاد از بخارا دل فارغ کرد، به جانب سمرقند رفت و آن جا او را حربها افتاد» (۳۳) بر می آید که مردم سمرقند نیز علیه عباسیان به پا خاسته بودند؛ چنان که از وسعت قیام شریک و پیوستن گروه زیادی از مناطق مختلف (بخارا، خوارزم، برزم) به این قیام بر می آید که دست کم مردم این نواحی معتقد بوده اند که «الرضا من آل محمد» شخصی از فرزندان پیامبر ﷺ است. گرچه قیام شریک که خواستار خلافت فرزندان پیامبر بود سرکوب شد (۱۳۳ هجری)، ولی هم چنان معتقدان به این عقیده در خراسان بسیار بوده و حتی در میان فرماندهان و حکمرانان خراسان نیز افرادی بر این عقیده بودند. گواه این مطلب آن که چون در سال ۱۴۰ هجری، منصور، «عبدالجبار آزدی» را حکومت خراسان داد، وی به تعقیب شیعیان بنی هاشم پرداخت و از آنان کشتاری عظیم کرد و در تعقیب آنان اصرار ورزید؛ آن ها را مثله کرد و شماری از فرماندهان و حکمرانان خراسان از جمله «مُغیرة بن سلیمان» و «حُرَیث بن محمد دُهلی» از فرماندهان و «مجاجع بن حُرَیث انصاری» حکمرانان بخارا و ابوالمغیره، «خالد بن کثیر» حکمران قُهستان را به جرم دعوت به فرزندان علی بن ابی طالب ﷺ کشت (۳۴)

الرضا من آل محمد پس از بنیاد دولت عباسی

این شعار کمی پس از سال ۱۰۰ هجری آغاز شد و دعوتگران علوی و عباسی

مشترکا آن را تبلیغ کردند. البته این شعار، در قیام «زید بن علی» و فرزندش «یحیی بن زید» در زمان امویان نیز مطرح شده بود.

اما عباسیان تا ظهور دولت و آشکار شدن چهره واقعی شان با تأکید فراوان آن را تبلیغ می کردند. قاعدتا باید با پیروزی دولت عباسی این شعار نیز پایان می یافت، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه بیش از پیش جا افتاد و گسترش یافت. حدود سه ماه بعد از روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۳ هجری در خراسان، «شریک بن شیخ» با طرح مجدد این شعار روحی تازه در آن دمید. از آن پس علویان یکی پس از دیگری به قیام هایی در گوشه و کنار قلمرو اسلامی به ویژه در حجاز، عراق و ایران دست زدند و بسیاری از آنان در قیام های خود به «الرضا من آل محمد» دعوت کردند. قیام های پراکنده ادامه داشت تا آن که پس از مرگ هارون، درگیری امین و مأمون بر سر حکومت، موجب ضعف قدرت عباسی شد و قیام های علویان جان تازه ای گرفت. این قیام ها با وسعت زیادی که داشت، خطر اصلی حکومت عباسی به شمار می آمد و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض می دید به اجبار علی بن موسی، امام هشتم شیعیان را با نام «الرضا» ولی عهد خود قرار داد (۳۵) و به این وسیله علویان شورشی را خلع سلاح کرد. مأمون پس از آن که دیگر شورشیان را هم سرکوب و اوضاع را تثبیت کرد، علی بن موسی الرضا را به شهادت رساند؛ ولی دیری نپایید که دوباره شعله انقلاب برافروخته شد و در سال ۲۰۷ هجری (حدود چهار سال بعد از شهادت امام رضا) این شعار دوباره مطرح گردید. (۳۶) با نگاهی به منابع، می توان ادعا کرد که در دوران کمتر خلیفه ای از خلفای عباسی کسی از علویان با دعوت به «الرضامن آل محمد» قیام نکرده است. به عنوان نمونه قیام کنندگان ذیل در قیام خود به «الرضا من آل محمد» دعوت می کردند:

پی نوشت‌ها

۱. لوئیس معلوف، المنجد فی اللغة، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳ م) ص ۲۶۵؛ انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر، المعجم الوسیط، چاپ چهارم (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش / ۱۴۱۲ ق) ص ۳۵۱؛ حسین بن محمد اصفهانی راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکتب العربی، افسست قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان) ص ۲۰۲؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، (۱۸ ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م) ج ۵، ص ۲۳۶.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الرسل و الملوک، (۸ ج)، (قاہرہ، مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م) ج ۳، ص ۴۵۵.
۳. رضی در این جا به معنای «مرضی» است.
۴. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۵۵۲.
۵. همان، ص ۴۵۰؛ عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، (۲۰ ج)، چاپ اول، (قاہرہ، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م) ج ۱۱، ص ۹.
۶. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۶؛ ابوعلی رازی مسکویه، تجارب الامم، تصحیح ابو القاسم امامی، چاپ اول، (تهران، دار سروش للطباعة والنشر، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م) ج ۱، ص ۲۹۴.
۷. مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۷.
۸. عبدالله بن مسلم ابن قتیبة، الامامة والسیاسة، تصحیح علی شیری، (۲ ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش) ج ۱، ص ۶۵.
۹. همان، ص ۶۵.
۱۰. همان، ص ۹۵.
۱۱. عبدالله بن مسلم ابن قتیبة، عیون الأخبار، (۴ ج)، چاپ اول، (قاہرہ، دارالکتب المصریة، ۱۹۲۵، افسست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ ش) ج ۱، ص ۶۰۵.
۱۲. مجهول المؤلف، اخبار الدولة العباسیة، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، (بیروت، دارالطبعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱ م) ص ۹۹.
۱۳. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۱؛ عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، (بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م) ج ۴، ص ۱۵۵.
۱۴. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف (۶ قسم)، تحقیق عبدالعزیز الدوری، چاپ اول، (بیروت، دارالنشر، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م) ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.
۱۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۲.
۱۶. مسکویه، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۵. متن از تجارب الأمم مسکویه نقل شده است.
۱۷. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صفّر، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۲ ش) ص ۴۴۳.
۱۸. همان، ص ۴۳۴.
۱۹. همان، ص ۴۳۵.

«یحیی بن عبدالله بن الحسن» (۳۷) و «حسین بن علی» (شہید فخر، ۱۶۹ هـ) (۳۸) «حسن ہرشی» (۱۹۸) (۳۹) «عبدالله بن معاویہ» (۱۲۷ هـ) (۴۰) «ابوالسرایا» و «محمد بن ابراهیم طباطبا» (۱۹۹) (۴۱) «عبدالرحمن بن احمد» (از فرزندان عمر بن علی ع به سال (۲۰۷) (۴۲) «محمد بن قاسم» (از فرزندان امام سجاد به سال ۲۱۹ در زمان معتصم) (۴۳) «یحیی بن عمر» (از فرزندان زید بن علی در سال ۲۰۵ به دوران مستعین) (۴۴) و «حسن بن زید» و یارانش به سال ۲۵۰ درری (۴۵). این قیام‌ها و دعوت‌ها پیوسته ادامه داشت تا آن جاکه برخی از علویان در مغرب (۱۷۰ هـ) و برخی در طبرستان و دیلم (۲۵۰ هـ) به حکومت رسیدند و از رنج تعقیب و گریز سالیان دراز دمی بیاسودند.

خاتمه

از بیعت مردم با دعوت‌ها و قیام‌های علوی چنین برمی آید که مراد از «الرضا من آل محمد» شخصی از خاندان پیامبر بوده است که مردم یا بزرگان هاشمی و علوی و یا بزرگان بلاد و... بر او اجتماع کنند و به او راضی شوند؛ هرکس انتخاب می شد «الرضا» بود. بنابراین از «الرضا» شخص معین و مشخصی مراد نبوده است.

۲۰. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الأرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، (ج ۲)، چاپ اول، تحقیق مؤسسه آل البيت لأحياء التراث، (قم)، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۳۵۳.
۲۱. جلال الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، چاپ اول، (قم)، منشورات الشريف الرضي، ۱۳۷۰ ق / ۱۳۷۰ ش) ص ۳۲۷.
۲۲. سعد بن عبدالله اشعري، المقالات و الفرق، تصحيح جواد مشكور، چاپ اول، (تهران)، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش) ص ۴۹ و ۴۰؛ ابوحنيفة نعمان بن محمد تميمي مغربي قاضي نعمان، شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، (ج ۳)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالی، چاپ اول، (قم)، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق، ج ۳، ص ۳۱۶؛ علی بن ابی الغنائم العمري، المجدي فی انساب الطالبين، تحقيق احمد مهدي دامغانی، چاپ اول، (قم)، مكتبة النجفی، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۲۴؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، (تهران)، دارالکتب الاسلامية، بی تا) ج ۴۲، ص ۱۰۴۱۰۳.
۲۳. ابوحنيفة احمد بن داود دينوري، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاهره)، داراحياء الكتب العربية، ۱۹۶۰ م) ص ۳۳۳ و ۳۳۵؛ طبري، پيشين، ج ۵، ص ۳۱۶.
۲۴. اخبارالدوله، پيشين، ص ۱۹۸ ۱۹۹.
۲۵. همان، ص ۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۰۴؛ بلاذري، پيشين، ج ۳، ص ۸۲ و ۱۱۴ ۱۱۵؛ طبري، پيشين، ج ۶، ص ۲۷ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۹؛ سيوطي، پيشين، ص ۲۵۷.
۲۶. طبري، پيشين، ج ۵، ص ۳۹۴.
۲۷. دينوري، پيشين، ص ۳۳۳ و ۳۳۵؛ طبري، پيشين، ج ۵، ص ۳۱۶؛ ابراهيم حسن حسن، تاريخ سياسي اسلام، ج ۳، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ هفتم، (تهران)، سازمان انتشارات جاويدان، ۱۳۷۱ ش)، ج ۱، ص ۴۳۷.
۲۸. فيليب خليل حتى، تاريخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ دوم، (تهران)، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳ ق، ص ۳۵۷.
۲۹. ابونصر سهل بن عبدالله بخاري، سرالسلسلة العلوية، تحقيق سيد محمدصادق بحر العلوم، چاپ اول، (نجف)، المكتبة الحيدرية بالنجف، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م، افسست قم، منشورات الشريف الرضي، ۱۳۷۱ ش / ۱۴۱۳ ق) ص ۱۰؛ ابن قتيبه، پيشين، ج ۲، ص ۱۷۲؛ طبري، پيشين، ج ۶، ص ۱۰۴، ابن اثير، پيشين، ج ۵، ص ۴۳۷.
۳۰. اصفهاني، پيشين، ص ۱۵۹.
۳۱. ابوبكر محمد بن جعفر نرشخي، تاريخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد قابوي، تلخيص محمد بن ظفر بن عمر، تصحيح مدرس رضوي، چاپ دوم، (تهران)، انتشارات توس، ۱۳۶۳ ش) ص ۸۶.
۳۲. بلاذري، پيشين، ج ۲، ص ۱۷۱؛ احمد بن ابی يعقوب يعقوبی معروف به ابن واضح، تاريخ يعقوبی، ج ۲، چاپ اول، (قم)، منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۳ ش) ج ۲، ص ۲۵۴؛ طبري، پيشين، ج ۶، ص ۱۱۲؛ ابن اثير، پيشين، ج ۵، ص ۴۴۸؛ ابن قتيبه، پيشين، ج ۲، ص ۱۸۸.
۳۳. نرشخي، پيشين، ص ۸۷.
۳۴. يعقوبی، پيشين، ج ۲، ص ۳۷۱؛ طبري، پيشين، ج ۶، ص ۱۴۶.
۳۵. اصفهاني، پيشين، ص ۴۵۵ و ۴۹۹؛ طبري، پيشين، ج ۷، ص ۱۳۹؛ قاضي نعمان، پيشين، ج ۳، ص ۳۳۸.
۳۶. طبري، پيشين، ج ۷، ص ۱۶۸.
۳۷. محمد بن يعقوب كليني، اصول کافی، تصحيح علی اكبر غفاري، ترجمه سيد جواد مصطفوي، ج ۴، (تهران)، انتشارات علميه اسلاميه، بی تا) ج ۲، ص ۱۸۸. (زندگانی موسی بن جعفر عليه السلام).
۳۸. طبري، پيشين، ج ۶، ص ۴۱۲؛ اصفهاني، پيشين، ص ۳۶۶ ۳۸۵.
۳۹. طبري، پيشين، ج ۱، ص ۱۱۶، ابن اثير، پيشين، ج ۸، ص ۳۰۱. (ابن شخص علوی نبوده است).
۴۰. اصفهاني، پيشين، ص ۱۵۵.

داد، انحراف از مسیر امامت بود. اگر جامعه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاه امامت را شناخته بودند، امامت و خلافت را در حد نمایندگی قبیله ای و قومی و حداکثر رهبری سیاسی، تنزل نمی دادند و اجازه نمی دادند که کسانی بر آن جایگاه تکیه بزنند که هیچ گونه شایستگی و لیاقت در وجود آنها نبود.

قرآن کریم امامت را بالاتر از نبوت می داند؛ و چنین بیان می کند که ابراهیم علیه السلام بعد از نبوت و خلت (خلیل اللهی) به مقام امامت ترفیع درجه یافته است. «انی جاعلک للناس اماما»؛ (۴) «من تورا امام و پیشوای مردم قرار دادم.» و امامت و معرفی امام را باعث کمال دین و تمام کننده نعمت دانسته و بعد از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به خلافت و امامت منصوب می کند می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم»؛ (۵) «امروز دینتان را برایتان کامل کردم.» و اعلام می کند که عدم معرفی امام و امامت به منزله عدم انجام رسالت ۲۳ ساله است. (۶) همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة؛ (۷) هرکس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.» این حدیث به خوبی می رساند که اگر کسی امام زمان خود را نشناسد، در واقع دینی برای او ثابت نیست. فخر رازی، یکی از بزرگترین علمای اهل نیت حدیث مذکور را به این صورت نقل نموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات ولم یعرف امام زمانه فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا؛ (۸) اگر کسی بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد پس باید به خواست خودش یا یهودی و یا نصرانی بمیرد [ولی مسلمان از دنیا نخواهد رفت].»

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: «یا جابر سالتنی رحمک الله عن الاسلام باجمعه، عدتهم عدة الشهور؛ (۹) جابر! خدایت رحمت کند، از تمام اسلام از

امام شناسی از دیدگاه امام هشتم علیه السلام

حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در سال ۱۴۸ ه. ق، در روز یازدهم ذی قعدة در مدینه دیده به جهان گشود. (۱)

پدر بزرگوارش حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام و مادر مکرمه اش به نامهای نجمه خاتون، ام البنین، سکینه نوبیه و تکتیم نامیده می شود که بعد از تولد فرزندش، از طرف امام کاظم علیه السلام «طاهره» نام گرفت. (۲)

آن حضرت در دوران امامت ۲۰ ساله خویش (۱۸۳ - ۲۰۳) با سه تن از حکمرانان مستبد عباسی، یعنی هارون الرشید (ده سال)، محمد امین (پنج سال) و مامون (پنج سال آخر عمر) معاصر بود. امام رضا علیه السلام در آخر ماه صفر ۲۰۳ ه. ق در سن ۵۵ سالگی بوسیله مامون، مسموم و در سناباد نوقان که امروزه یکی از محلات مشهد مقدس بحساب می آید، به شهادت رسید و در محل مرقد فعلی به خاک سپرده شد. (۳)

به بهانه شهادت آن امام همام، برآنیم که امامت و ولایت را از منظر و دیدگاه آن حضرت به تماشا بنشینیم. آنچه در پیش رو دارید گامی است در این راه.

ضرورت امام شناسی

از بزرگترین، خطرناکترین و شکننده ترین انحرافات که در جامعه اسلامی رخ

من سؤال نمودی. تعداد آنان به تعداد ماهها است.» در این حدیث سؤال از امام مساوی با سؤال از تمام اسلام دانسته شده است.

در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام رسیده است که حضرت فرمود: «کل من دان الله عزوجل بعبادة یجهد فیها نفسه ولا امام من الله، فسعیه غیر مقبول، وهو ضال متحیر والله شانیء لا عماله؛ (۱۰) هرکس به خداوند عزتمند تقرب جوید با عبادتی که [تمام] تلاش خود را در انجام آن به کار برده، ولی امامی نصب شده از جانب خداوند برای او نباشد، تلاشش پذیرفته نمی شود، و گمراه و سرگردان خواهد بود، و خداوند نیز اعمال او را دشمن می دارد.»

در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام در مورد ولایت آن حضرت می خوانیم: «لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل احد ذہبا فانفقہ فی سبیل الله ومد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها؛ (۱۱) اگر کسی به اندازه رسالت حضرت نوح در میان قومش عبادت کند، و به اندازه کوه احد طلا داشته و در راه خدا انفاق کند و عمرش طولانی شود تا هزار بار خانه کعبه را با پای برهنه زیارت کند، و سپس در میان صفا و مروه مظلومانه به قتل برسد، اگر ولایت تو را ای علی نداشته باشد، بوی بهشت را نجشیده و داخل آن نخواهد شد.»

نمونه هایی از پیامدهای عدم شناخت امام

با همه آن تاکیدات، جامعه اسلامی مقام امام و امامت و ولایت را درست نشناخته اند، و این عدم شناخت چه در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه بعد از آن حضرت پی آمدهای ناگواری در پی داشت و علاوه بر غصب خلافت و آن همه بدعتها و اختلافات، زیانهای سنگین علمی و فرهنگی نیز بر جامعه

اسلامی تحمیل نمود. در ذیل به نمونه هایی از این موارد از عصر خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا این زمان اشاره می شود، با تذکر این نکته که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله علاوه بر مقام رسالت، مقام امامت را نیز دارا بود؛ چرا که او افضل انبیای الهی است و وقتی ابراهیم علیه السلام مقام امامت را دارا باشد، یقینا [و به طریق اولی] آن حضرت نیز از مقام امامت برخوردار خواهد بود.

۱ - عبدالله ابن عمر می گوید: «هر کلامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنیدیم آن را می نوشتیم، ولی گروهی از قریش مرا از این کار منع می کردند و می گفتند: ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی غضب یا خوشحالی سخن گفته باشد، من هم از این کار دست کشیدم، حضور آن حضرت رسیدم و جریان را برای ایشان نقل نمودم، فرمودند: «کلمات و سخنان مرا بنویس. به خدا قسم از دهان من جز حق خارج نمی شود.» (۱۲)

این جریان نشان می دهد که عده ای مقام عصمت و علم الهی حضرت را درک نکرده بودند، و همین جهالت بود که باعث شد وقتی حضرت در بستر بیماری، کاغذ و قلم تقاضا نمودند تا مطلبی را برای مسلمانان بنویسند که گمراه نشوند، عمر از این کار ممانعت کرد و گفت: کتاب خدا ما را کفایت می کند، و (نعود بالله) پیامبر هزیان می گوید.» (۱۳) اگر مقام نبوت و امامت و عصمت و طهارت او را شناخته بودند، هرگز به خود جرات نمی دادند چنان سخنان سست و بی پایه ای را مطرح کنند.

۲ - چون برخی از مسلمانان مقام امام را نشناختند، اجازه دادند که حتی شخصی با زور و کودتا هم بتواند خلافت و جانشینی پیامبر را به عهده گیرد، و حتی اگر فاسق و فاجر هم باشد، بتواند عهده دار امامت و خلافت شود، چنانکه به برخی از معتزلیها و حشویه و... نسبت داده شده است. (۱۴)

۳ - ابن ابی الحدید با اینکه از برترین شارحان نهج البلاغه است، در عین حال

درستی از امامت و جایگاه رفیع آن ارائه کنند. از جمله ثامن الحجج علیه السلام سخت تلاش نمود و از فرصتها بهره برداری نموده، در جامعه ای که امامت و خلافت الهی، رنگ پادشاهی گرفته بود و در حد ولایتعهدی تنزل یافته بود، معنا و تفسیر صحیحی از امامت و جایگاه آن ارائه کرد.

مقام و جایگاه رفیع امامت

امام هشتم علیه السلام فرمود: «ان الامامة اجل قدرا، واعظم شانا، واعلامكانا، وامنع جانبنا، وابعد غورا من ان يبلغها الناس بقولهم اوينالوا بأرائهم او يقيموا اماما باختيارهم. ان الامامة خص الله عزوجل بها ابراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره فقال «انى جاعلك للناس اماما»؛ (۱۷) همانا امامت قدرش برتر، و شانش بزرگتر، و منزلتش عالی تر، و مکانش منیع تر، و ژرفای آن عمیق تر از آن است که مردم با عقل و اندیشه خود به آن برسند، یا با انتخاب و آراء خویش به آن برسند و امامی را نصب کنند. براستی امامت [مقامی است] که خداوند متعال آن را بعد از مقام نبوت و خلت (خلیل الهی) در مرحله سوم به ابراهیم خلیل اختصاص داد و فضیلتی است که او را به آن شرفیاب نمود و به وسیله آن نامش را بلند آوازه قرار داد و فرمود: براستی تو را امام مردم قرار دادم.»

در فراز دیگری از حدیث می خوانیم: «ان الامامة منزلة الانبياء وارث الاوصياء. ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول صلى الله عليه وسلم ومقام امير المؤمنين وميراث الحسن والحسين عليهما السلام؛ امامت مقام پیغمبران، میراث اوصیاء، خلافت الهی، جانشینی رسول خدا صلى الله عليه وسلم، مقام امیرالمؤمنین و یادگار حسن و حسین عليهما السلام می باشد.»
ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين. ان الامامة اس الاسلام النامي، وفرعه السامي، بالامام تمام الصلاة والزكاة والصيام

شناخت آن چنانی نسبت به مقام امام و امامت ندارد. و در ابتدای خطبه همام، در توجیه این سؤال که چرا علی عليه السلام از ابتدا پاسخ همام را در بیان اوصاف متقین نداد، بلکه اجازه داد تا او اصرار و سماجت کند تا آن جا که امام را در فشار قرار دهد؟ پاسخی داده است. از جمله می گوید: «ولعله تتاقل عن الجواب ليرتب المعاني التي خطرت له في الفاظ مناسبة لها ثم ينطق بها كما يفعل المتروى في الخطبة؛ (۱۵) شاید علت تاخیر او از جواب این بود که معانی ای که برای او خطور می کرد را در الفاظ مناسب ردیف کند (و بقرول امروزیها سخنرانی را خوب آماده کند) و آنگاه سخن بگوید چنان که یک خطیب فکر و اندیشه می کند.»

مذهب و اعتقاد ابن ابی الحدید اجازه نمی دهد که بفهمد امام علم الهی و «لدنی» دارد و نیاز به فکر و ترتیب الفاظ و آماده کردن منبر و سخنرانی و پیش مطالعه ندارد.

۴ - در یکی از مجلات می خوانیم: «مهدی عليه السلام در دل تاریخ فرورفته و از موقعیت امامت و برتری خویش بر تاریخ پرتو افکنده، با آزمودگی و تجربه ای که در این مدت طولانی کسب کرده است توانایی دگرگونی اساسی جهان را خواهد داشت.» (۱۶) آیا امام معصومی که وارث علوم تمام انبیاء و ائمه گذشته و دارای «علم لدنی» و الهی می باشد، نیاز به کسب تجربه بشری دارد؟ آیا این نشانگر این نیست که در حوزه خودی هم باید امام شناسی تقویت شود؟ شبهه افکنی روشنفکران معاصر نیز بیشتر ناشی از عدم شناخت معصومان و امامان است. چنان که بسیاری از وهابیان نیز که بیشترین شبهه را در سطح جهان علیه شیعه مطرح می کنند، این اعمالشان بر اثر عدم درک صحیح امامت در شیعه، و عدم توان آن است.

بدین جهت است که امامان، در طول تاریخ تلاش نمودند، تا تبیین صحیح و

والحج والجهاد وتوفیر الفیء والصدقات وامضاء الحدود والاحکام ومنع الثغور والاطراف. الامام یحل حلال الله ویحرم حرام الله ویقیم حدود الله ویذب عن دین الله ویدعو الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة؛ (۱۸) براستی امامت زمام دین، مایه نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزتمندی مؤمنان است. همانا امامت ریشه اسلام بالنده و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و فراوانی غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف کشور، به وسیله امام انجام می گیرد. امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند و حدود الهی را برپا داشته و از دین خدا دفاع می کند و با بیان حکمت آمیز و اندرزهای نیکو و دلیلهای رسا، [مردم را] به سوی پروردگار خویش دعوت می کند.»

توصیف امام

معرفی امام و بیان اوصاف او به حقیقت از حد قدرت ما خارج است. از اینرو در این بخش نیز از امام هشتم علیه السلام که خود دارنده اوصاف امامت است بهره می جوئیم. آن حضرت فرمود: «الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي فی الافق بحيث لاتناله الايدي والابصار، الامام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي فی غياهب الدجی واجواز البلدان والقفار ولجج البحار، الامام الماء العذب على الظمأ والدال على الهدی والمنجى من الردی، الامام النار على اليفاع، الحار لمن اصطلی به والدلیل فی المهالك. من فارقه فهالك؛ (۱۹)

امام مانند خورشید فروزان است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق [اعلا] قرار دارد؛ به گونه ای که دستها و دیدگان به آن نرسد، امام ماه تابان، چراغ روشن، نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکیها، رهگذر شهرها و کویرها،

وگرداب دریاها است. امام آب گوارای زمان تشنگی و راهنمای هدایت و نجات بخش از هلاکت است. امام آتش روشن بر بلندیها [برای هدایت گم گشتگان]، وسیله گرمی برای هرکه از آن گرما خواهد و راهنمای هلاکت گاهها است. هرکه از او جدا شود هلاک شود.»

راستی این همه مفاهیم بلند و عمیق را چگونه می توان به مردم فهماند و چگونه خود می توان به آن رسید؟

من گنگ خواب دیده و مردم تمام کر

من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش (۲۰)

و فرمود: «الامام السحاب الماطر والغیث الهاطل والشمس المضيئة... الامام الانیس الرفیق والوالد الشفیق والاخ الشقیق والام البرة... الامام امین الله فی خلقه وحجته علی عباده و خلیفته فی بلاده والداعی الی الله والذاب عن حرم الله، الامام المطهر من الذنوب والمبرا، المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم؛ (۲۱) امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده و خورشیدی است فروزنده... امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر دلسوز و مادر نیکو است... امام امین خدا در میان مردم، حجت او بر بندگانش، خلیفه او در زمین و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حریم الهی است. امام از گناهان پاک و [از عیب] به دور است. به علم مخصوص گشته و به حلم علامت یافته است.»

گر بیایم صد دهان و این چنین

تنگ آید در بیان آن امین

این قدر هم گر نگویم ای سند

شیشه دل از ضعیفی بشکند. (۲۲)

خالی از لطف نیست که در اینجا به اعترافی از دشمن در مورد خود امام هشتم علیه السلام اشاره کنیم؛ وقتی که حضرت رضا علیه السلام به ولایتعهدی رسید، گروهی

۱- امام محدث است؛ یعنی، صدای ملک را می شنود ولی او را نمی بیند. به فرموده امام هشتم علیه السلام رسول آن است که جبرئیل بر او نازل می شود و او جبرئیل را می بیند و سخنانش را می شنود. نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنود و گاهی خودش را می بیند. «والامام هو الذی یسمع الکلام ولا یری الشخص؛ (۲۵) و اما امام کسی است که سخن [ملک] را بشنود ولی شخص او را نبیند.»

۲- امام دارای علم الهی و مؤید به روح رحمانی است. امام هشتم علیه السلام فرمود: «ان الامام مؤید بروح القدس و بینه و بین الله عمود من نور یری فیه اعمال العباد و کما احتاج الیه لدلالة اطلع علیها؛ (۲۶) امام با روح القدس تأیید شده و بین او و خدا ستونی از نور است که در آن رفتار بندگان را می بیند و هرگاه برای راهنمایی [افراد] به آن احتیاج پیدا کند، بر آن راهنمایی آگاهی می یابد.»

از حاشیه نشینان و غلامان دربار هم پیمان شدند که در لحظه ورود حضرت به نزد مامون به او بی اعتنایی و بی احترامی کنند. آنها تصمیم گرفتند که پرده را که رسم بود موقع ورود آنحضرت بالا بزنند، بالا نزنند. اتفاقاً در لحظه ورود آن حضرت همه بی اختیار پرده را بالا نگه داشتند و به آن حضرت احترام نمودند، در نوبتی دیگر که با تصمیم قبلی متفقا پرده را بلند نکردند، خداوند بادی را مامور ساخت که پرده را بلند کند، حضرت وارد شد و همین قضیه به هنگام راجعت حضرت نیز تکرار شد. آنها به یکدیگر گفتند: «یا قوم هذا رجل له عند الله منزلة ولله به عناية؛ ای قوم! این مرد در پیشگاه الهی جایگاه خاصی دارد و خداوند به او عنایت دارد.»

مگر ندیدید که شما پرده را بلند نکردید، خداوند مانند حضرت سلیمان باد را در اختیار او قرار داد؟ و لذا تصمیم گرفتند عقائد خود را اصلاح کنند و بعد از آن روز، در احترام آن حضرت بکوشند. (۲۳)

نشانه های امام

امام رضا علیه السلام می فرماید: «لامام علامات: یکون اعلم الناس واحکم الناس و اتقی الناس واحلم الناس و اشجع الناس، و اسخی الناس و اعبد الناس... و یکون مطهرا و یری من خلفه کما یری من بین یدیه؛ (۲۴)

امام دارای نشانه هایی است: او داناترین مردم، بهترین انسانها در قضاوت، با تقواترین مردم، بردبارترین مردم، شجاع ترین مردم، سخاوتمندترین مردم و عابدترین مردم می باشد... و پاکیزه [از گناهان و معصوم است] و از پشت سر همچون از پیش رو می بیند.»

امام رضا علیه السلام در حدیث فوق ۹ نشانه را برای امام بیان می کند. البته امام نشانه های دیگری نیز دارد، از جمله:

پی نوشت‌ها

- ۱) ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق. ج ۱، ص ۴۸۶؛ شیخ مفید، الإرشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۰۴.
- ۲) محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵ ه. ق. ج ۴۹، ص ۳ - ۷.
- ۳) اصول کافی، ص ۴۸۶؛ ارشاد مفید، ص ۳۰۴.
- ۴) بقره/۱۲۴.
- ۵) مائده/۵.
- ۶) مائده/۶۷.
- ۷) علامه امینی، الغدير، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.
- ۸) فخر رازی، مجموعه الرسائل، چاپ مصر، ۱۳۲۸، المسائل الخمسون، ص ۳۸۴.
- ۹) ابن میثم بحرانی، غایة المرام، چاپ دوم، المقصد الاول، باب ۲، ص ۲۴۴، حدیث ۲.
- ۱۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.
- ۱۱) بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۴ و ر. ک: مناقب خوارزمی، ص ۲۸.
- ۱۲) سنن ابی داود، داراحیاء السنه النبویه، ج ۳، ص ۳۱۸ و ر. ک: مسند احمد حنبل، مؤسسه الرساله، بیروت، ج ۱۱، ص ۵۸.
- ۱۳) همان، ج ۳، ص ۴۰۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۲، ص ۲۴۳؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۴) علامه حلی، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴؛ اللوامع الالهیه، ص ۲۵۸ - ۲۵۹، به نقل از محمد رضا مظفر، بدایة المعارف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، شرح از سید محسن خرازی، ج ۲، ص ۸.
- ۱۵) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ه. ق. ج ۱۰، ص ۱۳۴.
- ۱۶) مجله حوزه، شماره ۷۱ - ۷۰، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۵۰.
- ۱۷) محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، ترجمه و شرح از سید جواد مصطفوی، ج ۱، ص ۲۸۴ - ۲۸۵؛ و ر. ک: علی بن شعبه، تحف العقول، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ترجمه علی اکبر غفاری، ص ۴۶۰ - ۴۶۱.
- ۱۸) همان، ص ۴۶۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۱۹) همان، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تحف العقول، ص ۴۳۶.
- ۲۰) جلال الدین محمد بلخی مولوی.
- ۲۱) تحف العقول، ص ۴۶۴؛ اصول کافی، ص ۲۸۶ - ۲۸۸.
- ۲۲) مولوی.
- ۲۳) علامه مجلسی، بحارالانوار، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۹، ص ۶۰، ۷۹؛ و ر. ک: شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۱۴؛ فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۴، ص ۲۸۴.
- ۲۴) شیخ حر عاملی، التنبيه، ص ۲۶، ر. ک: بدایة المعارف، محمد رضا مظفر، شرح از سید محسن خرازی، ج ۲، ص ۴۶.
- ۲۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۸، روایت ۲.
- ۲۶) التنبيه، ص ۴۲؛ بدایة المعارف، ج ۲، ص ۵۰.
-
- مجله مبلغان فروردین ۱۳۸۲، شماره ۴۰

شاخص‌های

مکتب اخلاقی امام رضا علیه السلام

اخلاق رضوی نماد خلق عظیم نبوی

خداوند در آیه ۴ سوره قلم در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وانک لعلی خلق عظیم؛ تو ای پیامبر دارای اخلاق عظیم و بزرگی هستی. این توصیف الهی خود به تنهایی بیانگر مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز بیانگر معیار ارزش گذاری افراد در پیشگاه خداوند است. به این معنا که خداوند در میان همه صفات الهی پیامبر صلی الله علیه و آله به اخلاق ایشان اشاره می کند؛ چرا که از نظر خداوند اخلاق چنان برجسته و اساسی است که می بایست آن را تنها معیار سنجش افراد قرار داد. از همین روست که پیامبرش را بر اساس این معیار سنجیده و ارزش و جایگاه و منزلت وی را تعیین می کند.

البته آیات دیگر قرآنی نیز بیانگر این معناست که اخلاق تنها معیار سنجش و ارزیابی انسان هاست و اگر انسانی فاقد اخلاق یا دارای اخلاق پست و ردل باشد، از دایره انسانیت خارج بوده و به همان میزان فقدان، از قرب الهی دور خواهد شد و در دوزخ فراق قرار می گیرد. این خداوند در آیه ۱۳ سوره حجرات معیار تقوا را به عنوان معیار سنجش و ارزیابی کرامت انسانی معرفی می کند، در چارچوب همان معیار اصلی اخلاق قابل تحلیل و تبیین است؛ زیرا تقوا به معنای پرهیز از هرگونه پلیدی و زشتی و ناپسندی که عقل و وحی حکم بدان

می‌کند، خود جلوه‌ای از جلوه‌های اخلاق است. انسانی دارای تقوا خواهد بود که متخلق به صفات نیک بوده و در رفتار و کردار خویش اصول اخلاقی را مراعات کرده و از هرگونه پلیدی و زشتی و بدی دوری کند.

خداوند در آیات قرآنی بر آن است تا بهترین الگوهای اخلاقی را معرفی کرده و نیکوترین خلق و خوی را به انسان‌ها نشان دهد؛ چنان‌که هرگاه به امور ضد اخلاقی می‌پردازد می‌خواهد انسان را نسبت به آن‌ها هوشیار و بیدار کرده و از آنان بخواهد تا از این امور اجتناب کنند؛ زیرا این‌ها موانع تخلق آدمی به اخلاق نیک و پسندیده است و اجازه نمی‌دهد تا انسان در مسیر کمالی قرار گیرد و به صفات الهی تخلق یابد.

پیامبر ﷺ که خود دارای خلق عظیم است و همه جنبه‌ها و ابعاد اخلاقی را در تمامیت اوج آن داراست، به عنوان اسوه حسنه [۱] و مقتدای مردم، در بیان فلسفه و هدف بعثت و رسالت خود می‌فرماید: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ جز برای اتمام مکارم اخلاقی برانگیخته نشده‌ام.

از همین رو می‌توان گفت که آموزه‌های قرآنی بیانگر اتمام مکارم اخلاقی است؛ چراکه در این آیات، اوج هر فضیلت اخلاقی و کمال الهی بیان شده که انسان می‌تواند بدان متلبس و متخلق شود و جامه و لباس خلق الهی را برتن آدمیت خویش کند. در حقیقت، تمامیت مکارم اخلاقی در آیات قرآنی بیان شده و انسان‌ها از این قابلیت و ظرفیت برخوردار هستند تا بدان تخلق پیدا کنند و در این حد و مرز خدایی و متاله شوند؛ چراکه خداوند به تعلیم اسمایی، همه صفات الهی را که انسان قابلیت تخلق به آن را دارد، به انسان آموخته است؛ [۲] و همین تخلق انسان به این صفات و فعلیت یابی آن‌ها در صراط مستقیم عبودیت است که او را شایسته مقام خلافت کرده است. [۳]

در این میان برخی از انسان‌ها به عنوان انسان‌های کامل معرفی شده‌اند؛ زیرا توانسته‌اند به فضل الهی در مقام تخلق به تمامیت برسند و همه کمالات الهی را در خود به فعلیت رسانند و مظهر اسما و صفات الهی شوند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی هر چند که پیامبران الهی ﷺ به ویژه پیامبران اولوالعزم ﷺ در این مسیر گام‌های بلندی برداشته و در فضیلت از دیگران سبقت گرفته‌اند، با این همه پیامبرگرامی ﷺ و اوصیای ایشان هستند که در میان همگان در اوج و فراز قرار گرفته‌اند و آنان تنها اسوه‌های حسنه کاملی هستند که بی‌هیچ‌اما و آگری می‌توان از آنان پیروی کرد.

خلق عظیم پیامبر ﷺ در آیات دیگر قرآنی از جمله آیه ۱۵۹ سوره آل عمران و آیه ۵۳ سوره احزاب بیان شده و نشان می‌دهد که چگونه آن حضرت ﷺ با خلق نیک و حسن خویش مردمان را مجذوب اخلاق الهی خود کرد بگونه‌ای که حتی دشمنان را گستاخ و امیدوار می‌کرد. [۴]

اینکه خداوند پیامبر ﷺ را به عظمت اخلاقی می‌ستاید از آن روست که ایشان در همه ابعاد و جهات در اوج تمامیت اخلاقی قرار داشت و این‌گونه نبود که مثلاً نسبت به دوستان یا در حالت خوش و در هنگامه شادی و سرور و در زمان دارایی و ثروت و قدرت و مانند آنها، خلق نیک و خوش‌خو باشد، بلکه در همه احوال و در همه زمان‌ها و مکان‌ها این‌گونه بود و همین است که او را عظیم ساخته است. عظمتی که فراتر از همه است و بزرگی است که در اوج نشسته است.

البته اوصیای ایشان به حکم خلافت الهی می‌بایست این‌گونه باشند؛ وگرنه اگر خلیفه متخلق به اخلاق مستخلف عنه نباشد، سزاوار خلافت نیست. از همین روست که خداوند اوصیای پیامبر ﷺ و خلفای به حق آن حضرت ﷺ را به عنوان اسوه‌های نیکی معرفی می‌کند که همانند آن حضرت ﷺ در اوج

تمامیت اخلاقی هستند و همه محاسن و مکارم اخلاقی را در تمامیت اوج آن دارند. [۵]

امام رضا علیه السلام یکی از اوصیا و خلفای به حق پیامبر صلی الله علیه و آله نماد همان خلق عظیم نبوی صلی الله علیه و آله بود به گونه ای که هرکسی از دوست و دشمن به ایشان می نگریست ایشان را یادآور خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله می دید. سنت قولی و سیره علمی آن حضرت علیه السلام گواه صادقی بر این خلق عظیمی است که ایشان را تجسم عینی قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله قرار می دهد. از همین رو باید برای درک حقیقت اخلاق و جایگاه آن در معیار الهی سنجش افراد به سراغ این مجسمه های اخلاق الهی برویم و درس های زندگی را از ایشان بیاموزیم.

مکتب اخلاقی امام رضا علیه السلام که در سنت و سیره ایشان تجلی یافته است، همان مکتب قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله است. از همین رو، خواندن و عمل به این آموزه های اخلاقی، می تواند ما را به همان جایگاهی برساند که اهل بیت علیهم السلام از ما انتظار دارند و می خواهند تا ما خدایی شده و به محبت علمی و عملی بدانان نزدیک شده و بدن به خدا تقرب جویم.

آموزه هایی از مکتب اخلاقی رضوی

بی گمان بیان همه آموزه های اخلاقی مکتب رضوی علیه السلام در این مقاله شدنی نیست ولی آب دریا اگر نتواند کشید هم به قدر تشنگی باید چشید. تذوق و چشیدن شهد شیرین از گلبگ های کلام و سخنان حضرت امام رضا علیه السلام خود می تواند ما را در رسیدن به مکتب اخلاقی ایشان و تخلق به خلق رضوی علیه السلام یاری رساند. از همین رو، در این جا به گوشه ای از شهد شیرین و انگبین شفاف بخش سخنان ایشان تمسک و توسل می جویم تا دردهای فراق را بدان شهد شیرین سخن ایشان درمان کنیم.

۱. دوستی اهل بیت علیهم السلام در سایه عمل صالح

محبت در حقیقت ایجاد علقه و پیوند با عمل است. انسان اگر بخواهد محبت خوش را به دیگری بیان کند می بایست خود را همانند محبوب سازد و صفات او را تخلق نماید و از هر چه که او بیزار است دوری ورزد و هر صفت و کار خوب از منظر محبوب را به جا آورد. از همین روست که تخلق به اخلاقی الهی محبوبیت و تقرب به خدا را موجب می شود. بنابراین، مدعی دروغین خواهد بود کسی که مدعی محبت محبوبی است و در عمل برخلاف رضا و خشنودی او رفتار می کند. اگر کسی واقعا مدعی محبت محبوبی است و در عمل برخلاف رضا و خشنودی او رفتار می کند. اگر کسی واقعا مدعی محبت اهل بیت علیهم السلام است چگونه می تواند رفتار ضد اخلاقی خود را توجیه کند و آن چه را موجب ناخشنودی آنان است، به جا آورد؟ امام رضا علیه السلام در بیان حقیقت محبت به این نکته اشاره می کند و کسانی که مدعی محبت هستند ولی خلاف محبوب عمل می کنند، نادرست و غلط می داند و می فرماید: لاتدعوا العمل الصالح والاجتهاد فی العباده اتکالا علی حب آل محمد علیهم السلام و لاتدعوا حب آل محمد علیهم السلام لامرهم اتکالا علی العباده فانه لا یقبل احدهما دون الاخر؛ مبادا اعمال نیک را به اتکای دوستی آل محمد علیهم السلام رها کنید و مبادا دوستی آل محمد علیهم السلام را به اتکای اعمال صالح از دست بدهید؛ زیرا هیچ کدام از این دو، به تنهایی پذیرفته نمی شود. [۶]

۲. خیرجویی از خوش خلقی

چنان که گفته شد اخلاق معیار سنجش در دنیا و آخرت است. اگر کسی اخلاق نداشته باشد، چیزی ندارد. از همین رو امام رضا علیه السلام می فرماید: پنج صفت است که در هر کس نباشد امید چیزی از دنیا و آخرت به او نداشته باشید:

و دشمنان سخت باشیم. [۹] بنابراین، بر اساس مناسبت حکم و موضوع باید عمل کرد و رفتار مناسبی را در شرایط متفاوت و نسبت به افراد مختلف باید در پیش گرفت. به عنوان نمونه تواضع در برابر متکبر موجب می شود تا او گستاخ شود، بلکه باید با او همانندش عمل کرد تا از تکبر دست بردارد. پس شناخت موقعیتها و درک آن ها برای اتخاذ مواضع مناسب و رفتار مفید و سازنده بسیار اساسی است. اصولاً حکیم و خردمند کسی است که موقعیت زمانی و مکانی را بشناسد و بر اساس آن رفتار مناسبی را در پیش گیرد. از همین روست که گفته اند: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. امام رضا علیه السلام می فرماید: اصحاب السلطان بالحدز و الصدیق بالتواضع و العدو بالتحرز و العامه بالبشر، با سلطان و زمامدار با احتیاط همراهی کن، و با دوست با تواضع و فروتنی، و با دشمن در پناه حرز، و با مردم با روی خوش رفتار کن. [۱۰]

۴. آمد و شد عامل محبت

انسان موجودی اجتماعی است. این گرایش به اجتماع چه به قصد تسخیر باشد یا هر عامل دیگری، امری ذاتی انسان است. انسان بدون جفت و زوج نمی تواند زندگی کند و در نهایت انسانی ناتمام خواهد بود، زیرا این جفت است که انسان را به تمامیت می رساند و از نقص می رها کند. انسان ها از نظر روحی و روانی و نیز جنبه های دیگر مادی و جسمی نیازمند ارتباط با دیگری هستند، پس نمی تواند بدون اجتماع زندگی کند و به آسایش و آرامش و خوشبختی دست یابد. خلق انسانی نیک آن است که این ارتباط را در محدوده انسانی در چارچوب قوانین الهی و عقلانی سامان دهد و با دیگران اظهار دوستی نماید و محبت ایشان را گدایی کند؛ زیرا گدایی محبت برخلاف هر گدایی دیگر پسندیده است و انسان را به سوی کمال می برد.

۱. کسی که در نهادش اعتماد نبینی

۲. کسی که در سرشتش کرم نیابی

۳. کسی که در آفرینشش استواری نبینی

۴. کسی که در نفسش نجابت نیابی

۵. کسی که از خدایش ترسناک نباشد. [۷]

آن حضرت علیه السلام در جایی دیگر می فرماید که انسان نمی تواند از برخی افراد به سبب موقعیت و مناسبت ها یا خلق و خوی بدی که بدان تربیت شده، انتظار امر خیری داشته باشد. آن حضرت می فرماید: لیس لبخیل راحه - و لا لحسود لذه - و لا لملوک و فاء - و لا لکذوب مروه، بخیل را آسایشی نیست، و حسود را خوشی و لذتی نیست، و پادشاهان را وفایی نیست، و دروغگو را مروت و مردانگی نیست. [۸] پس از این دسته افراد نمی توان انتظار خیر و خوبی داشت و بدان ها امیدوار بود. این مساله گاه به سبب همان موقعیت شغلی چون پادشاهی ایجاد می شود، زیرا ملوک نمی توانند به وعده ای که می دهند وفادار باشند و در نهایت پیمان شکنی می کنند و برخلاف وعده می کنند و وفایی از ایشان انتظار نمی رود و گاه دیگر به سبب همان عادت به خلق زشت است که چنان که از دروغگو نمی توان انتظار مروت و مردانگی داشت، زیرا هرگز قول و فعلش هماهنگ نیست و بر صدق و صداقتی را نمی توان از او انتظار داشت.

۳. رفتار مناسب

امام رضا علیه السلام با توجه به موقعیت افراد و اشخاص و نیز جایگاه هر کسی خواهان رفتار مناسب با اوست. بنابراین، نباید در رفتارهای خودمان همیشه یک گونه عمل کنیم. در آموزه های قرآنی آمده است که نسبت به مومنان نرم

البته چنان که گفته شد ارتباط و آمد و شدها می بایست در چارچوب عقل و شرع باشد تا از مشکلات غیراخلاقی جلوگیری کند. امام رضا علیه السلام آدابی را برای ارتباط بیان می کند که برخی از آن ها در این سخن ایشان تجلی یافته است. ایشان می فرماید: تزاو روا تحابوا و تصافحوا و لاتحاشموا؛ به دیدن یکدیگر روید تا یکدیگر را دوست داشته باشید و دست یکدیگر را بفشارید و به هم خشم نگیرید. [۱۱] از نظر امام رضا علیه السلام یکی از نشانه های خوشی در زندگی دنیایی این است که انسان دارای دوستان و محبان بسیاری باشد و این جز با رفت و آمد خوب و مناسب شدنی نیست: سئل الامام الرضا علیه السلام عن عیش الدنيا؟ فقال: سعة المنزل و کثرة المحبین؛ درباره خوشی در دنیا سؤال شد، فرمود وسعت منزل و زیادی دوستان [۱۲] البته دید و بازدید از بستگان و خویشان در اولویت است؛ زیرا آنان بیش تر از دیگران نیاز و انتظار دارند که به دیدار آنان بروید. امام علیه السلام در این باره می فرماید: صل رحمک و لو بشر به من ماء و افضل ما توصل به الرحم کف الادی عنها؛ پیوند خویشاوندی را برقرار کنید گرچه با جرعه آبی باشد؛ و بهترین پیوند خویشاوندی، خودداری از آزار خویشاوندان است. [۱۳] آن حضرت علیه السلام در جایی دیگر بدترین مردم را کسی می داند که از ارتباطات با مردم خودداری می کند و حتی با دیگران غذا نمی خورد و به تنها خوری عادت دارد و اجازه نمی دهد تا خیری به دیگران برسد. چنین افرادی در حقیقت به سبب عدم ارتباطات اجتماعی از اخلاق انسانی به دور هستند؛ زیرا خلق و خوی انسانی بر اجتماع و ارتباطات بلکه کمک به دیگران در قالب مظهریت در خلافت ربوبیت الهی است. آن حضرت علیه السلام می فرماید: ان شر الناس من منع رفته و اکل وحده و جلد عبده؛ به راستی که بدترین مردم کسی است که یاری اش را (از مردم) باز دارد و تنها بخورد و افراد تحت امرش را بزند. [۱۴]

۵. ادخال سرور:

مؤمن باید اهل سرور و شادی باطنی باشد و هرگز تبسم و لبخند از لبانش محو نشود. این که شخص عبوس باشد و باگشاده رویی با مردم برخورد نکند، از رذایل اخلاقی است. مسلمان نه تنها باید شاد باشد بلکه این شادی و سرور خود را به دیگران نیز منتقل کند به طوری که هرکسی با او دیدار می کند از دیدارش مسرور و شادان شود و غم و اندوه از دلش برود. البته نباید در ایجاد سرور راه های باطلی رفت و نیازی هم نیست که با ابزارهای باطل بخواهیم کاری مفید انجام دهیم؛ زیرا وقتی ابزار آلوده باشد، سرور نیز دروغین و واهی خواهد بود. از همین روست که پس از سرورهایی که از ابزارهای باطل پدید می آید، غمی سنگین بر جان مستولی می شود و شخص را به افسردگی دو چندان می کشاند. باید از ابزارهای سرور مباح و جایز بهره برد و زمینه و بستری زیارت را به شادی مباح رنگین کرد. این گونه اعمال پس از عبادت محض چون نماز و روزه از مهم ترین اعمال عبادی بشر است. از این روست که امام رضا علیه السلام در تشویق مردم به این عمل می فرماید: لیس شیء من الاعمال عند الله عزوجل بعد الفرائض افضل من ادخال السرور علی المومن؛ بعد از انجام واجبات، کاری بهتر از ایجاد خوشحالی برای مومن، نزد خداوند بزرگ نیست. [۱۵] چرا که با ایجاد سرور در محیط ارتباطی، خوش خویی خود را دو چندان به نمایش گذاشته است و افزون بر این که زیارت کنندگان از ایشان بهره معنوی و مادی می برند از نظر روحی و روانی نیز تقویت می شوند و آثار آن در ارتباطات دیگر ایشان نیز نمایان می شود.

۶. رفع مشکلات مردم

انسان تا می تواند می بایست در کمک به خلق خدا بکوشد. کمک به

را به تحقیر و استهزاء و تمسخر «اذن» می گفتند. [۱۷] انسان مومن باید این خصلت و سیره نبوی را اتخاذ کند و با مردم مدارا کند و سختی نرزد. امام رضا علیه السلام می فرماید: لایکون المومن مومنا حتی تکون فیه ثلاث خصال؛ سنه من ربه و سنته من نبیه و سنه من ولیه فاما السنه من ربه فکتمان سره؛ و اما السنه من نبیه فمداراه الناس؛ و اما السنه من ولیه فالصبر فی البساء و الضراء؛ مومن، مؤمن واقعی نیست، مگر آن که سه خصلت در او باشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش؛ اما سنت پروردگارش، پوشاندن راز خود است؛ و اما سنت پیغمبرش، مدارا و نرم رفتاری با مردم است؛ و اما سنت امامش، پس صبر کردن در زمان تنگدستی و پریشان حالی است. [۱۸]

انسان ها به طور اولویت باید در دستور قرار گیرد و اگر کسی این گونه عمل نکرد باید او را از دایره انسانیت به دور دانست؛ چه رسد که او را انسانی اخلاقی دانست. خلق الهی انسان اقتضاء می کند که در مقام خلافت الهی در رفع مشکلات دیگران بکوشد. اگر انسان بتواند در حد مقدورش از دیگران مشکلی را حل کند به همان میزان ارزش و اعتبار خود را افزوده است. البته آثار این گونه اعمال تنها محصور به دنیا نیست بلکه همان گونه که در دنیا موجبات رضایت خاطر خود را فراهم می آورد و انسانیت خود را بروز می دهد، زمینه اندوه زدایی اخروی خود را نیز فراهم می آورد؛ یعنی زمانی که همه در قیامت از هول و هراس آن در اندوه هستند خداوند گشایشی در گره های قیامتی او می گشاید و دلش را شاد می گرداند. امام رضا علیه السلام می فرماید: من فرج عن مومن فرج الله عن قلبه يوم القیمة؛ هر کس اندوه و مشکلی را از مومنی برطرف نماید خداوند در روز قیامت اندوه را از قلبش برطرف سازد. [۱۶]

۷. مدارا با مردم

مودت با مومنان و مدارا با مردم از خصلت های نیک اسلامی انسانی است. انسان ها در موقعیت های گوناگون شاید رفتارهای نادرستی داشته باشند و اشتباهاتی بکنند. از این رو می بایست با مردم کنار آمد و سخت گیری نکرد. این که بخواهیم نسبت به مردم سخت گیری کنیم و متهمه روی خشخاش بگذاریم و گیر بدهیم کاری ضد اخلاقی انجام داده ایم. سنت و سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بود که حتی نسبت به منافقان و دشمنان و مخالفان خود کوتاه می آمد و با آنان مدارا می کرد که گویی چیزی از آن نمی داند و حرف های نادرست ایشان را گوش می داد و گاه با آن که می دانست دروغ می گویند ولی به همان ظاهر کلام ایشان بسنده می کرد به طوری که ایشان

پی نوشت‌ها

- [۱] احزاب، آیه ۲۱
 [۲] بقره، آیه ۳۱
 [۳] بقره، آیات ۳۰ و ۳۱
 [۴] توبه، آیه ۶۱ و آیات دیگر
 [۵] نگاه کنید: سوره انسان و نیز آیه ۶۱ سوره آل عمران و آیات دیگری که در وصف امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.
 [۶] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸
 [۷] تحف العقول، ص ۴۴۶ و بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۹
 [۸] تحف العقول، ص ۴۵۰
 [۹] فتح، آیه ۲۹
 [۱۰] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۶
 [۱۱] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷
 [۱۲] بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۵۲
 [۱۳] تحف العقول، ص ۴۴۵
 [۱۴] تحف العقول، ص ۴۴۸
 [۱۵] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷
 [۱۶] اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۸
 [۱۷] توبه، آیه ۶۱
 [۱۸] اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳۹ و تحف العقول، ص ۴۴۲

عوامل گرایش ایرانیان به تشیع چیست؟

عوامل پیدایش و گسترش مکتب تشیع در ایران بسیار است که هر کدام باید در جای خود بررسی شود. در پاسخ به این پرسش، به سه عامل مردمی اشاره میشود که در گسترش فرهنگ تشیع نقش بسزایی داشته اند: [۱]

۱. موالی (ایرانیان مهاجر)؛
۲. هجرت علویان و سادات به ایران؛
۳. حضور امام رضا علیه السلام در خراسان.

موالی چه کسانی هستند و چه نقشی داشتند؟

موالی آن دسته از ایرانیانی بودند که به قبایل عرب پیوستند و با آنان پیمان اتحاد بستند؛ از جمله حدود چهار هزار نفر از ایرانیان بودند که در جنگ قادسیه به آنان سپاه شاهنشاهی می‌گفتند و در زمان یزدگرد سوم به فرماندهی شخصی به نام رستم به جنگ مسلمانان آمدند و سرانجام به سپاهیان عرب پیوستند. آنان برای پیوستن به سپاه عرب، شرط کردند که پس از جنگ بدر هر کجا خواستند ساکن شوند و با هر قبیله‌ای که خواستند، ازدواج کنند و سهمی نیز از غنایم جنگی داشته باشند. اعراب نیز موافقت کردند و گروهی از آنان را به شام و گروهی دیگر را به بصره فرستادند. [۲] در مجموع، آنان خواستار برابری

و مساوات میان خود و اعراب بودند و امید داشتند در لوای دین اسلام، طعم عدالت حقیقی را بچشند. هر چند بسیاری از آنان، تحقیر و ناملایمات فراوانی را متحمل شدند، ولی اسلام را پذیرفتند و به افتخار مسلمانی دست یافتند.

چرا موالی به مکتب تشیع روی آوردند؟

بر خلاف پیمانی که میان موالی و سپاه عرب بسته شده بود، اعراب میان خود و آنان، تبعیض روا میداشتند که همین مسأله، آنان را از خلفای بنی امیه رویگردان کرد. برخی رفتارهای تبعیضآمیز اعراب بدین قرار بود:

۱. موالی در عراق شهروند درجه دوم بودند.
۲. کارهای پرمشقت مانند: چرخاندن امور بازار، راه سازی و اصلاح درختان به آنان واگذار شد.
۳. از زمان خلیفه دوم مرسوم بود که عجم ها را به «مدینه الرسول» راه نمی دادند. موالی را نیز به مدینه راه نمی دادند.
۴. عربها از موالی زن میگرفتند، ولی به آنان زن نمی دادند.
۵. اسلام موالی را اسلام حقیقی نمیدانستند و از اسلام عربها پایین تر می شمردند. به همین دلیل، موالی حق نداشتند امام جماعت باشند یا در صف اول نماز بایستند. [۳]
۶. کارتا جایی پیش رفت که حتی در نگویش زبان فارسی، به نقل از ابوهریره از پیامبر ﷺ به این مضمون حدیث جعل کردند: «مبغوض ترین زبان نزد خدا زبان فارسی است». [۴] موالی نسبت به اسلام و پیامبر ﷺ خوش بین بودند، ولی از رفتار و برخورد خلفا و حاکمانی که خود را جانشینان پیامبر می دانستند، بسیار متنفر بودند. از آن طرف، حضرت علی علیه السلام در زمان خانه نشینی، به خلفا نصیحت میکرد که با موالی به عدالت رفتار کنند. خود نیز در زمان

حکومت داری، با موالی با محبت رفتار می کرد. برای نمونه، اموال بیت المال را به نسبت مساوی میان آنان و اعراب تقسیم می کرد و می فرمود: «حضرت آدم نه غلامی به دنیا آورد و نه کنیزی؛ بندگان خدا آزادند. اگر مالی نزد من باشد، در تقسیم آن میان سپاه و سفید فرق نخواهم گذاشت». حتی در بسیاری اوقات، سهم خود را از بیت المال برای آزادی اسیران ایرانی مصرف می کرد. [۵] دیدن آن همه ستم و بی عدالتی از بنی امیه و دیدن این همه لطف و عدالت از علی علیه السلام بغض اموی و حب علوی را در دل موالی پدید می آورد. این کار، پیدایش تشیع سیاسی بود. [۶] شیعه گری موالی به این معنا بود که آنان، علی را از دیگر خلفا بالاتر و برتر و تنها اداکننده حقوق خود می دانستند. البته شیعه بودن آنان از نظر اعتقادی در سطح قابل توجهی مطرح نبود. به گفته شهید مطهری، مردم ایران که مردمی باهوش بودند و سابقه فرهنگ و تمدن نیز داشتند، روح و معنای اسلام را در خاندان رسالت یافتند؛ چون آن بزرگواران، خواسته ایرانیان عدل و مساوات را برقرار و روح شیرین عدالت جویی ایرانیان را سیراب میکردند. [۷] این تشیع سیاسی با توجه به ارتباط همیشگی دیگر امامان علی با ایرانیان مهاجر و ادامه یافتن رفتارهای تبعیض آمیز خلفای بنی امیه با آنان، نهایتاً زمینه ساز پیدایش تشیع اعتقادی گردید. در این مورد، سیاست امام سجاد علیه السلام قابل توجه است. ایشان با گریه های مداوم بر امام حسین علیه السلام، احساسات حسینی و ضد اموی را به آنان منتقل می کرد. در نتیجه، موالی به تشیع گرایش قلبی پیدا کردند و این احساس را به دیگر سرزمین ها از جمله ایران انتقال دادند. [۸] هجرت علویان و سادات بیشتر به خاطر امنیت موجود در ایران و علاقه مردم نسبت به خاندان پیامبر ﷺ و فشارهای حاکمان عباسی و اموی شام و عراق صورت می گرفت. این مهاجرت ها [۹] بیشتر از قرن دوم به بعد و پس از آن آغاز شد که یحیی

استقبال این امامزاده بزرگوار رفتند. هم چنین با استقرار ایشان در آنجا، مردم قم و کاشان و روستاهای اطراف در نماز جمعه ایشان شرکت می‌کردند. این موقعیت ممتاز علی بن محمد سبب شد حکومت وقت، دستور قتل ایشان را صادر کند. [۱۳] امروزه شیعیان، مراسم قالیشویان را در جمعه دوّم مهر ماه هر سال، به یاد ایام شهادت آن بزرگوار برگزار میکنند.

ورود امام رضا علیه السلام به ایران

پس از آن که مأمون بر برادرش امین پیروز شد، با توجه به علاقه مردم ایران به علویان، از موقعیت استفاده کرد و امام رضا علیه السلام را به ولیعهدی فرا خواند. ابن خلدون میگوید: «فراوانی جمعیت شیعه در ایران سبب چنین دعوتی از سوی مأمون شد، به گونه‌ای که مأمون لقب الرضا بن آل محمد را به او داد و دستور داد سپاهیان جامه سیاه بپوشند و سبز برتن کنند.» [۱۴] خراسان یکی از نخستین مراکز تشیع در ایران بود. پس از استیلای بنی عباس بر بنی امیه و تسلط آنان بر خراسان، مردم به بنی عباس گرایش یافتند. مردم می‌پنداشتند میان علوی و عباسی تفاوتی نیست؛ چون هر دو از بنی هاشم هستند. با این حال، پس از ورود امام رضا علیه السلام به این منطقه، تشیع واقعی و اعتقادی، گسترش پیدا کرد. [۱۵] امام رضا علیه السلام از لحظه حرکت از مدینه تا مرو همیشه از روش‌های گوناگون برای شناساندن شیعه بهره برد. رجانبی الضحاک که مأمور آوردن امام به مرو بود، می‌گوید: امام در هیچ شهری از شهرها فرود نمی‌آمد، مگر این که مردم به سراغ او می‌آمدند و مسایل دینی و اعتقادی خویش را از او می‌پرسیدند. امام در طول مسیر، احادیث را از طریق پدازنش به حضرت علی و پیامبر صلی الله علیه و آله میرساند که این بهترین روش برای معرفی مکتب تشیع و خنثی کننده توطئه‌هایی بود که شیعه را خارج از دین می‌شمرد. نمونه

بن زید بن علی علیه السلام به گران ایران آمد. یکی از اهداف سادات هاشمی در مهاجرت به سوی ایران، جذب نیرو برای قیام بود. آنان در این کار موفق بودند، به گونه‌ای که یاران یحیی بن زید رو به فزونی نهاد و هارون مجبور شد ۵۰ هزار نفر را برای دستگیری او اعزام کند. [۱۰]

ماجرای یحیی بن زید و ورود امام رضا علیه السلام به خراسان، حرکت گروهی سادات و شیعیان را به ایران در پی داشت. علویان از موقعیت به وجود آمده برای امام رضا علیه السلام در حکومت مأمون استفاده کردند و به صورت گروهی راهی ایران شدند. آنان به شوق دیدار با امام رضا علیه السلام از مدینه به سوی مرو می‌رفتند که در میانه راه شمار زیادی از علاقه‌مندان امام رضا علیه السلام نیز به آنان می‌پیوستند. شمار این گروه وقتی به دروازه شیراز نزدیک می‌شد، به چند هزار نفر می‌رسید. مأمون که از فروپاشی حکومتش می‌ترسید، به حاکم فارس دستور داد از ورود آنان جلوگیری کند. رهبری کاروان با احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) و محمد بن موسی علیه السلام بود. آنان پس از درگیری با لشکر فارس، به یاران خود دستور دادند لباس مبدل بپوشند و در اطراف پراکنده شوند تا از گزند حکومت مأمون در امان باشند. به همین دلیل گفته میشود بیشتر امامزادگانی که در شهرهای گوناگون ایران مدفون شده‌اند، جزء همان قافله هستند. [۱۱] مردم ایران چون به سادات و آل رسول عشق می‌ورزیدند، به این گروه پناه دادند و آنان را یاری کردند. حضور آنان در میان عاشقان اهل بیت پیامبر (پیروان شیعه سیاسی) به گسترش تشیع اعتقادی انجامید.

در این میان، حضور علی بن محمد باقر علیه السلام [۱۲] را نباید نادیده گرفت که پس از ورود امام رضا علیه السلام به ایران، برای ارشاد مردم به منطقه فین کاشان آمده بود. همین مسأله دلیل آن است که در آن زمان، مردم این منطقه هوادار خاندان رسالت بوده‌اند. در تواریخ آمده است که ۶ هزار نفر از مردم کاشان و حومه به

پی‌نوشت‌ها

- [۱] عواملی همانند نقش حکومت‌های ایرانی طاهریان، صفاریان، صفویان و... در جای خود قابل بررسی است.
- [۲] فتوح البلدان (بخش ایران)، احمد بن یحیی بلاذری، آذرتاش آذرنوش، سروش ۱۳۷۴، صص ۴۱ - ۴۰.
- [۳] تاریخ تشیع در ایران تا قرن هفتم، رسول جعفریان، سازمان تبلیغات اسلامی، صص ۵۴ - ۴۹، برگرفته از: عقدا لفرید، ابن عبد ربه، ج ۳، ص ۴۱۳.
- [۴] المجروحین، محمد بن حیان، دارالوعی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۲۹.
- [۵] تاریخ تشیع در ایران، صص ۵۷ - ۵۵، برگرفته از: روضه کافی، ص ۶۹، ج ۲۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱.
- [۶] تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۵.
- [۷] خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳.
- [۸] البته در میان موالی، افرادی بودند که سنی و حتی ناصبی شدند، ولی بیشتر آنان شیعه بودند.
- [۹] تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۵۹.
- [۱۰] همان، صص ۱۶۱ - ۱۶۰.
- [۱۱] شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، ج ۱، ص ۱۳۰.
- [۱۲] مقاتل الطالبین، ابوفرج اصفهانی، ص ۳۱۱.
- [۱۳] شرح زندگانی و شهادت علی بن باقر، آیت الله مدنی کاشانی، نشر مرسل، ۱۳۷۸، ج ۶، صص ۲۷ و ۳۰ و ۳۵.
- [۱۴] تاریخ ابن خلدون، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲، ص ۳۸۳؛ تاریخ طبری، اساطیر، ج ۱۳، ص ۵۶۵.
- [۱۵] تاریخ تشیع، علامه محمد حسین مظفر، برگردان: سید محمد باقر حجتی، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۶.
- [۱۶] تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۵۴.
- [۱۷] تاریخ انتشارات تشیع در ایران، اصحابی دامغانی، نشر علاقه، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۵۱.
- [۱۸] عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، جهان، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۷۰.
- [۱۹] تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، صص ۱۵۸ - ۱۵۷.

برجسته آن، حدیث سلسله الذهب بود. ایشان در جمع مردم نیشابور فرمود: من از پدرانم شنیدم و آنان از پیامبر شنیدند و او از خداوند باری تعالی شنید که فرمود: «لا اله الا الله قلعه محکم من است هر آن کس داخل آن شود از عذاب ایمن است». سپس با کمی تأمل فرمود: این مطلب شروطی دارد که یکی از شرایط آن، پذیرش ولایت من (اهلبیت پیامبر ﷺ) است.

ایشان با این بیان، شیعه واقعی و اعتقادی را معرفی کرد و به محبت مردم به علویان جهت داد. [۱۶] آن حضرت حتی هنگام ورود به دربار مأمون که وی از امام خواست خطبه بخواند، به معرفی ولایت خود و ائمه علیهم السلام پرداخت و فرمود: ما به واسطه رسول خدا بر شما حق داریم و شما نیز از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما حق دارید. زمانی که شما حق ما را ادا کردید، ما نیز بر خود لازم میدانیم که حق شما را به جای آوریم. پس در زمینه حق شما، حق ما هم باید ادا شود. [۱۷]

حضور امام در مناظره یکی دیگر از کارهایی بود که در بیان، مکتب شیعه به درستی معرفی شد و استدلال مخالفان باطل گشت. مأمون برای محکوم کردن امام در جلسه‌های مناظره با بزرگان ادیان دیگر به تشکیل چنین جلسه‌هایی دست یازیده بود. با این حال، امام از همه آنها سر بلند بیرون آمد. پس از استقبال مردم از این جلسه‌ها، مأمون دستور داد مردم را از در خانه امام دور کنند تا مبادا شیعه واقعی به مردم معرفی شود. [۱۸]

همچنین مجموعه نامه‌هایی که امام برای توضیح مبانی تشیع به افراد گوناگون می‌نوشتند، در این زمینه نقش داشت. نامه‌های ایشان در تبیین جایگاه اهل بیت در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسایل اختلافی با اهل سنت مانند: ایمان آوردن ابوطالب، توضیح مصداق شیعه واقعی، مراد از اولوالامر در قرآن، گسترش فکر شیعی و استحکام پایه‌های اعتقادی در ایران بسیار اثر داشت. [۱۹]

زیرا نام مولی همدانی در زمره یاران سه معصوم دیده می شود. [۳] و این افتخاری است که او را از دیگر همگنان خود برجسته می سازد. پس از شهادت امام رضا علیه السلام از امام جواد علیه السلام بهره می برد. و پس از آن حضرت نیز در گروه یاران امام علی النقی علیه السلام جای می گیرد. ابراهیم بن محمد در زمره وکلای امام هادی علیه السلام است. [۴] او چهل بار به زیارت خانه خدا می رود. کشتی در کتاب رجال خود، در ذیل أحمد بن اسحاق تصریح دارد که محمد بن مسعود، علی بن محمد، محمد بن أحمد، محمد بن عیسی، ابو محمد رازی و أحمد بن ابوعبدالله برقی، برخی دیگر، همگی از ابراهیم بن محمد همدانی و ایوب بن نوح و أحمد بن ضمیره و احمد بن اسحاق به عنوان ثقه یاد می کنند. همچنین در ذیل سخن از ابراهیم بن محمد همدانی می نویسد: حدیث کرد برایم أحمد بن محمد، از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت: « حضرت ابوجعفر - امام جواد به پدرم نوشت که برای ایشان توطئه‌های که سمیع - (از دشمنان تشیع) در حقم مرتکب می گردد «بنویسم» برای حضرت نوشتم. امام با خط مبارک خود برای من نوشتند: «اندوهگین مباش، خداوند تو را در برابرستمکاران یاری می کند، من نیز تو را به یاری پروردگار بشارت می دهم. پاداش معنویت هم نزد خداوند کریم محفوظ است. پس آفریدگارت را فراوان ستایش نما و هرگز از یادش غافل مباش. [۵]

۲. ابراهیم بن اشعری قمی

وی نخست پروانه شمع وجود موسی بن جعفر است. پس از شهادت آن حضرت در زمره یاران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در می آید و نزد حضرتش به کسب دانش و تهذیب نفس می پردازد. [۶] او از ویژه عالمانی است که پرورش شخصیت او مرهون تلاش امام معصوم می باشد

یاران ایرانی امام رضا علیه السلام

آغاز

سابقه تشیع در میان ایرانیان به دوران رسول اعظم الهی می رسد. با آنکه دوران پیشوایان پاک شیعه به لحاظ حاکمیت دشمنان کینه توز اسلام و اهل بیت: از سیاه ترین بسترهای تاریخ تشیع به شمار می آید. اما بهره های علمی و معنوی ایرانیان از رهبران معصوم و یاری آنان در مآخذ تاریخی چشمگیر است. این ریشه اعتقادی که برگرفته از حس حق جوئی و آزاد منشی ایرانی است، چنان استقبالی [۱] را از امام رضا علیه السلام در شهرهای ایرانی به نمایش گذاشته است. که در بستر تاریخ به عنوان یک سند افتخار جاویدان خواهد ماند. وصف یاران ایرانی امام رضا و حتی آوردن نام همه آنان در یک نوشتار دشوار است. از این رو در این نوشته به معرفی آن دسته از یاران ایرانی حضرت امام رضا علیه السلام که آغاز نامشان با حرف الف باشد، به گونه ای کوتاه بسنده می شود.

۱. ابراهیم بن محمد همدانی - مولی همدانی [۲]

معروفیت او به این نام از آن روست که حضرت امام رضا علیه السلام در نوشته از وی به مولی همدانی یاد می کند. وی از دلباختگان امامت و ولایت به شمار می آید؛

۵. ابو خالد سجستانی

از یاران امام رضا علیه السلام، راوی حدیث است. [۱۱] شیخ طوسی بر این مطلب تأیید دارد. چون شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون مظلومانه و محرمانه رخ می نماید. نخست بسیاری از شیعیان و حتی نزدیکان امام را شهادتشان را باور نمی کنند. اما با گذشت زمان هریک از راهی شهادت امام را به عنوان یک واقعیت تلخ می پذیرند به جزگروهی که در آرزوی رسیدن به رفاه و لذاذ دنیا با اموال و وجوهات شرعی، در دام نیرنگ حکومت عباسی گرفتار می آیند و امامت امام هشتم را انکار می نمایند. بقیه نزد امام رضا علیه السلام می روند و به امامتش ایمان می آورند. از این رو عدم پذیرش شهادت امام کاظم علیه السلام از سوی یاران خالص آن بزرگوار را می توان دلیل بردید بازو ذهن کاوشگران دانست، نه تردید در امامت امام رضا علیه السلام شیخ ابوالعباس کشی نیز، ابو خالد سجستانی را در زمره همین دسته از یاران امام معرفی کرده و نقل می کند که ابو خالد سجستانی به گمان اینکه امام موسی بن جعفر علیه السلام زنده است. به جمع واقفیه می پیوندد و سپس با بهره از دانش ستاره شناسی که بی شک نزد امام آموخته است، به شهادت امام کاظم علیه السلام یقین می نماید و در صف یاران امام رضا علیه السلام در می آید. [۱۲]

۶. ابوطاهر بن حمزه بن الیسع قمی

او ثقه و راوی حدیث است. نجاشی او را از یاران امام رضا و راوی حدیث آن حضرت می داند. [۱۳]

و برای همین از هردو بزرگوار روایت می کند. با همکاری برادرش فضل بن محمد کتابی می نویسد که حسن بن علی بن فضال از آن روایت می نماید. [۷]

۳. ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، معروف به مولی خراسانی

از این رو که ایرانی است و هم شخصیتی برجسته دارد. در کشورهای عربی به مولی خراسانی شناخته می شود. از یاران موسی بن جعفر علیه السلام شمرده می شود. اما پس از شهادت آن حضرت در صف یاران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قرار می گیرد. [۸] عالمانی چون نجاشی و شیخ طوسی موثقش می خوانند. کتابی هم داشته که أحمد بن عیسی آن را روایت می کند. [۹]

۴. ابراهیم بن سلام نیشابوری (ابن سلامه)

وی راوی حدیث و از وکلای امام به شمار می آید. برخی صلاحیتش را انکار می کنند و برای همین نیز به سمت وکالتش از سوی امام هم به دیده تردید می نگرند. حدیثش را هم معتبر نمی دانند. اما بزرگانی چون شیخ طوسی، علامه حلی، نه در صلاحیتش تردید دارند، و نه اعتبار روایتش، وکالتش از سوی امام را نیز تأیید می کنند و سمت وکالت از جانب معصوم را بر صلاحیت و درستی گفتارش دلیل می آورند. [۱۰] بی شک ابراهیم بن سلام (سلامه) نیشابوری در زمره یاران فرهیخته امام رضا علیه السلام است، زیرا غالب سخنان منفی که درباره شخصیت های برجسته شیعی در تاریخ اسلام به چشم می آید. بر اساس شایعات و انگیزه های سیاسی دشمنان اهل بیت: رخ می نماید. با کمی ژرف بینی در تاریخ روشن می شود که شخصیت های شیعی هرچه برجسته تر و در خدمت به اهداف اهل بیت: به توفیقاتی فزون تر دست یابند، تبلیغات دشمنان نیز در تخریب چهره آنان حجم و گسترش بیشتر خواهد داشت.

۷. أحمد بن عامر

یار فرهیخته امام رضا علیه السلام است. [۱۴] جد بزرگوارش «وهب بن عامر» از مردان جاوید تاریخ تشیع به شمار می آید. به سال ۶۱ هجری درباری امام حسین علیه السلام به شهادت می رسد. أحمد بن عامر راوی حدیث نیز هست، پسرش عبدالله بن أحمد از وی روایت می کند. [۱۵]

۸. ادريس بن عبدالله اشعري قمی

دانشمند و دارای کتاب است. از زکریا حسین بن عثمان و برادرش عبدالملک از او روایت می کنند. دانش او مرهون بهره گیری از حضرت امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام است. [۱۶] بی شک فردی که دانش خود را از سه معصوم آموخته باشد. در گفتار ثقه و در رفتار و کردار نیز قابل الگوگیری است.

۹. ادريس بن حسين اشعري قمی

این راوی ثقه شمرده می شود. نزد امام رضا علیه السلام شرفیاب می گردد و به فراگیری دانش می پردازد و از آن حضرت روایت می کند. [۱۷]

۱۰. ادريس بن يقين

وی اهل خراسان و از یاران امام رضا علیه السلام است. [۱۸]

پیش از امام رضا علیه السلام نیز چندی به محضر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می رسد و از آن حضرت بهره می گیرد. اما بیشترین دوران بهره گیری او نزد امام رضا علیه السلام است. شیخ طوسی هم او را در شمار یاران ابوالحسن علیه السلام نام می برد. [۱۹]

۱۱. اسحاق بن ابراهيم حنينی

در شمار یاران امام رضا علیه السلام است، توسط حسن بن سعید اهوازی نزد هشتمین پیشوای شیعیان می رسد و از آن حضرت بهره علمی و معنوی می برد. در زمره روایت حدیث است. از امام رضا علیه السلام روایت می کند. علی بن مهزیار اهوازی و پسرش حسن بن علی اهوازی از او روایت می کنند. برخی وثاقتش را تایید می کنند. [۲۰]

۱۲. اسحاق بن آدم

از شیفتگان علی بن موسی الرضا علیه السلام در شهر قم به شمار می رود. کتابی هم داشته که در حال حاضر در دست نیست. محمد بن ابی الخطاب آن را روایت می کند. [۲۱] به گفته ابوالعباس فضل بن حسان دالانی، کتاب اسحاق ابن آدم، مورد نقل محمد بن الحسین بن ابی الخطاب نیز هست. [۲۲]

۱۳. ادريس بن زيد

یار امام رضا علیه السلام، جلیل القدر و درست گفتار است. [۲۳] شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه به دو طریق از او روایت می کند. [۲۴]

پی نوشتها

۱. كشف الغمہ، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲. خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص ۲، ۷.
۳. قاموس الرجال، شیخ محمدتقی ششتری، ج ۱، ص ۱۸۹.
۴. جامع الروات، ج ۲، ص ۲۱؛ التحرير الطاووسی، شیخ حسن (صاحب معالم)، ص ۱؛ ایضاً الاستبانه، علامه حلی، ص ۲، ۷.
۵. اعیان الشیعه، محمد امین، ج ۲، ص ۲۲۴.
۶. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۴۱.
۷. اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۵۵۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۳.
۸. التحرير الطاووسی، ص ۲۱؛ کتاب الرجال، ابن داود حلی، ص ۴۸.
۹. رجال نجاشی، ص ۲۵؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص ۴۱.
۱۰. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۱؛ رجال علامه حلی، ص ۴؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۱.
۱۱. رجال طوسی، ص ۳۹۶؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۶۱۴.
۱۲. رجال الطوسی، ص ۳۹۶؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۶۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۱.
۱۳. رجال نجاشی، ص ۳۱۸؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۳۹۶.
۱۴. رجال نجاشی، ص ۳؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۵.
۱۵. جامع الروات، ج ۱، ص ۵۱؛ رجال ابن داود، ص ۳۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۸.
۱۶. الفهرست، ص ۴۲؛ رجال نجاشی، ص ۸۴؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۲۵.
۱۷. رجال ابن داود، ص ۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۴؛ جامع الروات، ص ۷.
۱۸. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸.
۱۹. جامع الروات، ج ۱، ص ۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۵.
۲۰. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۵۵۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۴.
۲۱. الفهرست، ص ۱۵؛ رجال ابن داود، ص ۵۴.
۲۲. رجال النجاشی، ص ۵۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۰.
۲۳. جامع الروات، ج ۱، ص ۳۶.
۲۴. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۰.

.....
مجله فرهنگ کوثر پاییز ۱۳۸۵، شماره ۶۷

فکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلِلَّطِيفِينَ • الَّذِينَ إِذَا أَكْنَعُوا إِلَى السَّائِرِينَ لِيَتَوَفَّوْنَ وَإِذَا كَانُوا لَهُمْ

أَوْزَارًا تَوَزَوْهُم مِّجْرُونَ • الْإِبْرَاطُ أُولَئِكَ أَنهَم مَبْعُوثُونَ • لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ رَبِّ الْعَالَمِينَ • كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُتُورِ لَفُوتٌ

بِجِبِينَ • وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَجِبِينَ • كِتَابٌ مَرْفُوعٌ وَإِلَى يَوْمِئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ

الَّذِينَ كُنْزُكَ نُونِ يَوْمِ الدِّنِّ وَمَا يَكْنُزُكَ



آنها را پرستش می کنید؟ در پاسخ گفتند: قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ « ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کردند، ابراهیم واکنش نشان داد و فرمود: قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ « قطعاً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید. [۱]

چون تواند ساخت با آزر، خلیل؟ چون تواند ساخت با رهزن، دلیل؟ آری، همان طور که راهنما و دلیل راه، با راهزن سازگاری و همراهی ندارد، ابراهیم خلیل هم با آزر بت تراش سازش نمی کند.

و در جای دیگر فرمود: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَأَيْتَ اتَّخَذُ أَضْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ « به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت هایی را معبود خود انتخاب می کنی؟ من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم. [۲]

ابراهیم در مرحله نخست، در مقام استفهام انکاری و توبیخی پرسید: «این مجسمه ها چیست که به عنوان خدا پذیرفته اید و آنان را عبادت می کنید؟». در مرحله بعد که آنان به تقلید از پیشینیان خود استدلال کردند، ابراهیم در پاسخ، آنان را به گمراهی متهم نمود.

اعلام بیزاری

سپس در مرحله بعد، ابراهیم از بت پرستان اعلام بیزاری کرد، قرآن کریم می فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» برای شما سرمشقی خوب در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت، آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، بیزاریم». [۳]

اظهار دشمنی

در مرحله ی بعد ابراهیم، دشمنی خود با آنان را ظاهر کرد و گفت: «كَفَرْنَا بِكُمْ

الگودهی قرآن به جوانان

جوان معمولاً در سه حوزه فکر و اندیشه، اخلاق و معاشرت اجتماعی، نگرانی هایی دارد و خواسته یا ناخواسته به سمت و سویی گرایش پیدا می کند و در صورتیکه الگویی مناسب به وی ارایه نشود، به الگوهای نامناسب و نامتناسب روی میآورد. از این رو قرآن، در راستای رسالت هدایتی و تربیتی خود، با بیان داستان های واقعی به ترسیم الگوهای مناسب پرداخته است، که در این نوشتار تنها به الگوهای جوان و یا در سنین جوانی می پردازیم.

الف. حوزه فکر و اندیشه

۱. الگوی مبارزه با عقاید و افکار باطل

الگوی جوان در این برنامه، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است که در سنین جوانی به مبارزه با بت پرستی پرداخت. وی ابتدا با سرپرست خود «آزر» گفتگو کرد و تا آنجا پیش رفت که از او و همفکرانش بیزاری جست.

قرآن کریم می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم؛ و از شایستگی او آگاه بودیم. آن هنگام که به پدرش آزر، و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره

وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا» ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است. [۴]

فقط خودی‌ها

ابراهیم نسبت به همه بت پرستان اعلام بی‌زاری و اعلان دشمنی نمود؛ یعنی نباید با آنان همزیستی مسالمت‌آمیز داشت. اما چون به آزر وعده استغفار داده بود: «سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي» [۵]، برای او استغفار کرد. قرآن می‌فرماید: «إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأُبَيِّهَ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ» [۶] و «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوَدَّةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» [۷]

رو [اشد! علی الکفار] باش با ولی چون گل، عدو چون خار باش

۲. الگوی مبارزه و بت شکنی

ابراهیم در ادامه مبارزه خود، به مبارزه با بت پرداخت؛ یعنی او علاوه بر این که با «تبر منطق» به جنگ بت پرستان رفت، با تبر آهنین به جنگ بت‌ها نیز رفت. او با سوگندی که از پیش یاد کرده و نقشه‌ای که از قبل طرح کرده بود می‌فرمود: «وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» بخدا سوگند در غیاب شما نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان طرح می‌کنم، [۸] او همه بت‌ها را نابود کرد و تنها بت بزرگ را برای تنبه آنها باقی گذاشت: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» سرانجام همه آنها، جز بت بزرگشان را، قطعه قطعه کرد. شاید سراغ او بیایند. [۹]

جوانی به نام ابراهیم

ابراهیم علیه السلام طرح و نقشه خود را به اجرا درآورد و بت‌ها را شکست. ولی چون این کار دور از چشم مردم انجام گرفته بود، کسی نمی‌دانست که چه کسی چنین کاری را انجام داده است، همه می‌گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنْ

الظَّالِمِينَ» چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ قطعاً او از ظالمین است. [۱۰] اما چون پیش از آن، ابراهیم، آنان و بت‌هایشان را تهدید کرده بود، آن‌ها شکی نداشتند که کار ابراهیم است. لذا گزارش دادند که: «سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» جوانی را می‌شناسیم به نام ابراهیم که از بت‌ها به بدی یاد می‌کرد. [۱۱]

منطق قوی ابراهیم

ابراهیم علیه السلام را به محاکمه کشیدند، اما او با منطق قوی پاسخ می‌داد و برای بیداری آنها بت بزرگ را سالم نگهداشته بود، تا بگوید: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» شاید بت بزرگ چنین کرده باشد، بروید از او سوال کنید، اگر آنها سخن می‌گویند. یعنی، آنان که حرف نمی‌زنند، چگونه می‌توانند به حال شما سودمند باشند؟ و اگر کاری از آنها ساخته است، پس آن بت بزرگ، بت‌های کوچکتر را شکسته است و اگر حرفی نمی‌تواند بزند و کاری از او بر نمی‌آید، پس شایسته پرستش نیست. «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» سپس با اعلام بی‌زاری از بت و بت پرست گفت: «أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اف بر شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید.

ابراهیم تا بدان جا پیش رفت که آتش نمرودیان را به جان خرید: «قَالُوا خَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ» گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید.

از آنجاکه خداوند بندگان خود را تنها رها نمی‌کند، به امر خداوند آتش سوزان، برای ابراهیم سرد و سالم شد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ». [۱۲]

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بود چونش گزد؟

آتش ابراهیم را نبود زیان هرکه نمرودی است گو می‌ترس از آن

ماه با احمد اشارت بین شود نار ابراهیم را نسرين شود

۳. الگوی هدفداری

قرآن کریم برای معرفی الگوی هدفداری، شخصیت های بزرگی را معرفی می نماید. از جمله این شخصیت ها حضرت ابراهیم است که آیات مربوط به آن گذشت و گفته شد که حضرت ابراهیم به هیچ قیمتی حاضر نشد دست از هدف خود بردارد و تهدیدها را به جان خرید: «يَا اِبْرَاهِيْمُ لِمَنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» ای ابراهیم اگر دست از کارهایت خرابکاری هایت برنداری، تو را سنگ باران خواهیم کرد یا سخنان تندی به تو خواهیم گفت. از من دور شو. [۱۳]

تا این که وی مجبور شد از آنان کناره گیری کند و گوشه عزلت برگزیند.

قرآن از زبان ابراهیم می فرماید: «وَأَعْتَزَلْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» از شما و بتهایتان کناره گیری می کنم... [۱۴] در همین راستا، آن حضرت آتش نمرود را نیز پذیرا شد.

نمونه دیگر هدفداری، اصحاب کهف هستند: اصحاب کهف جوانانی بودند خداباور، که حاضر نشدند دست از عقیده خود بردارند: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» اصحاب کهف جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند. [۱۵] و شعارشان این بود که: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَّا هَا» پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است و به جز او خدایی دیگر را نمی خوانیم. [۱۶]

اینان، آنچنان در راه عقیده خود استوار بودند که حاضر نشدند با طاغوت زمان همنا شوند، و لذا شهر و دیار، خانه و خانواده و حتی ملك و حکومت را رها کرده و به غاری پناه بردند: «إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» بیاد آور، هنگامی که جوانان به غار پناه بردند و گفتند: خدایا، از سوی خودت به ما رحمت بده و زمینه رشد ما را

فراهم فرما. [۱۷]

آنان پس از بیدار شدن از خواب به حساب همان زمان. که دوران خفقان و ستم دقیانوس بود. باز به فکر طهارت و پاکی بودند و حاضر نبودند غذای نامناسب مصرف نمایند، لذا به مأمور خرید گفتند: «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ...» بنگر که کدامیک طعامشان پاکیزه تر است، و مقداری از آن روزی برای شما بیاورد. [۱۸]

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال
زاید از لقمه حلال اندر دهان میل خدمت، عزم رفتن آن جهان

ب. حوزه اخلاق

در این حوزه علمی و عملی، قرآن کریم به معرفی چند الگو پرداخته که جوانان باید با شناخت این نمونه های اخلاق و اسوه های هدایت، مسیر تربیت خود را با آنها منطبق نموده و از رفتار و اعمالشان درس گرفته و به آنان تاسی نمایند:

۱. الگوی از جان گذشتگی

آیه شریفه: «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَتَيْغَاءَ مَرْصَاةِ اللَّهِ» بعضی از مردم کسانی هستند که جان خود را برای خشنودی خدا، می فروشند، [۱۹] الگوی از جان گذشتگی است که قرآن به ما معرفی می کند. این مصداق منحصر به فرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است که در نهایت از جان گذشتگی، حاضر شد در زمان خطر، به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بستروی قرار بگیرد.

سنگ تافانی نشدگی شد نگین

دانشمندان اسلامی از مفسران، مورخان و محدثان می نویسند، در «لیلة المبيت» یعنی شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست از مکه بیرون آمده و به مدینه

هجرت نماید، علی بن ابی طالب علیه السلام به جای پیامبر خواهید و همه خطرات احتمالی را به جان خرید. [۲۰] لازم به ذکر است در آن زمان تنها حدود بیست سال از عمر شریف امام علی علیه السلام می گذشت.

۲. الگوی ایثار و مال گذشتگی

در این زمینه نیز الگوی معرفی شده توسط قرآن، حضرت علی علیه السلام است که در سوره «هل آتی» در کنار حضرت زهرا علیها السلام به عنوان ابرار معرفی شده است. «إِنَّ الْأَبْرَارَ... وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» و غذای «خود» را با این که به آن علاقه «و نیاز» دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و می گویند ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداشی، و سپاسی از شما نمی خواهیم. [۲۱]

همه محدثان، مفسران و مورخان شیعه و بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقدند که این آیات در باره علی علیه السلام و خانواده اش نازل شده است. اسکافی می نویسد: «ما منکر تفضیل و برتری دیگر صحابه بر علی علیه السلام هستیم». تا آنجا که می نویسد: «اما در انفاق آن چنان بود که حتی در حال فقر بر مسکین و یتیم و اسیر اطعام نمود». [۲۲]

ظاهراً علی و زهرا علیهما السلام برای بهبود حسنین علیهما السلام از بیماری نذر کرده بودند که سه روز روزه بگیرند؛ به هنگام افطار روز اول، غذای خود را به مسکین دادند، روز دوم آن را به یتیم و روز سوم آن را به اسیر بخشیدند و خود گرسنه ماندند. [۲۳]

محسنان مردند و احسان ها بماند ای خنک آن راکه این مرکب براند...
مرد محسن لیک احسانش نمرد نزد یزدان دین و احسان نیست خرد
مال خود ایثار راه او کند جان خود ایثار جاه او کند
درباره از جان گذشتگی و از خود گذشتگی علی علیه السلام به عنوان اسوه و الگو، باید

شرکت آن حضرت در جنگ های طاقت فرسای زمان پیامبر صلی الله علیه و آله «نبردهایی مانند بدر، احد، احزاب...» را نیز ذکر کرد؛ رشادت های عظیمی که به حق جبرئیل امین درباره آن گفت: «لا فتی الا علی» [۲۴]

۳. الگوی کسب علم

الگوی دانشجویی که قرآن معرفی می کند، حضرت موسی علیه السلام است که با آن مقام و عظمتش از بنده ای از بندگان خدا درخواست آموزش کرد. قرآن کریم می فرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَٰ رَبُّكَ» [۲۵] موسی به او خضر گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد است به من بیاموزی.

خواب، بیداری است چون با دانش است وای بیداری که با نادان نشست چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو اگر چه معلم موسی در آغاز - به دلیل ضرورت گنجایش علمی - از پاسخ مثبت به موسی خودداری کرد، اما با اعلام آمادگی موسی «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت، با شرط پیشی نگرفتن موسی از استادش، پذیرفت که به وی آموزش بدهد و در یک همراهی با وی، به او آموخت که برخی از امور دارای تاویل هستند و گفت: «سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا». [۲۶]

۴. الگوی مبارزه با خواهش های نفسانی

الگوی معرفی شده توسط قرآن در این مورد، حضرت یوسف علیه السلام است که در دوره جوانی در خانه عزیز مصر و در کنار زنی به نام زلیخا زندگی می کند. یوسف، در اوج جوانی و فوران کوره آتشین شهوت و زلیخا زنی که از سیمایی

زیبا برخوردار است، همه زمینه ها برای کام جویی آنان فراهم است. قرآن کریم می فرماید: «وَأَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ... وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تقاضای کامجویی کرد، درها را بست و گفت: بیا به سوی آنچه برای تو مهیا است، یوسف گفت: پناه می برم به خدا... آن زن قصد او کرد، و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید. قصد وی می نمود: این چنین کردیم، تا بدی و فحشا را، از او دور سازیم، چراکه او از بندگان مخلص خالص شده ما بود. [۲۷]

زاتش شهوت نسوزد اهل دین باقیان را برده تا قعر زمین یوسف، زندان رفتن را پذیرفت، اما به خواهش زلیخا که مطابق غریزه جنسی بود، پاسخ نداد. زلیخا گفته بود: «وَلَيْتُنَّ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الضَّاعِرِينَ» اگر یوسف آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلما خوار و ذلیل خواهد شد.

هرگاه حاکمیت در دست ناهلان رند باشد صالحان، محکوم و زندانی می شوند اگر چه همچون یوسف صدیق، پیامبری عقیف و معصوم باشند.

چون که حکم اندر کف زندان بود لاجرم صدیق در زندان بود! و یوسف در واکنش به تهدید به زندان گفت: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» پروردگارا، زندان نزد من محبوبتر است از آنچه که اینها مرا به سوی آن می خوانند. [۲۸] جالب توجه این که حضرت یوسف رهایی از گرفتاری شهوت را، لطف الهی می داند و می گوید: «وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و اگر نیرنگ آن ها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود. [۲۹]

الگو دهی در آیات مربوط به حضرت یوسف عليه السلام

در این آیات نکاتی وجود دارد که به جوان پرشور ما می آموزاند، که هر چند کوره ای مشتعل از آتش سوزان شهوت باشد، می تواند با تاسی به یوسف عليه السلام، خود را از دام شهوت برهاند.

نکته قابل توجه این که برای حضرت یوسف همه چیز فراهم بود. این مسأله کار یوسف را دشوارتر می کند، زیرا ممکن است برای جوان ما زمینه فراهم نباشد و یا اگر فراهم است قضیه شکل دیگری به خود بگیرد. اما یوسف می بایست تلاش مضاعف نماید تا به فرموده قرآن «سوء و فحشا»، را از خود دور کند. یوسف رنج این زندان را همچون گنج می بیند زیرا رحمت الهی در آن مخفی است. همچنان که مغز میوه درون پوست خشن قرار دارد.

رنج گنج آمد که رحمت ها در پوست مغز تازه شد چو بخراشید پوست

۵. الگوی طهارت و پاکی

در این زمینه، قرآن کریم الگویی را معرفی می کند که علاوه بر آن که الگوی همه بشریت است، الگوی ویژه بانوان نیز می باشد. این الگو حضرت مریم عليها السلام می باشد که خداوند او را آیت و نشانه اعجاز و قدرت خود معرفی کرده و می فرماید: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»، [۳۰]

و نیز ضرب المثل نیکان جامعه بشری قرار داده و می فرماید: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا... وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ...»، [۳۱]

محیط خانواده

حضرت مریم از ابتدا و حتی قبل از ولادت مورد توجه خانواده عمران بود و پیش از تولد او را از قید ولایت خود رها کرده و تحت ولایت الله و عبودیت او در آورده بودند: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»

هنگامی که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه در رحم دارم برای تو نذر کردم که آزاد برای تو باشد، از من بپذیر.

در این زمان، مادر مریم نمی دانست که فرزند او دختر است و طبق وعده ای که به خانواده عمران داده شده بود، فکرمی کرد، مولود او پسر است، لذا هنگام وضع حمل گفت: «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ» خداوندا! من او را دختر آوردم، خداوند خود آگاهتر است. و پسر همانند دختر نیست، کارهایی از پسر برمیآید که از دختر ساخته نیست. البته نذر مادر مریم مطلق و بدون قید بود، یعنی آنچه در رحم دارم، لذا بدون هیچ واکنش منفی بی گفت: «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَاحٍ وَدَرِّسُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندان او را از شر شیطان در پناه تو قرار می دهم. [۳۲]

پذیرش الهی و عنایات ویژه

خداوند، نذر مادر مریم را پذیرفت و مریم را به خوبی قبول کرد و گفت: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» خداوند او مریم را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای نهال وجود او را رویانید و کفالت او را به زکریا سپرد. [۳۳] مفسران می گویند: قبول حسن یعنی پذیرش توأم با رضایت و رویش حسن یعنی پاکی و طهارت [۳۴]. در حقیقت این دو تعبیر پذیرش و رویش حسن، بیانگر همان ارزش «اصطفایی» و «تطهیر» است که در قرآن فرمود: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است. [۳۵]

کفالت زکریا

عده ای داوطلب سرپرستی مریم بودند و با یکدیگر منازعه می کردند، تا این

که به قرعه کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا افتاد: «إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» [۳۶] و در جای دیگر فرمود: «وَوَكَّلْنَا زَكَرِيَّا» [۳۷]

عنایات ویژه خداوند به مریم در اصفافا و طهارت و قبول و انبات، خلاصه نمی شود، بلکه نشانه های دیگری نیز از لطف الهی نسبت به مریم، وجود دارد، از جمله:

غذای مخصوص

«كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» هرگاه زکریا وارد محراب او می شد، غذایی مخصوص در آنجا می دید، از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد.

روزی بی رنج می دانی که چیست؟ قوت ارواحست و، ارزاق نیست

جالب است بدانیم زکریا، با دیدن این حالت ها آرزوی فرزند کرد و گفت: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» در آنجا بود که زکریا با مشاهده آن همه شایستگی پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خدایا! به من نیز از طرف خود فرزند پاکیزه عطا کن. [۳۸]

دستورات مخصوص

خداوند به وسیله فرشتگان به مریم خطاب کرد: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» ای مریم! برای پروردگار خود خضوع کن، و سجده به جای آرو با رکوع کنندگان رکوع کن. به نظر می رسد، این دستورات، شکرانه عنایاتی است که خداوند به مریم عطا فرموده است.

بشارت خدایی

در ادامه فرشتگان به مریم گفتند: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ

الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...» ای مریم! خداوند ترا به کلمه ای .وجودی با عظمت .از طرف خویش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است. [۳۹] وعده الهی به مریم، پیامبری از انبیا بزرگ خدا و دارای معجزات بزرگ است. [۴۰]

شایستگی القاروح و کلمه الله

عیسی، پیامبر بزرگ خدا، روح الله و کلمه الله است که مقرر شد، به عنوان يك موجود و انسان، در میان دیگرانسان ها قرارگیرد، ظرف استقرار این روح بزرگ الهی، مریم عليها السلام است که فرمود: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوْحٌ مِنْهُ...» مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده خدا، و کلمه مخلوق اوست که او را به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود. [۴۱]

پناه جویی به خدا و تسلیم خدا شدن

فرشته الهی برای القای کلمه الله به صورت انسانی نزد مریم ظاهر می شود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. [۴۲]

دید مریم صورتی بس جان فزا جان فزایی دلربایی در خلا مریم با دیدن او در کنار خود، احساس دیگری پیدا کرد و به تصور این که ممکن است شری به وی برساند به خدا پناه برد و گفت: «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» من از تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزکاری. فرشته گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُوْلٌ رَبِّكَ لِأَهْبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا» من فرستاده پروردگار تو هستم تا پسری پاکیزه به تو ببخشم. [۴۳]

لرزه بر اعضای مریم افتاد کاو برهنه بود و ترسید از فساد گشت بی خود مریم و در بی خودی گفت بجهم در پناه ایزدی به هر حال، مریم تسلیم امر خدا شد. هر چند به خاطر پیامدهای چنین

رخدادی ناراحت بود و آرزوی مرگ می کرد، و می گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم. در این هنگام ندارید که غمگین مباش: «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي» از پایین پایش به او ندا دادند که غمگین مباش [۴۴].

۶. الگوی شرم و حیا

الگویی که در قرآن کریم در مورد حیا معرفی شده است، صفورا دختر شعیب است که در جریان برخورد موسی عليه السلام با وی «پیش از ازدواج» به آن اشاره شده است. قرآن کریم می فرماید: «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ...» یکی از آن دو دختر به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام بر می داشت، گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا.... [۴۵]

ج. حوزه معاشرت اجتماعی

۱. الگوی رفتار و معاشرت

این که پسران و دختران در جامعه اسلامی، چگونه با یکدیگر معاشرت و نشست و برخاست داشته باشند و تا کجا می توانند در تماس ها، نگاه ها، گفت و شنودها و... پیش بروند، بررسی مفصلی می طلبد که این مختصر گنجایش آن را ندارد؛ ولی به اجمال باید گفت: که آزادی و اجتماعی بودن انسان از يك سو، پیامدها و عواقب ناگوار معاشرت آزاد از سوی دیگر موجب شده است که گروهی، نظریه آزادی ارتباط یا ارتباط افسارگسیخته را ارایه کنند.

عده ای دیگر نیز، دیدگاه پرهیز از هرگونه ارتباط را مطرح کرده تا بدان جا پیش رفتند که زن و مرد و دختر و پسر حق ندارند، حتی در شعاع دید و صدای یکدیگر قرار گیرند.

اگر چه هر دو این دیدگاه ها افراطی می باشد، اما بعید نیست که با اندکی تعدیل، به سمت دیدگاه دوم گرایش پیدا کنیم، زیرا با توجه به متون قرآن و روایات می توان نتیجه گرفت که اصل اول در معاشرت دختر و پسر ممنوعیت نگاه، لمس، تماس، مکالمه و... است، مگر برای کسانی که به عنوان محارم مطرح می باشند.

به هر صورت، در قرآن در مورد معاشرت و برخورد پسر و دختر به يك الگوی ملموس اشاره شده است؛ جریان موسی و دختران شعیب که درباره آن می فرماید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ» هنگامی که موسی به چاه آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهار پایان خود را سیراب می کنند. [۴۶]

موسی جوانی است که از مصر به مدین آمده است و در کنار چاه مدین مردمی را می بیند که مشغول سیراب کردن چهارپایان خود هستند، کمی آن طرفتر دو زن را می بیند که مراقب گوسفندان خویشند و به چاه نزدیک نمی شوند «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ»، موسی از آن ها درباره علت آب ندادن گوسفندان پرسید و گفت: «مَا حَظُّبِكُمَا» چه می کنید؟ آن ها پاسخ دادند: «لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِّرَ الرِّعَاءُ» ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپانان همگی از آبگاه خارج شوند. در این جا موسی به همیاری آن دو شتافت و به آنان کمک کرد، «فَسَقَى لَهُمَا» موسی به گوسفندان آن ها آب داد. اما در کنار آنها نماند و به گوشه ای رفت «ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ» سپس به سایه روگرد و گفت: «رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» خدایا هرچیز نیکی برای من بفرستی به آن نیازمندم. این در حالی بود که دختران راه خود را گرفته و به خانه رفتند.

زور را بگذار و زاری را بگیر
رحم سوی زاری آید ای فقیر!
دست اشکسته برآور در دعا
سوی اشکسته پرد فضل خدا

چیزی نگذشت که یکی از دختران شعیب با شرم و حیا به سراغ موسی آمد «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْسِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ» و پیام پدر را به وی رساند و گفت: «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا» پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان ما را به تو بپردازد.

موسی، در حالی که دختر شعیب پشت سر او راه می رفت، حرکت کرد تا به خانه شعیب رسید، موسی داستان گرفتاری خود در مصر را با شعیب در میان گذاشت و شعیب گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» نترس از قوم ستمگر نجات یافتی. در این میان یکی از دختران پیشنهاد کرد، موسی را استخدام کنند «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ» برای آن که آن دختر، موسی را مردی قوی و امین یافته بود «إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، آن است که قوی و امین باشد. در نهایت شعیب پیشنهاد کرد، یکی از دختران خود را به ازدواج موسی در آورد «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ». [۴۷]

۲. الگوی تسلیم و رضا

اسماعیل، پسر ابراهیم عليه السلام که خداوند سبحان در سن پیری و با التماس و تضرع به وی عنایت فرمود. الگویی است برای جوانانی که در مقام عبودیت خدا گام برمی دارند.

همچو اسماعیل پیشش سربنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده
حلق پیش آورد اسماعیل وار کارد بر حلقش نیارد کرد کارد

ابراهیم تا سن پیری فرزندی نداشت و از خدا تقاضای فرزند کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» پروردگارا! به من از صالحان فرزندان صالح ببخش [۴۸]
خدا نیز دعای ابراهیم را استجاب فرمود و بشارت فرزندی به وی داد «فَبَشَّرْنَاهُ

بُعْلَامٍ حَلِيمٍ» [۴۹] در پی این بشارت، ابراهیم شکر و حمد خدا را بجای آورد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» سپاس خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، بی شک خدا و پروردگار من نسبت به دعای من شنواست. [۵۰]

به هر حال، وقتی اسماعیل رشد کرد و بزرگ شد، ماموریتی متوجه ابراهیم شد که بسیار مشکل بود و آن قربانی کردن فرزند در راه خدا بود، قرآن می فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» هنگامی که اسماعیل به سنی رسید که می توانست کار بکند، ابراهیم به وی گفت: ای فرزندم در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم.

«لازم به ذکر است، خواب انبیا با بیداریشان برای مکلف شدن تفاوتی ندارد و آنچه در خواب می بینند باید انجام دهند».

اینجا بود که ابراهیم علیه السلام مسأله را با خود اسماعیل در میان گذاشت و نظر او را جویا شد و گفت: «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» نظر تو چیست؟ اسماعیل پاسخ داد: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» ای پدر! هر آنچه بر آن ماموری انجام بده، به خواست خدا مرا شکيبا خواهی یافت.

هر دو تسلیم حکم خدا و آماده اجرای آن شدند، «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ» چون هر دو تسلیم شدند، و صورت اسماعیل را روی خاک نهاد.

«تله: تل یعنی مکان مرتفع، و تله یعنی او را روی تل انداخت [۵۱] پس تله للجبين به معنای این است که او را آماده ذبح شدن کرد».

اسماعیل آماده ذبح شدن و ابراهیم آماده ذبح کردن شدند که خداوند ندا داد «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ابراهیم! مفاد خواب خود را تصدیق کردی و تصمیم بر انجام ماموریت گرفتی، کافی است.

حسرت آزادگان شد بندگی بندگی را چون تو دادی زندگی

مومن آن باشد که اندر جزر و مد کافراز ایمان او حسرت خورد
این يك امتحان الهی بود: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» این برنامه يك آزمایش بود و تو خوب از آزمایش بیرون آمده ای، ما از ذبح اسماعیل گذشتیم و او را جایگزین کردیم، «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ». [۵۲]

۳. الگوی همکاری «جوان شاگرد بنا و نظافتچی»

قرآن کریم با نگاهی دیگر نیز به اسماعیل علیه السلام به عنوان يك جوان اشاره کرده است، و آن شاگردی و همکاری با ابراهیم علیه السلام است. در جایی می فرماید: «وَأُذِّعُ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه خدا را بالا آوردند. در این برنامه، اسماعیل جوان شاگرد ابراهیم است و به کمک پدر خانه خدا را می سازد و در دعای پدر نیز شریک است که می گویند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» خدایا از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی، پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار بده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمان تو باشند، پدید آور. و طرز عبادتشان را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر... پروردگارا! در میان آن ها، پیامبری از خودشان برانگیز. [۵۳] و نیز در برنامه دیگری می فرماید: «وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرًا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک کنند. [۵۴] در این برنامه اسماعیل به کمک ابراهیم، نظافتچی و جارو کش خانه خداست. چیزی که شاید بزرگان جامعه از آن سرباز می زنند و آن را در شأن خود نمی دانند.

کعبه را که هر دمی عزى فرود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

۴. الگوی عفو و گذشت

در داستان حضرت یوسف، در قرآن می خوانیم که برادران وی به او بدی کردند، نسبت به وی حسادت ورزیده و گفتند: «لَيُؤَسِّفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبِنَا مِنَّا» یوسف و برادرش بنیامین، نزد پدر از ما محبوب ترند. سپس با طرح نقشه ای، او را از یعقوب جدا کرده و به بهانه گردش و تفریح به صحرا بردند و می خواستند او را بکشند و یا در جایی دور از دسترس رها کنند، «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ» یوسف را بکشید، یا او را در سرزمینی دور دست بیفکنید، تا توجه پدر، فقط به شما باشد. بالاخره تصمیم گرفتند که او را در چاه بیندازند، «الْقُوَّةُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ» او را در نهان گاه چاه بیفکنید. [۵۵] و بعد نیز با دروغ و نیرنگ که او طعمه گرگ شده است «فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» [۵۶]، نزد پدرشان برگشتند.

یوسفان از مکر اخوان در چه اند کز حسد یوسف به گرگان می دهند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت این حسد اندر کمین، گرگی است رفت [۵۷]
این که آنها گفتند: طعمه گرگ شده شاید به این دلیل بود که می خواستند، امید پدر را به یاس تبدیل کنند، یوسف در چاه قرار گرفت و کاروانیان سر رسیدند و به امید کشیدن آب، دلو و طناب را در چاه رها کردند. ولی به جای آب، یوسف را بیرون کشیدند، سپس او را به قیمتی ناچیز «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» فروختند. [۵۸] و بدین ترتیب یوسف محبوب پدر، از یعقوب جدا شد و در خانه عزیز مصر جای گرفت و در ادامه با تهمت خیانت به همسر عزیز زندانی شد. [۵۹]

یوسف چه کرد؟

برادران با یوسف این گونه عمل کردند، اما یوسف مراحل سخت را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد، تا بدان جا که به پادشاهی مصر رسید. برادران یوسف

برای تهیه آذوقه از کنعان به مصر آمدند، اما یوسف نه تنها انتقام نگرفت، بلکه نهایت احترام و اکرام را به آنها نمود و حتی کالای مجانی به آنها داد و سرانجام به آنها گفت: «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ» امروز هیچ ملامت و توبیخی بر شما نیست، خدا شما را می بخشد. [۶۰]

الگوی منحرفان «پسر نوح»

قرآن علاوه بر آن که الگوهای مثبت را معرفی کرده است، الگوی منفی را نیز شناسایی نموده است. یکی از آن ها پسر نوح. کنعان. است که قرآن از وی به «بنی» «پسرک من» تعبیر می کند.

حضرت نوح، سالیان دراز قوم خود را به سوی حق و عبودیت خدا فرا می خواند ولی عده ای اندک به او گرویدند و بسیاری از جمله پسرش به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. نوح مامور ساختن کشتی و سوار کردن مومنان بر آن شد تا از بلای غرق شدن نجات یابند، نوح کشتی را ساخت و مومنان بر آن سوار شدند و بر آب حرکت می کرد و موج چون کوه پدیدار می شد: «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ». نوح پسرش را فراخواند و از او دعوت کرد که با وی سوار کشتی شود و گفت: «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» پسر من! با ما سوار شو، و در صف کافران مباش. با ما سوار شو کنایه از ایمان آوردن او است؛ زیرا اگر ایمان می آورد قطعاً بر کشتی سوار می شد، و از غرق شدن نجات می یافت. پسر نوح به پدر پاسخ داد: «سَأُوبِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» به کوه پناه می برم و از غرق شدن رهایی می یابم.

گوش کنعان کی پذیرد این کلام که براو مهر خدای است و ختام
نوح به پسرش تاکید کرد که کوه نیز کارساز نخواهد بود، «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» امروز نگهدارنده ای از غرق شدن. که حکم خداست. وجود ندارد. در این حال میان پدر و فرزند موجی ایجاد شد و پسر در کام مرگ فرو رفت: «وَحَالَ

پی نوشت‌ها

- [۱]. انبیا، ۵۴ تا ۵۱. [۲]. انعام، ۷۴، ۷۳ و ۷۴. [۳]. ممتحنه، ۴. [۴]. ممتحنه، ۴. [۵]. ممتحنه، ۴. [۶]. ممتحنه، ۴. [۷]. توبه، ۱۱۴. [۸]. انبیا، ۵۷. [۹]. همان، ۵۸. [۱۰ و ۱۱]. همان، ۵۹. [۱۲]. انبیا، ۶۳-۶۹. [۱۳]. مریم، ۴۶. [۱۴]. مریم، ۴۸. [۱۵]. کهف، ۱۳. البته در برخی از روایات، نامگذاری اصحاب را به فتی به دلیل ایمانشان دانسته اند. رک: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۲۸.
- [۱۶]. همان، ۱۴. [۱۷]. همان، ۱۰. [۱۸]. همان، ۱۹. [۱۹]. بقره، ۲۰۷. [۲۰]. رک: علامه امینی، الغدير، ج ۲ ص ۴۸، و بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰۲ و ۲۰۷. [۲۱]. دهر، ۹۰. [۲۲]. رک: علامه امینی، الغدير، ج ۳ ص ۱۰۷-۱۱۱. [۲۳]. رک: بحرانی سید هاشم، تفسیر البرهان، ج ۴ ص ۴۱۴. [۲۴]. رک: بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۰.
- [۲۵]. کهف، ۶۶. [۲۶]. کهف، ۷۸. [۲۷]. یوسف، ۲۳، ۲۴. [۲۸ و ۲۹]. همان، ۳۲. [۳۰]. مومنون، ۵۰. [۳۱]. تحریم، ۱۱-۱۲. [۳۲]. آل عمران، ۳۵، ۳۶. [۳۳]. آل عمران، ۳۷. [۳۴]. میزان ج ۳ ص ۱۷۳. [۳۵]. آل عمران، ۴۲. [۳۶]. آل عمران، ۴۴. [۳۷]. همان، ۳۷. [۳۸]. آل عمران، ۳۸ و ۳۷. [۳۹]. آل عمران، ۴۳ و ۴۵. [۴۰]. آل عمران، ۴۵، ۴۶. [۴۱]. نسیا، ۱۷۱. [۴۲]. مریم، ۱۷. [۴۳]. ۱۸-۱۹ مریم. [۴۴]. مریم، ۲۳ و ۲۴. [۴۵]. قصص، ۲۵. [۴۶ و ۴۷]. قصص، ۲۳. [۴۸ و ۴۹]. صافات، ۱۰۰. [۵۰]. ابراهیم، ۳۹. [۵۱]. مفردات، تل. [۵۲]. صافات، ۱۰۲، ۱۰۷. [۵۳]. بقره، ۱۲۷، ۱۲۹. [۵۴]. بقره، ۱۲۵. [۵۵ و ۵۶]. یوسف، ۱۰-۸. [۵۷]. فربه. [۵۸]. ۲۰ یوسف. [۵۹]. یوسف، ۸، ۳۵. [۶۰]. همان، ۹۲. [۶۱]. هود، ۴۲، ۴۶.

ره توشه راهیان نور، ماه رمضان ۱۳۸۰

www.pasokh.org/fa/Article/View/6800

بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ» [۶۱].
نوح به خدا عرض کرد: «خدایا! إِنَّ اٰیِنِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» پسر من اهل من است و وعده تو حق است. اشاره به این که تو وعده دادی اهل من به سلامت باشند. خداوند در پاسخ فرمود: «يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» ای نوح این پسر از اهل تو نیست او عنصر نامطلوب و عمل غیر صالحی است او فرد شایسته ای نیست.

هر «ولی» را نوح و کشتیبان شناس صحبت این خلق را طوفان شناس
آشنا هیچ است اندر بحر نوح نیست اینجا چاره جز کشتی نوح

رسالت قرآن در معیشت

قرآن کریم روح را از عالم غیب می‌داند و بدن را در قلمرو شهادت، و اصالت از آن غیب است که واسطه‌ی فیض خدای سبحان بوده و مستفیض‌های نشأه شهادت را برخوردار می‌نماید، بنابراین اوصاف روح که مهم‌ترین آنها اعتقاد است اصل بوده، و تأمین نیازهای بدن که درگرو مسائل مالی و مادی است یعنی اقتصاد فرع می‌باشد، گرچه تفکر اقتصادی و طرح و برنامه‌ریزی دقیق مسائل پیچیده‌ی آن جزء برجسته‌ترین علوم به شمار می‌آید، لیکن هر علمی از آن جهت حاکی معلوم است که ارزش خود را از معلوم دریافت می‌کند، لذا علم خداشناسی و پیامبرشناسی و امام‌شناسی و معادشناسی و مانند آن از اصول کلی اسلام چون حاکی از عالم غیب و قلمرو روح است، ارزش والای خود را از آن معلوم‌های ارزشمند کسب می‌نمایند.

منظور از این ارزش همانا قوت درجه‌ی وجودی است که از امور حقیقی به شمار می‌آید، نه ارزش اعتباری، تا از محدوده‌ی حقیقت فرود آمده باشد و داخل در عناوین اعتباری گشته و با اعتبارگونگون معتبران دگرگون شود، گرچه اقتصاد در فرهنگ قرآن روبناست نه زیربنا، لیکن اسلام هرگز نسبت به سائر مسائل روبنائی و فرعی بی‌اهمیت نبوده و نیست.

مال و آنچه جدای از حقیقت روح آدمی است، کمال انسان محسوب

نمی‌شود بلکه وسیله‌ی رفع نیازهای طبیعی می‌باشد و چون تهیة‌ی وسائل آن بدون رنج نیست مقدار معقولی از کوشش درون و لذت مالک شدن در نهان طبیعی انسان. نه فطری وی. ذخیره شده است تا به بها و بهانه‌ی آن، رنج تحصیل مال تحمّل شود.

قرآن کریم همانطوری که اختران سپهری را زیورگنبد مینا می‌داند نه زینت انسان: «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» [۱] باغ و مرغزار زمینی را زینت زمین می‌شمارد، نه زیور بشر: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» [۲] لیکن ایمان که از سنخ روح است آن را زیور جان آدمی می‌داند: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» [۳].

دوستی مال بیش از جنبه‌ی آلی بودن و جمع آن زائد بر رفع نیاز، مذموم است، گرچه تولید آن جهت تهیة‌ی وسائل رفاه دیگران، و تخفیف بار توانفرسای تورم و تنگدستی جامعه هر چه بیشتر بهتر خواهد بود، قرآن کریم دوست داشتن زیاد مال را اندوه روح دانسته و آنرا نکوهش می‌کند: «وَتَجِبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» [۴] و اگر از آن به خیر یاد کرده است مانند: «إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» [۵] گذشته از آنکه اولاً عنوان خیر وصف مال است نه صفت دوست داشتن و ثانیاً از آیه مدح مال دوستی استفاده می‌شود آنرا به گمان کسی که مال را دوست دارد، خیر نامید و گرنه روش آیه در نکوهش انسانی است که نسبت به خدای سبحان کفور است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَ إِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَ أَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» [۶] و همچنین آیه‌ی وصیت که از مال به خیر یاد کرده است به لحاظ ضرورت وجود آن در زندگانی دنیائی می‌باشد که در اینحال خیر است و به کسی هم وابسته نیست.

داشتن ثروت در اقتصاد اسلامی، کمال محسوب می‌شود تا دارنده‌ی آن

کامل و کسی که آن را ندارد ناقص باشد، حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه افضل صلوات المصلین در تحلیل مسأله‌ی ثروت جریان ساده زیستن و نیازمندی بعضی از پیامبران چون نبی اکرم ﷺ و موسی کلیم ﷺ و داود علی‌قاری بهشتیان و عیسی مسیح علی‌ه السلام را نقل می‌کند سپس می‌فرماید: «فلینظر ناظر بعقله، اکرم الله محمداً بذلك ام اهانته فان قال اهانته فقد كذب والله العظيم بالافك العظيم وان قال اكرمه فليعلم ان الله قد اهان غيره حيث بسط الدنيا له وزواها عن اقرب الناس اليه [۷]»، یعنی صاحب نظر در این زمینه با خرد خویش تدبیر کند آیا خدای سبحان با ساده زیستن، پیامبر خود را گرامی داشت یا او را تحقیر نمود اگر کسی بگوید خداوند پیامبرش را در اثر ضعف معیشت و فقر مالی توهین کرد سوگند به خدا دروغ گفت، دروغ بزرگی و اگر بگوید خدای سبحان او را با ساده زیستن گرامی داشت، پس بدانند که خداوند کسی را که مبتلا به کثرت اموال کرد اهانت نمود که سفره‌ی رنگین دنیا را به روی او باز کرد و برابر او نهاد و از دسترس نزدیک‌ترین انسان‌ها به او، یعنی حضرت رسول اکرم ﷺ برچید.

بنابراین مال زینت دنیا است نه زیور انسان، و دوست داشتن آن به مقدار معقول در حد دوستی وسیله صلاح است نه بیش از آن و نه در حد هدف، و ثروت اندوزی و زرمرداری مذموم است و اشتیاق به مال‌های بسیار سبب بازداشتن از راه خدا و مسدود شدن راه تعالی روح است، و مجموع مال‌های دنیا به اندازه‌ی نیاز مجموع انسان‌ها است و جمع‌آوری آن در یکجا و احتکار آن نزد گروه یا شخص خاص، مخالف نظام پولی در اسلام است، و تأسی به انبیاء علیهم السلام. در ساده زیستن است و کمال در هجرت از زیاده‌طلبی به خیر زیاد می‌باشد، که خیر نفسی است نه نیشی، و خیر واقعی است نه اعتباری و خیالی و...

پیروزی رزمندگان در صدر اسلام، مرهون عللی بود که یکی از آنها قناعت در معیشت است، چنانکه اصحاب صُفّه [۸] از مهاجرین و ایثارگران انصار نمونه‌ی بارز آنند و تحلیل نهائی نبرد مسلمین با کافران به صورت ظفر کوثر بر تکاثر و پیروزی از خودگذشتگی بر خواستن برای خود و غلبه‌ی زهد بر زرمرداری و چیره‌گی زندگی بسیط بر زندگی پیچیده و خلاصه اعتلای کلمه‌ی الله بر کلمات دیگرانست.

خطوط کلی اقتصاد اسلامی را، همانا قسط و عدل ترسیم می‌کند، که ترسیم کننده‌ی همه‌ی خطوط دینی است لذا از افراط مبتلایان به انبوه مال می‌کاهد تا به دام شکمبارگی و اسراف و خوش‌گذرانی و طغیان و بخل و از بین بردن حق دیگران و طمع نیفتند و هم از تفریط مبتلایان به اندوه فقر مالی کاهش می‌دهد، تا گرفتار سختی و گرسنگی و برهنگی و زبونی و دیورگی نشوند و انزال قانون کلی «كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» [۹] از همگان بویژه از عالمان راستین و دین شناسان دین باور، و مفسران متعهد و فقیهان زاهد تعهد گرفت که در برابر نابرابری توانگران و تهیدستان، و در قبال نابوری زیاده‌جویان و در پیش روی محرومان، آرام نگیرند و به دادخواهی برخیزند، تا اموال عمومی در بین همه‌ی مردم جریان یابد نه در نزد اشخاص خاص حقیقی یا حقوقی: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظة ظالم و لا سغَب مظلوم لا لقیث حبلها على غاربها و لسقبت آخرها بكأس اولها...» [۱۰] از این بیان معلوم می‌شود که همگان در تنظیم قسط اقتصادی مسؤل‌اند، آنکه می‌تواند به عنوان رهبری و ولایت امر، و آنکه توان رهبری را ندارد یا با قیام من به الکفایه، ولایت مسلمین از او ساقط شد.

حضور در صحنه و نصرت رهبر و تولی ولی مسلمین بر او لازم می‌باشد، و

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۶.
 - [۲]. سوره‌ی کهف، آیات ۷۸؛ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می‌کند.
 - [۳]. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۷؛ خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌های شما زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده.
 - [۴]. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۰؛ مال و ثروت را بسیار دوست دارید.
 - [۵]. سوره‌ی عادیات، آیه‌ی ۸؛ او علاقه‌ی شدید به مال دارد.
 - [۶]. سوره‌ی عادیات، آیه‌ی ۸؛ انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است و او خود بر این معنی گواه است و او علاقه‌ی شدید به مال دارد.
 - [۷]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۰.
 - [۸]. گروهی از مهاجران فقیر که در کنار سکوی مسجد پیامبر (ص) زندگی می‌کردند.
 - [۹]. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷؛ تا (این اموال) در میان ثروت‌مندان شما دست به دست نگردد.
 - [۱۰]. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳.
 ۳. سوره‌ی فجر، ۱۵ تا ۱۷.
 - [۱۲]. فروع کافی، کتاب المعیشة، باب الاستعانة بالدنيا علی الآخرة ج ۵، ص ۷۳
-
/www.pasokh.org/fa/Article/View/6548

اگر این شرط نسبت به ولیّ مسلمین فرضاً شرط وجوب باشد نه واجب، و مقدمه‌ی حصولی باشد نه تحصیلی، نسبت به حاضران و کمک‌کننده‌گان، شرط واجب است نه وجوب، و امری است تحصیلی نه حصولی. اصل این مطلب که توانگری و تهیدستی، هر دو آزمون الهی است و هیچکدام ذاتاً مایه‌ی کرامت یا اهانت آدمی نیستند از آیات سوره‌ی فجر استنباط می‌شود: « فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا...» [۱۱] چه اینکه پندار باطل مبتلای به توانگری، سبب می‌شود که وی محبت فراوان به مال پیدا کند، و نسبت به اطعام مستمندان قیام و اقدام نکرده، نه شوق داشته باشد نه مشوّق، در آیات دیگر همین سوره آمده است.

آنچه در پیرامون اهمیت مال آمده جنبه‌ی توصیفی دارد نه دستوری، چنانکه همه‌ی آنچه در پیرامون خطر فقر مالی وارد شده، جهت توصیفی دارد نه دستوری، مثلاً از پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی خطر فقر اقتصادی چنین رسیده است: «بارک لنا فی الخبز، و لا تفرّق بیننا و بینة فلو لا الخبز ما صلینا و لا ضمنا و لا ادینا فرائض ربنا» [۱۲]، فقط جنبه‌ی تأثیر طبیعی قضیه را در بر دارد نه جهت دستوری آن را، چه اینکه ناظر به مقدار تحمل مردم متوسط است و گرنه اوحدی از مردان الهی چه در صدر اسلام چه در عصر ما با تحمل همه‌ی سختی‌های تنگدستی، اسلام ناب را یاری کرده و دشمن مهاجم را از مرز میهن اسلامیمان طرد نموده، و کیان قرآن و عترت را با عنایت خدا از گزند بیگانگان حفظ کردند.

۳. قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ. [۳]

بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردد.

۴. الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَوْءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. [۴]

همان‌ها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند در این هنگام آن‌ها تسلیم می‌شوند (و می‌گویند) ما کار بدی انجام نمی‌دادیم آری خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است.

۵. الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. [۵]

همان‌ها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما باد وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید!

۶. تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ. [۶]

پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است و بر همه چیز قادر است. همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است.

۱. مرگ یک قانون عمومی است

نخستین آیه سخن از عمومیت قانون مرگ می‌گوید، سرنوشتی که برای همه‌ی انسان‌ها، همه‌ی موجودات زنده، بلکه حتی برای موجودات غیر زنده حتمی است، می‌فرماید: «هر انسانی (سرانجام) مرگ را می‌چشد» (كُلُّ

قبض روح و مرگ در قرآن

گرچه نام مرگ برای بسیاری هول‌انگیز و وحشت‌ناک است، ولی در جهان بینی اسلامی این موضوع چهره دیگری دارد، چراکه مرگ گذرگاهی است به جهان دیگر، و در حقیقت یک تولد ثانوی محسوب می‌شود.

قرآن مجید روی این مسأله زیاد تکیه کرده و با تعبیرات مختلفی این رویداد مهم را که به هر حال برای تمامی افراد بدون استثناء رخ می‌دهد حقیقت آن را شکافته و گفتنی‌ها را پیرامون آن گفته است.

با این اشاره، به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیرگوش جان می‌سپاریم:

۱. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۱]

هر کس مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.

۲. اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. [۲]

خداوند ارواح را به هنگام «مرگ» قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام «خواب» می‌گیرد سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آن‌ها را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمد معینی.

نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ).

این تعبیر در سه آیه ی قرآن مجید آمده است [۷] و تکرار آن اشاره ای است به قطعی بودن مرگ، و ضمناً هشدار می دهد که همه انسان ها که از این سرنوشت قطعی غافل نشوند.

و از آنجا که مرگ دریچه ای است به سوی عالم بقا، بلا فاصله بعد از آن می افزاید: «پاداش عمل خویش را به طور کامل فقط در قیامت خواهید گرفت» (وَإِنَّمَا تُؤَقُّونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اشاره به اینکه دنیا جای عمل است نه حساب و جزا، و آخرت جای حساب و جزا است نه عمل، هر چند در دنیا و عالم برزخ اجر و پاداش های محدودی وجود دارد، ولی مسلماً اجر و پاداش کامل تنها در سرای آخرت است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق اشاره به این باشد که در قیامت تنها وسیله نجات آدمی اعمال پاک اوست، و گرنه مال و جاه و مقام و فرزند و عشیره و قبیله، گره ای از کار کسی نمی گشایند، شبیه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۸] «روزی که مال و فرزندان سودی نمی بخشند مگر کسی که در پیشگاه خدا با قلب سلیم (از شرک و اعتقادات فاسد) حاضر شود».

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد و بسیاری از مفسران آن را برگزیده اند. ضمناً از این آیه استفاده می شود که اولاً روح آدمی با مرگ او نمی میرد، چرا که می گوید هر نفسی مرگ را می چشد، و معنی چشیدن این است که روح باقی است و مرگ را درک می کند، و ثانیاً از آن استفاده می شود که روح غیر از بدن است، چرا که با مرگ آن باقی است.

درست است که واژه «نفس» گاهی بر خداوند نیز اطلاق شده است مانند سخن عیسی عليه السلام در برابر خداوند، «وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» [۹] ولی واضح است که در آیه مورد بحث، تعبیر «کل نفس» اشاره به مخلوقات است نه خالق.

۲. حقیقت مرگ

در حالی که بسیاری مرگ را به عنوان فنا و نیستی و پایان یافتن همه چیز می پندارند، و به همین دلیل از آن سخت بیمناکند و در وحشتند، قرآن مجید حقیقت آن را به عنوان «توفی» (قبض کردن و دریافت داشتن روح انسان به وسیله ذات پاک پروردگار، یا به تعبیر دیگر انتقال از عالمی حقیر و کوچک به جهانی بزرگ و والا) تفسیر کرده است. در دومین آیه می فرماید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند» (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). [۱۰]

سپس برای اینکه نمونه ای از مرگ را در زندگی این جهان ارائه دهد، می افزاید: «و نیز ارواحی را که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد» (وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا). سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آن ها را صادر کرده نگه می دارد (و هرگز از خواب بیدار نمی شوند) و ارواح دیگری را (که هنوز باید زندگی این دنیا را ادامه دهند) «باز می گرداند تا سرآمد معینی» (فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

و در این نشانه های روشنی است (از قانون مرگ و حیات و حقیقت این دو پدیده) «برای کسانی که تفکر می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). هدف قرآن بیان این حقیقت است که: همان گونه که در عالم خواب روح انسان نابود نمی شود، بلکه موقتاً رابطه آن با بدن ضعیف می گردد، و به همین دلیل می تواند در عوالمی سیر کند، همین طور با مردن نیز فنائی در کار نیست، بلکه آزاد شدن روح و سیر در عوالم بزرگ دیگر است.

«یتوفی» از ماده «وفی» در اصل به معنی کمال است، و لذا «در هم وافی» به معنی در هم کامل است. (کامل از نظر وزن و از نظر مقدار نقره) و به این ترتیب توفی به معنی دریافت کامل است، و با توجه به اینکه گیرنده و دریافت کننده خدا است مفهوم این جمله گام نهادن انسان بعد از مرگ به جهانی

ذات پاك خدا است، و سپس در عالم اسباب «فرشته بزرگ مرگ» (عزرائیل) مجری این فرمان است، و او نیز به وسیله «گروهی از فرشتگان» و رسولان الهی که اشاره به همان فرشتگان است، این مأموریت را انجام می‌دهد. اصولاً حوادث مهم این جهان به وسیله فرشتگان صورت می‌گیرد که همه سر بر فرمان خدایند، و مجری فرمان اویند، و مرگ که یکی از حوادث مهم این جهان است، از این قانون مستثنی نیست.

جمله «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید) اشاره به این است که مرگ مقدمه‌ای است برای بازگشت به سوی حق در این سیر صعودی، همانگونه که تولد دریچه‌ای است به سوی عالم فنا و سیر نزولی روح انسان، و تعبیر به «ثم» ممکن است اشاره‌ای به وجود برزخ باشد.

۴. حال مؤمنان و ظالمان در لحظه‌ی مرگ

مؤمنان و ظالمان، نیکوکاران و بدکاران از همان لحظه مرگ از هم جدا می‌شوند و حالات متفاوتی دارند، یا به تعبیر دیگر نتایج اعمال و عقائدشان از همان لحظه کم کم ظاهر و آشکار می‌گردد «آیه چهارم و پنجم» اشاره پر معنایی به همین حقیقت است.

نخست می‌فرماید: «کافران کسانی هستند که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند، در حالی که به خود ظلم و ستم کرده‌اند، در این هنگام تسلیم می‌شوند و اظهار ایمان می‌کنند (ایمانی همچون ایمان فرعون به وحدانیت خداوند در لحظه غرق شدن، و می‌گویند) ما کار بدی انجام نمی‌دادیم» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ). این سخن نشان می‌دهد که آن‌ها تسلیم کامل نشده‌اند، و نمی‌دانند این انکار در برابر خداوند عالم الغیب و گواهان از ملائکه بیهوده است، لذا در پایان

بالأثر والآخر است. این دیدگاه درباره مرگ بسیاری از مفاهیم و محاسبات را دگرگون می‌سازد، و همین است که آن را به عنوان دریچه‌ای به سوی عالم بقا معرفی می‌کند. این نکته نیز قابل توجه است که آیه فوق با هماهنگ شمردن «خواب» و «مرگ» به همه انسان‌ها هشدار می‌دهد چگونه از مرگ غافل می‌شوید در حالی که برادر مرگ در هر شبانه روز به سراغ شما می‌آید و آن را به خوبی لمس می‌کنید!

در حال خواب از این جهان بیگانه می‌شوید و از تمام زندگی و مقام و هستی خود موقتاً جدا می‌گردید، مرگ نیز یک خواب جاودانی است، و خواب یک مرگ موقت، و شاید جمله آخر آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». اشاره به تمام این جهات باشد.

۳. فرشتگان قبض ارواح

گرچه در آیه گذشته قبض ارواح به خدا نسبت داده شده بود ولی از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که این کار به وسیله‌ی فرشتگان صورت می‌گیرد، در سومین آیه مورد بحث آمده است که به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد از سوی مشرکان «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، قبض روح شما می‌کند، سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید». (قُلْ يَتَوَفَّاهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

قابل توجه اینکه در اینجا سخن از فرشته مرگ در میان است، فرشته‌ای که برای این کار مأموریت دارد، در حالی که در آیات قبل، قبض کننده ارواح، خدا معرفی شده و در آیه ۴۲ زمر، مجموعه‌ای از فرشتگان (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ). و در آیه ۶۱ انعام رسولان الهی (تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا) کمی دقت در آیات فوق، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تضادی در میان آن‌ها نیست، زیرا قبض کننده اصلی

آیه می‌افزاید: «آری خداوند دانا است به آنچه انجام می‌دادید» (بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

سپس به آن‌ها دستور داده می‌شود: «اکنون که چنین است داخل درهای جهنم شوید و جاودانه در آن بمانید» (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا). از آنچه گفته شد روشن می‌شود که اظهار تسلیم در اینجا به معنی اظهار توحید است و تسلیم در برابر حق (همانگونه که جمعی از مفسران گفته‌اند) ولی از آنجا که هنوز حال و هوای دنیا در سر آن‌ها است، و به قوانین حاکم بر مراحل بعد از مرگ آشنا نشده‌اند سوابق سوء خود را انکار می‌کنند، و در مقام دروغ و فریب بر می‌آیند، اما به زودی متوجه می‌شوند که آنجا جای خلاف گوئی نیست!

در اینکه منظور از «جهنم» در اینجا، جهنم عالم برزخ است یا قیامت؟ دو احتمال داده‌اند آنچه مناسب لحظات مرگ است، دخول در جهنم قیامت است، مگر اینکه گفته شود در عالم برزخ وارد ابواب و درهای جهنم می‌شوند، نه خود جهنم و خلود، توصیفی است برای کافران به هنگام ورود در دوزخ، نه در ابواب دوزخ.

جمله «بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» به نظر می‌رسد که از سخنان فرشتگان مرگ باشد که به آن‌ها هشدار می‌دهند: بیهوده در مقام انکار برنهایتید چرا که علم بی پایان خدا پرده از اعمالتان بر می‌دارد.

به هر حال آیه فوق شبیه چیزی است که در آیه ۲۷ سوره محمد ﷺ آمده است، می‌فرماید: «حال آن‌ها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (قبض ارواح) به صورت و پشت آن‌ها می‌زنند» (و قبض روحشان می‌کنند) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ.

آری، ملائکه با سیلی و مشت بر صورت و پشتشان، از آن‌ها استقبال می‌کنند،

و شاید اعترافشان به توحید و سخنان حق به خاطر مشاهده همین صحنه است، نه از روی اخلاص.

در مقابل آن‌ها فرشتگان رحمتند که برای قبض ارواح مؤمنان می‌آیند چنانچه در دومین آیه می‌خوانیم: «پرهیزگاران کسانی هستند که ملائکه (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند. در حالی که از نظر عقیده و گفتار و کردار پاک و پاکیزه‌اند و به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما باد (سلامی که نشانه سلامت و امن و امان است) وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

و در واقع پاداش پاکی و تقوی چیزی جز این نیست که فرشتگان الهی با سلام و درود از آن‌ها استقبال کنند و از آن‌ها به بهشت دعوت نمایند، دعوتی آمیخته با لطف و محبت و احترام!

در اینجا نیز ممکن است بهشت اشاره به بهشت برزخ بوده باشد یا بهشت قیامت که بهشت برزخی درهای آن محسوب می‌شود.

به هر حال این یکی از ابعاد مرگ است که کیفیت آن نسبت به صالحان و بدکاران کاملاً متفاوت می‌باشد.

۵. فلسفه مرگ و حیات

زندگی انسان به هر حال محدود است، و هر حیاتی با مرگ همراه خواهد شد، در اینجا نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که هدف از این حیات و مرگ چیست؟ قرآن مجید در ششمین آیه مورد بحث به این مطلب پرداخته، چنین می‌گوید: «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است، و بر همه چیز قادر است. همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید و او عزیز و غفور است»

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ).

در اینجا نخست آفرینش مرگ و حیات را به عنوان نشانه‌ای از قدرت بی پایانش معرفی می‌کند، سپس می‌فرماید: هدف از این آفرینش آزمایش حسن عمل است، آزمایشی که به معنی پرورش انسان‌ها و هدایت آن‌ها به سوی مسیر قرب پروردگار است.

از این آیه چند امر استفاده می‌شود:

اولاً مرگ و حیات هر دو مخلوقند، اگر مرگ به معنی فنا و نیستی مطلق بود مخلوق بودن آن معنی نداشت، این به خاطر آن است که مرگ انتقالی است از جهانی به جهان دیگر، و لذا یک امر وجودی است و قابل آفرینش.

ثانیاً مرگ قبل از حیات است یا به خاطر اینکه اشاره به مرگ دنیا و حیات جهان آخرت است، یا اینکه مرگ اشاره به مرحله خاک بودن انسان و حیات آفرینش از خاک است، و یا هر دو.

ثالثاً دنیا به عنوان یک میدان آزمایش معرفی شده، میدانی برای آزمایش «بهترین افراد از نظر عمل»، و طبعاً کارت قبولی و نتیجه این آزمون در سرای دیگر آشکار می‌شود.

رابعاً معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا حسن عمل او است.

بدیهی است اعمال نیکو از عقائد پاک، و قلب مؤمن، و نیت خالص، سرچشمه می‌گیرد، چراکه همیشه عمل بازنمایی است از این امور.

شاید به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در تفسیر جمله «أَحْسَنُ عَمَلًا» فرمود: «أَتَمُّكُمْ عَقْلاً وَأَشَدُّكُمْ لَهَّ خَوْفاً وَأَحْسَنُكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ نَظْراً، وَإِنْ كَانَ أَفَلَّكُمْ تَطَوُّعاً: منظور این است کدام یک از شما از نظر عقل و خرد کاملتر، و از جهت خدا ترسی قویتر و دارای آگاهی

فزونتر نسبت به اوامرو نواهی الهی هستید، هر چند اعمال مستحب شما کمتر باشد» [۱۱]

و از اینجا روشن می‌شود که تفسیرهای مختلفی که برای «أَحْسَنُ عَمَلًا» ذکر کرده‌اند مانند: اعمال خالص تر، عقل بیشتر، زهد فزونتر، یاد مرگ کردن و بیشتر آماده این سفر شدن، همه با یکدیگر ارتباط دارد، و تفسیرهای مختلفی محسوب نمی‌شود، چراکه همه شاخ و برگ و ریشه و ساقه و میوه یک شجره است.

خامساً: ارزش واقعی از آن «کیفیت عمل» است نه «کمیت» و حجم آن، وای بسا عمل کوچکی با کیفیت بالا از نظر خلوص و ایمان و معرفت، بر اعمال کثیر و فراوان، برتری داشته باشد، و لذا در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که فرمود: لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرُ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصَوَّبُكُمْ عَمَلًا: «هدف این نیست کدامیک بیشتر عمل می‌کنید، بلکه منظور این است کدامیک صحیح تر و خالص تر عمل می‌نمائید». [۱۲]

سادساً: افعال الهی دارای هدف و به اصطلاح «معلل بالاغراض» است، بر خلاف گفته نا آگاهان و بی‌خبرانی که افعال خدا را بی هدف معرفی کرده‌اند. سابقاً: از آنجا که در این میدان آزمایش عظیم ممکن است انسان احساس تنهایی و ناتوانی کند، و یا بر اثر لغزش‌ها مأیوس گردد، در پایان آیه با توصیف خداوند به عزیز و غفور به این نگرانی‌ها پایان می‌دهد، و به انسان می‌گوید: تنها نیستی، از عظمت آزمایش مترس، دل بر خدای نه، و اگر لغزشی از تو سر زد دست به دامن عفو و غفرانش بزن.

پی نوشت‌ها

نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات و عناوین شش‌گانه بالا آمد نگرشی را که قرآن بر مسأله مرگ از زوایای مختلف دارد، به خوبی روشن می‌شود. قابل توجه اینکه قرآن در تمام این موارد، روی آثار تربیتی آن تکیه کرده است چرا که قرآن يك کتاب کامل تربیتی است، و به هنگام ذکر اصول و فروع دین و مسائل اجتماعی و تاریخی و غیر آن، همه جا ناظر به بعد تربیتی آن است، یعنی واقعیت‌ها را به وضوح مطرح می‌کند، و از آن برای کنترل نفس سرکش و دعوت به سوی تقوی و پرهیزکاری و پیمودن مسیر قرب خدا با ظرافت و دقت خاصی بهره می‌گیرد، و چه زیبا و جالب است ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های قرآن در تمام این زمینه‌ها.

[۱]. آل عمران / ۱۸۵.

[۲]. زمر / ۴۲.

[۳]. سجده / ۱۱.

[۴]. نحل / ۲۸.

[۵]. نحل / ۳۲.

[۶]. ملك / ۲۰۱.

[۷]. آل عمران / ۱۸۵. انبیاء / ۳۵ و عنکبوت / ۵۷.

[۸]. شعراء / ۸۹.

[۹]. مائده / ۱۱۶.

[۱۰]. ضمیر در «موتها» گرچه ظاهراً به «نفس» برمی‌گردد ولی در واقع اشاره به ابدان و اجساد انسانها است زیرا بدن

می‌میرد نه روح همچنین ضمیر در «مناهما».

[۱۱]. تفسیر مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۲۲.

[۱۲]. «اصول کافی» جلد ۲ صفحه ۱۶ (باب الاخلاص) حدیث ۴.

.....
www.pasokh.org/fa/Article/View/6950

تعمیر

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرماید: به امان و زنهار خویش خیانت مکن و پیمانت را مشکن و دشمنت را مفرب...؛ زیرا شکیبایی تو در برابر دشواری کاری که به گشایش و نیک فرجامی اش امید داری، بهتر از آن است که دست به پیمان شکنی و خیانتی بزنی که از پیامد ناگوار آن می ترسی.

۴. وفای به عهد

فی عهده للاشتر: وان عقدت بینک و بین عدوک عقدة او البسته منک ذمة، فحط عهدک بالوفا، و اراع ذمتک بالامانة، و اجعل نفسك جنة دون ما اعطيت؛ فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفا بالعهد. (نامه ۵۳)

در عهدنامه اش به اشتر می فرماید: اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پیمان خویش وفا کن و با امانت پیمانت را رعایت نما و خود را سپر زنهاری که داده ای گردان؛ زیرا مردم، با همه خواسته های گوناگون و آرای پراکنده ای که دارند، نسبت به هیچ فریضه ای از فریضه الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پیمان ها چنان سخت همداستان نیستند.

۵. حفظ امانت زمامداران

و تحفظ من الاعوان؛ فان احد منهم بسط یده الی خیانة اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبة فی بدنه، و اخذته بما اصاب من علمه. ثم نصبته بمقام المذلة، و سمته بالخیانة، و قلده عار التهمة. (نامه ۵۳)

و معاونان خود را با دقت کامل زیر نظر بگیر، در آن هنگام که کسی از آنان

امانت داری و رازپوشی در نهج البلاغه

۱. ادای امانت الهی

من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد ادى الامانة، و اخلص العبادة. (نامه ۲۶)

آن که پنهان و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را ادا کرده و بندگی خدا را خالصانه انجام داده است.

۲. اولین امانت

اللهم اجعل نفسی اول کریمة تنتزعها من کرائمی، و اول ودیعة ترتجعها من ودائع نعمک عندی. (خطبه ۲۱۵)

پروردگارا! جان من نخستین حقیقت شریفی باشد که از من خواهی گرفت و اولین امانت تو باشد که در نزد من است و تو آن را برمی گردانی.

۳. توصیه امام علی علیه السلام به مالك اشتر

من کتابه للاشتر لما ولاه مصر: فلا تغدرن بذمتک و لا تخیسن بعهدک و لا تختلن عدوک... فان صبرک علی ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خیر من غدر تخاف تبعته (نامه ۵۳).

و معصیت می آلاید و اگر نبود که خیانت و عهدشکنی زشت و نارواست، بی گمان من زیرک ترین مردمان بودم. اما هر خیانتی گناه است و هر گناهی نوعی کفر و در روز رستاخیز هر پیمان شکنی را پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من غافلگیر نیزنگ (معاویه و امثال او) نمی شوم و در برابر ناتوان نمی گردم.

۱۰. رازیوشی

من کتم سره، کانت الخیرة بیده. (حکمت ۱۶۲)
آن کسی که راز خود را پنهان دارد، اختیار به دست خود او خواهد بود (که پنهان دارد یا فاش سازد).

۱۱. بندگی مخلصانه برای خدا

من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد ادى الامانة، و اخلص العبادة. (نامه ۲۶) هر کس که نهان و آشکار و گفتارش و کردارش یکی باشد، امانت خدای بزرگ را ادا کرده و بندگی او را مخلصانه به جای آورده است.

۱۲. رسوای دنیا و آخرت

من استهان بالامانة، و رتع فی الخیانة و لم ینزه نفسه و دینه عنها، فقد احل بنفسه الذل و الخزی فی الدنیا، و هو فی الاخرة اذل و اخزی. (نامه ۲۶)
کسی که امانت را خوار شمرد و در خیانت گام بردارد و خود و دین اش را از آن منزه نسازد، درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود.

دست به خیانت گشود و این خیانت را اخبار بازرسان مخفی تأیید کرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اکتفا نموده و کيفر بدنی را برای او اجرا کن، و آن چه را که به دست آورده است از او بگیر و او را به موقعیت ذلت و خواری بکشان و با نشان خیانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را برگردنش بیاویز.

۶. لغزش ها و علت ها

لكل ضلة علة، و لكل ناکث شبهة. (خطبه ۱۴۸)
برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشکنی بهانه ای است.

۷. وفا به پیمان الهی

الوفا لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر باهل الغدر وفا عند الله. (حکمت ۲۵۹)
وفا با پیمان شکنان، پیمان شکنی است در نزد خدا و پیمان شکنی با پیمان شکنان، وفاداری است در نزد خدا.

۸. امین مشمار!

لاتامنن ملولا. (حکمت ۲۱۱)
شخص به ستوه آمده و رنجیده را امین مشمار.

۹. معاویه خیانتکار

والله ما معاوية بادهی منی، ولكنه یغدر و یفجر. و لولا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس، و لكن کل غدره فجرة، و کل فجرة کفرة. و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامة. والله ما استغفل بالمیکدة، و لا استغمز بالشدیة. (خطبه ۲۰۰)
به خدا سوگند، که معاویه از من زیرک تر نیست، اما او دست به پیمان شکنی

۱۳. سرزنش علی علیه السلام به اصحابش

و هو یلوم اصحابه: قد ترون عهد الله منقوضة فلا تغضبون، وانتم لنقض ذمم آبائکم تانفون. (خطبه ۱۰۶)

در سرزنش اصحاب خود می فرماید: پیمان های خدا را شکسته می بینید و به خشم نمی آید، در حالی که شکسته شدن پیمان های پدرانانتان را عار می دانید و ناراحت می شوید.

۱۴. استحکام میخ به عهد

اعتصموا بالذمم فی اوتادها. (حکمت ۱۵۵)

میخ های عهد و پیمان را محکم کنید.

۱۵. حد آزادی مسئول

المسؤول حر حتی یعد. (حکمت ۳۳۶)

مسئول تا وقتی وعده نداده است آزاد است. (و پس از وعده درگرو آن است.)

۱۶. رازپوشی

الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الراي، و الراي بتحصيل الاشارة. (حکمت ۴۸)

پیروزی به وسیله دوراندیشی و دوراندیشی با به کار انداختن فکر و به کار انداختن فکر با محکم نگه داشتن راز، به دست می آید.

مصحف امام علی علیه السلام

در روایات فراوانی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات حیات خویش، پیوسته در ساعاتی از شبانه روز، آیات نازل شده و تأویل آن را به علی علیه السلام می آموخت. ابوالفتح نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تنزیل و تأویل را به پیامبرش آموخت و فرستاده خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام یاد داد. (۱)

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی علی علیه السلام برمسند خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، فرمود: به خدا! من از هر مدعی دانشی، به قرآن و تأویلش دانانترم... سوگند به آن که دانه را شکافت و جاندار را پدید آورد! اگر از هر آیه ای پرسید، به شما گزارش کنم که چه زمانی نازل شد و درباره چه چیزی نزول یافت و به شما ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه و مکی و مدنی بودن آن را خبر دهم. (۲)

نیز حضرت علی علیه السلام فرمود: من ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، فصل و وصل و حروف و معانی قرآن را نیز می دانم. به خدا! هیچ حرفی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر آن که من می دانم که درباره چه کسی و در چه روزی و چه جایی نزول یافت. به خدا! «ان هذا الفی الصحف الاولى * صحف ابراهیم و موسی»؛ (۳)

پیش من است. من آن ها را از فرستاده خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ام. (۴)

نیز فرمود: آنچه را غایب بودم، (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) حفظ می کرد و زمانی که براو

وارد می شدم، به من می فرمود: ای علی! پس از تو، خدا فلان آیه را نازل کرد. پیامبر ﷺ آن آیه را برای من می خواند و تأویلش را نیز به من می آموخت. (۵) عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام از پدرش، از جدش چنین نقل می کند: پیامبر ﷺ هرگاه در روز بر او وحی نازل می شد، آن روز به شب نمی رسید مگر آن که آن را به علی ﷺ گزارش می کرد و هرگاه در شب بر او نازل می شد، آن شب به روز نمی رسید مگر آن که آن را به علی ﷺ خبر می داد. (۶)

اولین جمع کننده قرآن

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: همه اتفاق دارند که علی ﷺ قرآن را در زمان رسول خدا ﷺ حفظ می کرد و غیر از او کسی قرآن را حفظ نمی کرد و او اول کسی است که قرآن را جمع آوری کرد. (۷)

بیش تر محققان و تاریخ نویسان بر آنند که جمع و ترتیب سوره ها بعد از وفات پیامبر ﷺ به دست امیرمؤمنان حضرت علی ﷺ، سپس زید بن ثابت و دیگر صحابه بزرگوار انجام گرفت. (۸)

ابن فارس از عبد خیر نقل می کند که پس از رحلت رسول خدا ﷺ، علی ﷺ نخستین کسی بود که قرآن را گرد آورد. (۹)

بنابراین نظر علمای شیعه و اهل سنت، حضرت علی ﷺ آغازگر تدوین قرآن. بنابراین وصیت پیغمبر اکرم ﷺ پس از رحلت آن حضرت بود. علمای اهل سنت نام چهار نفر را به عنوان نخستین جامع و مدوّن قرآن نام می برند که حضرت علی ﷺ در رأس آن ها قرار دارد. این چهار نفر عبارتند از: علی ﷺ، ابوبکر، عمر و سالم مولی حدیفه. (۱۰) حضرت علی ﷺ می فرماید: «لَمَّا قبض رسول الله ﷺ اقسمت الأضع رداً عن ظهري حتى اجمع ما بين اللوحين فما وضعت رداً حتى جمعت القرآن» (۱۱)

وقتی رسول خدا ﷺ رحلت کرد، قسم یاد کردم که ردا بردوش بگیرم تا وقتی که قرآن را جمع آوری کنم و ردا برنگرفتم تا قرآن را جمع آوری نمودم. ابن ابی الحدید می نویسد: «لَمَّا قبض النبي ﷺ جلس علي فالفه كما انزل الله وكان به عالماً» (۱۲)

وقتی رسول خدا ﷺ رحلت نمود، علی ﷺ قرآن را آن گونه که نازل شده بود، تنظیم نمود و به نزول آن آگاه و دانا بود.

سلیم بن قیس از سلمان نقل می کند، علی ﷺ پس از رحلت پیامبر ﷺ ملازم خانه شد و قرآن را تألیف نمود و از خانه بیرون نیامد تا این که قرآن را از ورقه های کاغذ، چوب ها، چرم ها و قطعات دیگر، در یک جا جمع کرد و در پارچه ای گذاشت و مهر نمود. ابن شهر آشوب می نویسد: پیغمبر اسلام ﷺ به علی ﷺ فرمود: یا علی! این کتاب خداست، با خود بردار. پس علی ﷺ آن را در پارچه ای نهاد و به منزل برد و پس از رحلت پیغمبر ﷺ آن را بر طبق نزول تألیف نمود و به آن آگاه و عالم بود. (۱۳)

محمد بن سیرین گوید: چون آغاز خلافت ابوبکر شد، علی بن ابی طالب ﷺ در خانه خود نشست. به ابوبکر گفتند که او از بیعت با تو کراهت دارد. این بود که ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: آیا از بیعت با من کراهت داری؟

علی ﷺ گفت: با خود بیمان بسته ام که جز روز جمعه ردا به دوش بگیرم، تا کتاب خدا را در مصحفی گردآورم. پس آن را انجام داد. (۱۴)

ابن ندیم می نویسد: زمان وفات پیامبر ﷺ، حضرت علی ﷺ احساس کرد مردم فال های بدی می زنند. از این رو قسم یاد کرد که عبا به دوش نگیرد تا قرآن را جمع کند. پس سه روز در خانه نشست تا قرآن را جمع آوری کرد و آن اولین مصحفی بود که همه قرآن در آن جمع شده بود. (۱۵)

گرچه «ابن حجر» خبر جمع آوری حضرت علی ﷺ را ضعیف می شمارد و

می‌گوید: بر فرض صحت؛ مراد از جمع، حفظ تمام آن بوده است. و مستشرقین هم دل به این سخن داده اند اما باید گفت: نه تنها علی علیه السلام نخستین گردآورنده قرآن نزد شیعیان است، بلکه اهل تسنن نیز روایات فراوانی در این باره ذکر کرده اند. (۱۶) توجیه این که علی علیه السلام قرآن را در سینه خود جمع کرده بود، باروایاتی که با صراحت می‌گویند: تمام قرآن در کتابی جمع آوری گردید، سازگاری ندارد. (۱۷)

به گفته سیدحسن صدر، روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که علی علیه السلام اولین جامع قرآن است، از حدّ احصاء و شماره خارج است. (۱۸)

ترتیب سوره های مصحف

ترتیب دقیق آیات و سوره ها طبق نزول آن ها در این مصحف رعایت شده بود و کاملاً مراحل و سیر نزول آیات در آن روشن بود و بدین وسیله سیرتشریح و احکام، مخصوصاً مسأله ناسخ و منسوخ در قرآن فهمیده می شد. (۱۹)

جمع آوری قرآن توسط حضرت علی علیه السلام به ترتیب نزول و تقدیم منسوخ بر ناسخ بود. (۲۰) شیخ مفید می‌گوید: علی علیه السلام در مصحف خود منسوخ را بر ناسخ مقدم فرمود. (۲۱) ابورافع می‌گوید: آن را چنان که خدا نازل کرد، فراهم آورد و بدان آگاه بود. (۲۲) سالم بن ابی سلمه می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام پس از آن که آن را نوشت، به میان مردم آورد و فرمود: این کتاب خداست؛ چنان که خدا آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. (۲۳)

جابر می‌گوید: من از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ یک از مردم نیست که بگوید: قرآن را چنان که خدا نازل کرد، گردآورده است؛ مگر آن که دروغ می‌گوید. و جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او آن را چنان که خدا نازل کرد، کسی گرد نیاورد و حفظ نکرد. (۲۴)

محمدبن سیرین می‌گوید: آن را بر (وفق ترتیب) تنزیلش نوشت و ناسخ را در پی منسوخ نوشت و از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: من سوگند یاد کرده ام که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله عبا بردوش نگیرم تا آن که قرآن را چنان چه نازل شد، گردآورم. مسعودی نیز نقل می‌کند که علی علیه السلام فرمود: این کتاب خداست. من آن را چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد و وصیت کرد، به همان گونه که نازل شد، فراهم آوردم.

ویژگی های مصحف

در مصحف حضرت علی علیه السلام قرائت آیات طبق قرائت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اصلی ترین قرائت بود، ثبت شده بود و هرگز برای اختلاف قرائت در آن راهی نبود. بدین ترتیب راه برای فهم محتوا و تفسیر صحیح آیه هموار بود.

خصوصیت دیگر مصحف حضرت علی علیه السلام این بود که مشتمل بر تنزیل و تأویل بود، البته در حاشیه مصحف. این حواشی بهترین وسیله برای فهم معانی قرآن و دفع بسیاری از مبهمات بود. (۲۵) ابن اشته در مصاحف خود از این سیرین نقل می‌کند که علی علیه السلام در مصحفش ناسخ و منسوخ را نیز نوشت. (۲۶) شیخ طبرسی نیز از سلمان فارسی نقل می‌کند که آن حضرت قرآن را مشتمل بر تنزیل و ناسخ و منسوخ نوشت. (۲۷) شیخ مفید در کتاب «الارشاد» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام تأویل بعضی آیات و تفسیر آن ها را به تفصیل در آن می‌نوشت. (۲۸) سلیم بن قیس از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می شد، خواندن آن را به من می‌آموخت و به من دیکته می‌کرد تا آن را به خط خود بنویسم و تفسیر، تأویل، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابهاً آیات قرآن را به من تعلیم می‌داد. سپس

از خدا می خواست تا توفیق فهمیدن قرآن و حفظ کردن آن را به من عطا فرماید. هر آیه و مطلبی را که پیامبر ﷺ به من آموخته و دیکته کرده بود، نوشتم و هیچ آیه ای را فراموش نکردم. (۲۹)

مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن» (۳۰) می نویسد: مصحف حضرت علی ﷺ مشتمل بر جوانب عمومی آیات بود، به طوری که اختصاص به زمان و مکان و شخص معینی نداشت و مانند خورشید و ماه جریان داشت. این است مقصود علی ﷺ از تأویل در کلامش: «من کتاب را به آن ها عرضه کردم، در حالی که دارای تنزیل و تأویل بود.»

در احتجاج طبرسی (۳۱) آمده است که حضرت علی ﷺ خطاب به طلحه فرمود: هر آیه ای که خداوند بر پیامبر ﷺ نازل نمود، نزد من است، بر املاء ایشان و خط من و تأویل همه آیات و حلال و حرام و حدود و احکام یا هر چیزی که امت تا روز قیامت بدان احتیاج داشته باشند، حتی دیه خراشی که بر بدن وارد آید، با املاء پیامبر ﷺ و خط من نوشته شده است.

بنابراین مصحف حضرت علی ﷺ به ترتیب نزول، طبق قرائت پیامبر اکرم ﷺ، مشتمل بر تنزیل و تأویل و تفسیر و جوانب عمومی آیات، همراه با بیان شأن نزول، محکم و متشابه، عام و خاص و ناسخ و منسوخ بود و طبق گفته امام باقر ﷺ جز علی بن ابی طالب ﷺ، دروغ گفته است کسی که بگوید قرآن را چنان که نازل شد، جمع کردم و به گفته محمد بن سیرین، اگر جن و انس جمع گردند که این گونه قرآن را بنویسند، نمی توانند.

آیا مصحف حضرت علی ﷺ غیر از این قرآن است؟

آقای حجتی در تاریخ قرآن می نویسد: «مسلماً متن و محتوای قرآن حضرت علی ﷺ - منهای ترتیب سوران - هیچ تفاوتی با قرآن موجود ندارد.» (۳۲)

دکتر رامیار نیز می نویسد: «در این که مصحف علی ﷺ از نظر ترتیب سوره ها با قرآن موجود مغایر و متفاوت بوده، گفتگویی نیست، و در این که اضافاتی هم در مصحف علی ﷺ بوده، حرفی نیست. اما می دانیم که این اضافات جزء قرآن نبوده است. چرا که خود حضرت خطاب به طلحه فرمودند: ای طلحه! اگر به آنچه در قرآن است عمل کنید، از آتش جهنم رهایی خواهید یافت و اهل بهشت خواهید بود که حجت ما و بیان حق ما و وجوب طاعت ما در آن است.» (۳۳)

بنابراین باید گفت که فرقی بین دو مصحف نبوده است. چرا که علی ﷺ نگهبان سلامت دین بود و اگر کوچک ترین تحریف یا نقصان یا زیاده یا تغییری در مصحف عثمان می دید، سکوت نمی کرد و هیچ گاه از امام علی ﷺ شنیده نشد که به صراحت یا اشاره ایجاد شک یا عدم اطمینان نسبت به مصحف عثمان کنند. و به همین خاطر خود حضرت و بقیه ائمه علیهم السلام مردم را به همین قرآن ارجاع می دادند و به اعتقاد «شیخ صدوق» قرآنی که در دست مردم است، همانی است که خدا بر پیغمبرش ﷺ نازل کرد. و اختلاف آن این است که مصحف حضرت علی ﷺ به ترتیب نزول و تقدّم منسوخ بر ناسخ و تفسیر و تأویل آیات است و این که گفته اند قرآن تام و تمام نزد علی ﷺ و بعد ائمه طاهریں علیهم السلام و الآن نزد حضرت ولی عصر ﷺ می باشد. از این جهات است که ذکر شد و الا در خود قرآن ابداً کم و زیادی نشده است.

آقای کورانی در کتاب تدوین القرآن (۳۴) می نویسد: «ادعای عثمان این بود که لجنه (گروه جمع آوری قرآن) مصحف مادر را از روی مصحفی نوشتند که به املائی پیامبر اکرم ﷺ بود و آن چه در اخبار آمده، آن مصحف حضرت علی ﷺ بوده است و عثمان چون می خواست مردم حساس نشوند، نسبت به عائشه

چرا مصحف علی علیه السلام پذیرفته نشد؟

وقتی غاصبان و کوردلان فهمیدند که در مصحف حضرت مطالب تفسیری نیز هست و آل محمد علیهم السلام به شجره طیبه و بنی امیه به شجره خبیثه، و منافقان در آن معرفی شده اند و شرط لیاقت خلافت و فتوا در آن معلوم شده و مختصات حکومت اسلامی روشن شده است و دیگر راه برای طرح های پیش ساخته معطل خواهد ماند، اجرای اغراض شخصی و قومی و سیاسی مانع از قبول مصحف شد و متأسفانه آن را ترک کردند و نه تنها مصحف حضرت را ترک کردند بلکه مصاحف دیگری، چون مصحف های ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب را که مشتمل بر تفسیر و تأویل مأثور بود، به نابودی کشاندند. آنچه رد شد، متن مصحف نبود، چون بین متن مصحف حضرت علی علیه السلام و مصحف های موجود هیچ تفاوتی نبود، بلکه تفسیرهای موجود در مصحف ایشان بود. (۳۸)

سرانجام مصحف علی علیه السلام

علی علیه السلام پس از اتمام گردآوری قرآن، آن را بارشترکرد و به مسجد آورد، در حالی که مردم پیرامون ابوبکرگرد آمده بودند. حضرت به آنان فرمود: بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون به جمع آوری قرآن مشغول بودم و در این پارچه آن را فراهم کرده ام و تمام آنچه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، را جمع کرده ام. مبادا فردا بگویند از آن غافل بوده ایم!

آن گاه یکی از سران گروه به پا خاست و با دیدن آنچه علی علیه السلام در نوشته ها فراهم کرده بود، گفت: به آن چه آورده ای، نیازی نیست و آنچه نزدماست، ما را کفایت می کند.

علی علیه السلام فرمود: دیگر هرگز آن را نخواهید دید. (آنگاه داخل خانه خود شد

داد. هیچ کس قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از حضرت علی علیه السلام نسخه اش را برایشان عرضه نکرد. اگر برای عائشه مصحفی بود، به آن احتجاج می کرد و ابن یونس درخواست نوشتن مصحف نمی کرد و طبق روایت ابن ابی شیبه، قرائتی که در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شد، طبق همین قرائتی است که مردم امروزه قرآن را می خوانند. پس همان طور که قبلاً اشاره شد، قرائت ما نیز مطابق با قرائت مصحف حضرت علی علیه السلام است.»

اضافه براین، قرآن فعلی ما به قرائت حفص از عاصم از ابی عبدالرحمن است و او می گوید: هیچ اختلافی با علی علیه السلام در قرائتش ندارم و حضرت نسبت به قرائت عاصم می گوید: «افصح القرائات قراءة عاصم»؛ فصیح ترین قرائت ها، قرائت عاصم است.

مدت تدوین مصحف علی علیه السلام

ابن ندیم می نویسد: حضرت علی علیه السلام در خانه نشست و تا سه روز به جمع آوری قرآن سرگرم بود. دکتر رامیار می نویسد: درباره مدت این گردآوری، روایات مختلف است. پاره ای می گویند: حدود شش ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود که علی علیه السلام برای گردآوری قرآن نشست. اما دیگران می گویند: قرآن را ظرف سه روز از روی حافظه به ترتیبی که بروی مکشوف شده بود، نگاشت. (۳۵)

ابن عباس نقل می کند: خدا قرآن را در قلب علی علیه السلام جمع کرد و بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در شش ماه جمع آوری کرد. (۳۶) بنابراین روایات، علی علیه السلام مدت شش ماه در منزل نشست و این کار را به انجام رسانید. (۳۷)

براساس نقل سیوطی و سجستانی، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام به انزوا پرداخت و هنوز شش ماه از رحلت نگذشته بود که از نوشتن مصحف فراغت یافت.

امامت به فرزندش، امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و به عنوان میراث امامت، از امامی به امام دیگر منتقل گشت که سرانجام در اختیار آخرین و دوازدهمین امام شیعه قرار خواهد گرفت که پس از ظهور خود، آن را به مردم ارائه خواهد نمود و وقتی ایشان قیام کند، آن مصحف به مردم آموخته می شود.

نکته ای در مورد مصحف

دونسخه از قرآن نزد حضرت علی علیه السلام بود: نسخه ای که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به املائی خود ایشان بود و الآن نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه است و نسخه دیگر بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط حضرت علی علیه السلام نوشته شد، که مانند قرآن فعلی ماست. اسلوب تألیف و عرضه قرآن بر مهاجرین و انصار به توصیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. فرق بین دو نسخه فقط در ترتیب است. (۳۹)

وکسی مصحف را پس از آن زمان ندید. بر من لازم بود پس از فراهم آوردن مصحف، شما را آگاه سازم تا آن را بخوانید و روز قیامت نگوئید: من شما را به یاری خود فراخواندم و حقم را به شما یادآور نشدم و شما را به کتاب خدا فرانخواندم. عمر به او گفت: آیا قرآنی که با ماست، از آنچه تو ما را به آن فرا می خوانی، بی نیاز نمی سازد؟!؟

ابوذر می گوید: وقتی عمر خلیفه شد، گفت: ای ابوالحسن! کاش قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی، می آوردی تا بر آن گرد آییم. علی علیه السلام فرمود: هیهات! بدان راه نیست. من آن را تنها نزد ابوبکر آوردم تا حجت بر شما تمام شود و روز ستاخیز مگوئید که ما از این بی خبر بودیم.

در دوران عثمان، طلحه بن عبدالله به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: به یاد داری آن روزی را که مصحف خود را بر مردم عرضه داشتی و مردم آن را نپذیرفتند؟ چه می شود امروز آن را ارائه دهی تا شاید رفع اختلاف گردد؟

حضرت فرمود: آیا این قرآنی که امروز در دست مردم است، تمامی آن قرآن است یا آن که چیزی غیر از قرآن به آن اضافه شده است؟ طلحه گفت: البته تمام آن قرآن است. حضرت فرمود: اکنون که چنین است، چنان چه به آن اخذ کنید و عمل نمایید، به رستگاری رسیده اید، قرآنی که من جمع نموده ام، طبق امر رسول خدا صلی الله علیه و آله باید به برترین مردم بعد از خودم و جانشینم که فرزندم حسن است، تحویل دهم. او هم باید به فرزندم، حسین تحویل دهد. سپس در نزد فرزندان حسین، یکی پس از دیگری قرار گیرد تا آخرین ایشان به رسول الله صلی الله علیه و آله برگرداند.

طبق روایات معتبر و به روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: هنگامی که قائم عجل الله تعالی فرجه الیه قیام کند، کتاب خدا را در حد واقعی آن خواهد خواند و مصحفی را که علی علیه السلام نوشته بود، ارائه خواهد داد؛ مصحف علی علیه السلام به عنوان سپرده

پی نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۷.
۲. سورہ اعلیٰ، آیہ ۱۸ و ۱۹.
۳. همان، ج ۸۹، ص ۱۲۵.
۴. شرح نہج البلاغہ، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷.
۵. رک: تاریخ قرآن، دکتر رامیار.
۶. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۵۲.
۷. مصاحف، سجستانی، ص ۱۰؛ سیوطی می نویسد: رأیت کتاب اللہ یزاد فیہ. (رک: الاتقان، ج ۱، ص ۲۰۴ به نقل از تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ص ۳۶۷).
۸. الفہرست، ابن ندیم، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۸؛ به نقل از افسانہ تحریف، رسول جعفریان، ص ۱۱۳.
۹. تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص ۳۶۸.
۱۰. روح المعانی، آلوسی، ج ۱، ص ۲۲.
۱۱. تأسیس الشیعہ لعلوم الاسلام، سیدحسن صدر، ص ۳۱۷.
۱۲. تاریخ قرآن، معرفت، ص ۸۶.
۱۳. الفہرست، ابن ندیم، به نقل از لمحات من تاریخ القرآن، محمدعلی الاشعقر، ص ۱۷۳.
۱۴. اوائل المقالات، ص ۹۴.
۱۵. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۹۳.
۱۶. تاریخ قرآن، معرفت، ص ۸۶.
۱۷. رجاء الغفران فی مهمات القرآن، به نقل از تاریخ قرآن، دکتر رامیار.
۱۸. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۸۸.
۱۹. تفسیر آلاء الرحمن، محمد جواد بلاغی، ص ۲۷.
۲۰. تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حجتی، ص ۴۱۳.
۲۱. تدوین القرآن، علی کورانی، ص ۲۳۸.
۲۲. رک: تدوین القرآن.
۲۳. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الہی، رجبعلی مظلومی، ص ۸۸.
۲۴. تدوین القرآن، ص ۳۵۱.
۲۵. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۷.
۲۶. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۳۸.
۲۷. همان، ج ۴۰، ص ۱۳۵ و ۱۵۱.
۲۸. تاریخ قرآن، محمد باقر حجتی، ص ۳۸۵.
۲۹. تاریخ و علوم قرآن، میرمحمدی زرنندی، ص ۱۴۴.
۳۰. تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حجتی، ص ۳۸۵.
۳۱. تاریخ و علوم قرآن، میرمحمدی زرنندی، ص ۱۴۴.
۳۲. رک: الاتقان، ج ۱، ص ۲۰۴.
۳۳. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۵۱ و ج ۴۰، ص ۱۵۵.
۳۴. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۸۸.
۳۵. الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۰.
۳۶. رجاء الغفران فی مهمات القرآن، به نقل از تاریخ قرآن، دکتر رامیار.
۳۷. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۸۸.
۳۸. تفسیر آلاء الرحمن، محمد جواد بلاغی، ص ۲۷.
۳۹. تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حجتی، ص ۴۱۳.
۴۰. تدوین القرآن، علی کورانی، ص ۲۳۸.
۴۱. رک: تدوین القرآن.
۴۲. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الہی، رجبعلی مظلومی، ص ۸۸.
۴۳. تدوین القرآن، ص ۳۵۱.

منطق و منطق پذیری

کلیب جرمی [۱] می گوید: پس از کشته شدن عثمان در مدینه، طلحه و زبیر به بصره آمدند (و مردم را بر ضد حکومت علی علیه السلام شوراندند و مقدمه جنگ جمل را پایه ریزی کردند) پس از اندکی علی علیه السلام (با سپاه خود برای سرکوبی شورشیان بیعت شکن) به سوی بصره حرکت کرد، هنگامی که به محل «ذی قار» رسید دو نفر از رؤسای قبیله، به من گفتند با ما بیای تا به حضور علی علیه السلام برویم و ببینیم هدفش از این حرکت چیست؟

قبول کردم با آن ها به «ذی قار» رفتیم و به محضر علی علیه السلام رسیدیم. او را هوشمندترین رؤسای عرب یافتیم. سوالاتی در مورد رؤسای قبائل از من کرد و من پاسخ دادم. پس از گفتگو و روشن شدن مطلب، آن دو نفر که همراه من بودند با آن حضرت بیعت نمودند، سپس آن حضرت به من فرمود: «آیا تو بیعت، نمی کنی؟»

گفتم: من پیام آور قبیله می باشم، و باید خبر را برای آن ها ببرم، دیدم گروهی از یارانش که آثار سجده بر پیشانی شان دیده می شود، مکرر به من می گفتند بیعت کن تا این که علی علیه السلام فرمود: «آزادش بگذارید، مرا با این استدلال (که در متن نهج البلاغه آمده) قانع کرده و سرانجام پس از روشن شدن حق، بیعت کردم، [۲] آن استدلال این بود: وقتی کلیب گفت: من پیام آور و پیام برنده

اندیشه

هستم و آمده ام برای قبیله خود، از این جا خبری را ببرم (و تصمیم گیری من بر اساس هسته مرکزی تشکیلات قبیله خودمان می باشد).

امام علی علیه السلام به او فرمود: اگر قبیله ات تو را برای این موضوع می فرستاد که محلّ ریزش باران را برایشان بیابی، سپس به سوی آن ها باز می گشتی و از مکان سبزه زار و آب به آن ها خبر می دادی، اگر با تو مخالفت کرده و به سوی بیابان بی آب و علف می رفتند، تو چه می کردی؟!

کلیب گفت: آن ها را رها می کردم و خودم به سوی سرزمین پر آب و علف می رفتم، حضرت فرمود: «پس دستت را به عنوان بیعت دراز کن».

آن شخص می گوید: «فو الله ما استطعت ان امتنع عند قیام الحجّة علی فبایعته؛ سوگند به خدا، وقتی استدلال امام را دریافتم و حق را شناختم، قدرت (علمی برای) سرپیچی از آن را نیافتم، با آن حضرت بیعت کردم».[۳]

به این ترتیب در می یابیم که امام علی علیه السلام مرد منطقی و استدلال بود، قبل از آن که مرد شمشیر باشد، و آنان که آمادگی روحی داشتند و مرض و بیماری در قلبشان نبود مجذوب استدلال های آن بزرگوار می شدند و به او می پیوستند.

ضمناً علی علیه السلام در سخن فوق، به تمامی انسان ها و در همه زمان ها درس استقلال رأی آموخت، چرا که بیشتر گمراهان، خود را در محاصره حصار مصنوعی و تشکیلات می نگرند و لجاجانه در همان حصار زندانی می گردند، ولی کلیب، این حصار را در پرتو راهنمایی علی علیه السلام شکست، و به حق پیوست.

[۱]. کلیب (بروزن کمیل) پسر «شهاب جرمی» از بزرگان تابعین کوفه بود، و بعضی گفته اند او و پدرش از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آمدند.

[۲]. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲.

[۳]. نگاه کنید به خطبه ۱۷۰ نهج البلاغه.

می‌کند که مشمول لطف و رحمت الهی باشند.

اگر این شیوه شیطانی را مستمر بدانیم که چنین نیز هست، جهاد تبیین نیازی مستمر و مداوم خواهد بود. وقتی شیطان خناس - بسیار رونده و آینده است - جبهه‌داران تبیین نیز باید پیوسته و مستمر، در مرصاد و کمینگاه باشند و عقلانیت تخریبی دشمن را رصد کنند و دانشمندان، بینش‌مندان و روشمندان با آن مقابله کنند.

در بیان قرآن جهاد تبیین با اهداف هفت‌گانه زیر صورت می‌پذیرد:

۱. تبیین برای تقویت اندیشه‌ورزی و تفکر؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره: ۲۴۲) تبیین، زمینه‌ساز تعالی اندیشه‌ها و زدودن ابهام‌ها، تشکیک‌ها و تردیدها می‌شود، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مسئولیت انبیا، تبیین و روشنگری بوده است، و معلوم است که «اسوه» بودن پیامبران ایجاب می‌کند که جهاد تبیین در مرکز توجه پیروان، باورمندان و رهپویان راه پیامبران باشد.

۲. تبیین زمینه‌ساز راه‌شناسی و راه‌یابی است؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران ۱۰۳) تلاش و تکاپوی راه‌ستیزان، طرح بیراهه‌ها و کجراهه‌ها فراروی «روندگان» است یا راه را در انبوه غبارها پوشاندن است. اینجا رسالت بزرگ جهادگران تبیین‌گبارنشانی و نشان‌دادن راه در نهایت وضوح و روشنی است. وقتی بدانند ایشان برای وارونه‌سازی افکار و تخریب ایمان و باورهای مردم به وسیله انبوه رسانه‌ها و با استفاده از هزاران متخصص هنر و رسانه و پشتیبانی‌های هنگفت مالی و امنیتی به میدان آمده‌اند تا راه‌گم شود. مجاهدان عرصه تبیین باید به میدان بیایند و با شناخت دقیق و عمق

اهداف و ابعاد جهاد تبیین در قرآن

قرآن کتاب تبیین است و رسالت انبیا، تبیین و تبیان است؛ تبیین یعنی معلوم کردن مرزها، حریم‌ها، خط قرمزها، خطرگاه‌ها و جد کردن حق و باطل وقتی خطر در آمیختگی و اقتباس و شبهه می‌رود. زادگاه همه فتنه‌ها - به تعبیر امیرالمومنین علی علیه السلام - فقر و فقد تبیین است: «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُؤْتَدِينَ، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَسْسُ الْمُعَانِدِينَ».

آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، هواپرستی و بدعت‌گذاری در احکام آسمانی است، نوآوری‌هایی که قرآن با آن مخالف است و گروهی (با دو انحراف یاد شده) بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند که برخلاف دین خداست، پس اگر باطل با حق آمیخته نمی‌شد، بر طالبان، حق پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت زبان دشمنان قطع می‌گردید.

در ادامه این خطبه علی علیه السلام از پنهان شدن دشمن پشت حق، لعابی از حق به باطل زدن و در آمیختن حق و باطل و ساختن فضاهای مه‌آلود و غبارزده و لغزاننده را اساس کار دشمن می‌شناساند و نتیجه این کنش شیطانی را، چیرگی و سلطه شیطان می‌داند و در این میان تنها کسانی را رها یافته معرفی

شیوه‌های دشمن و با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و امکانات، «روشنگری» و «راه» نمایی کنند.

۳. هدف دیگر تبیین در نگاه قرآن «درک حقیقت» و نمایاندن حقیقت در مقابل نشان دادن چهره «باطل» است؛ «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت: ۵۳) تبیین «حق» و در مقابل آن تبیین و نقاب برداری از چهره باطل که به تعبیر رهبرانقلاب با پنجه‌های چدنی پنهان کرده در مخمل به میدان می‌آید از رسالت‌های افسران جهاد تبیین است، نیرنگ و فریب، غوغاسالاری، شبه‌افکنی، تلاش در تحقیر و تمسخر و نادیده انگاری حق و تمسک به درشت‌نمایی ضعف‌ها و پنهان کردن موفقیت‌ها از شگردهای همیشگی جبهه باطل است. شناساندن حق و رسواسازی ترنفدها و دسیسه‌های باطل، وظیفه و فریضه مجاهدان میدان تبیین است.

۴. دیگر هدف تبیین در قرآن «رفع اختلاف» است، اختلاف افکنی و ایجاد فضای متفاوت، تخالف و تعارض نگاه هرچند ممکن است از برنامه‌های دشمن باشد اما گاه زاده طبیعی منظرهای گوناگونی است که به سمت مسائل و موضوعات گشوده می‌شود؛ قرآن، خود را مبین و رفع و دفع‌کننده «اختلاف»‌ها معرفی می‌کند؛ «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» (نحل: ۶۴) اختلاف‌زدایی زمانی ممکن و میسر است که ورودگاه اختلاف، فرآیند اختلاف و دانش و روش اختلاف‌زدایی را بدانیم؛ مجاهدان میدان تبیین با ریشه‌یابی اختلافات و گونه‌شناسی اختلافات، بهترین و روش و شیوه را برای زدودن اختلافات برمی‌گزینند.

۵. هدف دیگر تبیین در قرآن نگاه‌داری از خطا و لغزش است؛ «كَذَالِكَ

يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (بقره: ۱۸۷) کار پروردگار و به تبع آن، انبیا و اولیایی الهی، رساندن انسان‌ها و هدایت آنها به سمت تقوا یا «پایش و خویشتن بانی» است. تکاپوی شیطان و پیروان شیطان زمینه‌سازی برای خطا، لغزش، خروج از خط، کنارکشیدن از میدان و افتادن به دامچاله انحراف و تباهی است. در جهاد تبیین، شناخت و شناساندن «لغزشگاه‌ها»، روش‌های «حفاظت و نگهداری از ایمان، دستاوردها و سرمایه‌ها» بایسته و لازم است. سالکان و مجاهدان میدان تبیین باید شبهه‌شناس، آفت‌شناس و عالم به هر آنچه تقوای اجتماعی را تهدید می‌کند باشند؛ تقوای سیاسی، تقوای اجتماعی، تقوای فرهنگی همواره در معرض خطر است و همین طلب می‌کند که حفاظت و صیانت و هشدار و انذار نیز مستمر و مداوم باشد

۶. بهانه‌زدایی از دیگر اهداف تبیین در قرآن است؛ «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵) برای اینکه بهانه‌مندان نگویند «نمی‌دانستم»، «کاش به من گفته بودند» و ... لازم است «حجت» بر این‌گونه افراد تمام شود. جهاد تبیین راه را بر عذر و بهانه و توجیه می‌بندد.

۷. بازدارندگی دشمن، میدان را از دشمن گرفتن و به دیگر زبان به جای انفعال، فعالانه در میدان بودن از اهداف جهاد تبیین است؛ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفعال: ۶۰) در این آیه آماده‌کردن و آمادگی دائمی (اعدوا) و به میدان آوردن همه‌توان (قوه) و همه‌امکانات (امکانات نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ...) برای ایجاد ترس و بازدارندگی (ترجون) در دل دشمنان دین و مردم (عدوالله و عدوکم) توصیه شده است. می‌توان دریافت که نباید منتظر دشمن ماند

تا ببینیم «او چه می‌کند» تا «ما چه کنیم» بلکه باید پیشدستانه، فعالانه به میدان قدم گذاشت و حتی پیش‌بینی کرد تا پیش از اقدام دشمن، طرح و نقشه و نیرنگ او را خنثی ساخت.

با درنگ و تأمل در آیات و روایات درمی‌یابیم که جهاد تبیین:

۱. مسئولیتی همگانی است، هرچند نخبگان و دانشوران نقشی خطیرتر و سنگین‌تر برعهده دارند.
۲. جهاد تبیین، مستمر و مداوم و همه‌گامی است و به فصل خاص و زمان خاص اختصاص ندارد.
۳. جهاد تبیین، مکان‌مند نیست و همه‌جا باید صورت گیرد و اختصاص به مسجد و منبر و رسانه‌های مکان و زمان‌مند ندارد؛ خانه، خیابان، رسانه‌ها و... همه و همه فرصت تبیین‌اند.
۴. جهاد تبیین به کارگیری همه امکانات، ظرفیت‌ها و موقعیت‌ها را می‌طلبد، بنابراین همه‌چیز و همه‌کس در خدمت جهاد تبیین قرارگیرد.
۵. جهاد تبیین هم عمل است و هم عکس‌العمل، هم دفاع است و هجوم، هم پیشگیرانه است و هم پیش‌تازانه.

چرا اثر شیخ کلینی را مهم‌ترین کتاب شیعه می‌دانیم؟

ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، معروف به «کلینی» یا «شیخ کلینی»، از مشهورترین دانشمندان فقیه و محدث نامی و بزرگان شیعه در زمان غیبت صغراست و در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری از بزرگ‌ترین محدثین شیعه به شمار می‌رفت. سال ولادت مرحوم کلینی معلوم نیست، ولی سال وفاتش را ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری ذکر کرده‌اند.

کفایت‌کننده از کتب دیگر

کتاب کافی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی و نخستین کتاب از کتب اربعه و جوامع اولیه حدیث شیعه است که توسط او نوشته شده است. این کتاب در واقع نخستین کتابی است که به صورت جامع در همه زمینه‌های اعتقادی، فقهی، اخلاقی، تفسیر و تاریخ، روایات معتبر را جمع کرده است؛ به طوری که تعداد روایات آن برابر و بلکه بیش از همه روایات صحاح سته است. کلینی این کتاب را در پاسخ به درخواست برخی از شیعیان تدوین کرد که به علت تعدد و اختلاف روایت‌ها نمی‌توانستند مسائل و حقایق اسلامی را به طور دقیق و حقیقی تشخیص دهند. بنابراین این کتاب را با هدف گردآوری همه فنون دانش‌های دین تالیف کرد تا عمل به دستورات اهل بیت علیهم‌السلام براساس

آن برای شیعیان آسان شود. و به دلیل همین جامعیت، نام آن را کافی نهاد؛ یعنی «کفایت‌کننده از کتب دیگر».

نوآوری در تبویب و دسته‌بندی کتاب

کلینی کتاب خود را در سه بخش عمده مرتب کرده است: اصول دین «اصول کافی»، فروع دین «فروع کافی»، متفرقه که با عنوان «روضه کافی» شناخته شده است. کلینی هر مبحث کلی را با نام «کتاب» آورده و در هر یک از این کتاب‌ها چند عنوان مرتبط با موضوع به نام «باب» ذکر کرده است. او ذیل همه ابواب کافی حدود ۱۶ هزار حدیث از ۱۴ معصوم علیهم‌السلام ذکر کرده که همه آنها را به طور مسند آورده است.

تبویب و ترتیب کتاب کافی، بسیار دقیق و ستودنی است. شیخ کلینی، نخست کتابش را به سه قسمت (اصول، فروع و روضه) تقسیم کرده و سپس قسمت اصول را به ۸ عنوان و فروع را به ۲۶ عنوان کتاب تقسیم‌بندی کرده است. کلینی، قسمت روضه این کتاب را هم که دارای ۶۰۶ حدیث است، بدون تقسیم کردن و خاتمه آن قرار داده است. در گذشته کمتر کتابی باب‌بندی و به اصطلاح تبویب می‌شد. لذا وقتی کسی می‌خواست یک مسأله را استنباط کند، باید خیلی جستجو می‌کرد تا بتواند روایتی را در موضوعی خاص بیابد تا به آن استناد کند و از آنجا حکم را بفهمد، ولی کلینی وقتی اصول «اربع‌مائه» (۴۰۰ کتاب و رساله‌ای که از اصحاب ائمه به یادگار مانده بود) را دید، کاری که کرد این بود که کتاب خودش را بر مبنای مباحث فقه تبویب کرد. این اقدام شیخ کلینی خدمت بزرگی به ساحت علمی تشیع بود.

کتاب الکافی شیخ کلینی از چنان وزانت و اعتبار علمی برخوردار شد که علمای بزرگ شیعه و سنی همگی آن را اثر مهم و نویسنده‌اش (شیخ کلینی) را شخص

اهل علم و فضیلت معرفی کرده‌اند. نجاشی رجال‌پژوه بزرگ قرن پنجمی می‌گوید: او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه بود و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.

ابن طاووس حلی می‌نویسد: توثیق و امانت‌کلینی مورد اتفاق همگان است. ابن اثیر صاحب کتاب الکامل فی التاریخ و از علمای اهل سنت می‌گوید: او به فرقه امامیه در قرن سوم هجری زندگی تازه‌ای بخشید و پیشوا و عالم بزرگ و فاضل و مشهور در آن مذهب است.

ابن حجر عسقلانی نیز اذعان کرده است که: کلینی از رؤسا فضلاء شیعه است در ایام مقتدر عباسی است.

ملا محمد تقی مجلسی هم می‌گوید: حق این است که در میان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است، و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند درمی‌یابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است.

شیخ کلینی کتاب کافی را در مدت ۲۰ سال نوشته است. وقتی نوشتن کتاب ۲۰ سال طول بکشد، معلوم است که صاحب این کتاب با چه وسواس و با دقت بسیار مطالب را در کتابش جمع‌آوری کرده است. طبیعتاً در کتابی که با عجله نوشته می‌شود، می‌توان اشکالی وارد کرده و مطالب آن را نقد کرد، اما کتابی که با حوصله نوشته می‌شود، باید خیلی وزین و سنگین باشد.

ماجرای امام زمان و کتاب «الکافی»

در علت نام‌گذاری کتاب به کافی دو نکته بیان شده است: یک، کلام خود کلینی در خطبه کتاب طهارت است که می‌گوید این کتاب، برای همه فنون علم دین کافی است. دو؛ نام کتاب برگرفته از کلامی است که به امام زمان عجل الله فرجه نسبت داده شده که فرمود: این کتاب، برای شیعیان ماکافی است. این جمله

زمانی صادرگشته که کافی بر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه شده و ایشان آن را تحسین کرده است (البته چنین حدیثی وجود ندارد و صرفاً یک ادعا است).
 بعضی درباره کافی گفته اند که بر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه شده و آن حضرت فرمود: «الکافی کاف لشیعتنا» یعنی کتاب کافی برای شیعه ما بس است، هرچند این مطلب صحت ندارد؛ علامه مجلسی می گوید: اینکه بعضی از گزاف گویان به طور یقین می گویند همه کتاب کافی بر امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه شده است چون کافی در بغداد شهر نمایندگان آن حضرت بوده است، بطلان سخن آنان بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. میرزا حسین نوری آورده است: این شایعه که می گویند کافی را بر حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه شده و فرموده است: کافی برای شیعه ما کافی است اصلی ندارد و در تألیفات اصحاب ما از آن اثری نیست» وی از محدث استرآبادی نقل می کند که چنین حدیثی وجود ندارد.

دین مهمترین عامل بازدارنده از وقوع آسیب های اجتماعی

برای ورود به بحث اومانیسیم و نقد منصفانه و عالمانه آن لازم است ابتدا تعریف جامع و کاملی از آن در ذهن داشته باشیم. اومانیسیم یا همان هیومینیزم به معنای اصالت انسان است. اومانیسیم مکتب و جنبش فکری، فلسفی و ادبی است که به انسان اصالت می دهد و در مقابل مکاتبی قرار دارد که اصالت را یا به خدا می دادند یا به طبیعت و امور دیگر. در اومانیسیم انسان در امور مختلف زندگی، سیاست، اخلاق، فلسفه، هنر و ادبیات محور و ملاک و هدف و غایت قرار می گیرد. در این رویکرد همه چیز بر اساس انسان، تشخیص، انتخاب، آزادی، فهم و ادراک انسان شکل می گیرد. تقلیل اومانیسیم به لذت گرایی تعریف دقیقی نیست بلکه می توان گفت لذت گرایی نیز بخشی از اومانیسیم است.

هر اومانیسیمی ضد دین نیست

اومانیسیم دو قسم دارد؛ اومانیسیم سکولار و اومانیسیم دینی. باید این نکته مورد توجه قرار بگیرد که هر اومانیسیمی ضد دین نیست و هر جا نام اومانیسیم آمد منظور آن جنبه سکولاریستی و ضد دینی آن نیست. ممکن است کسانی ایده های اصلی اومانیسیم را پذیرفته باشند اما در عین حال رویکردهای دین

خود را نیز تا حدودی حفظ کرده باشند. در اومانيسم سکولار دين، خدا، خلقت، ماوراءالطبیعه، مجردات، امور غیرمادی، بهشت و جهنم و اموری از این قبیل به طور کامل کنار گذاشته می‌شود و انسان به امور مادی، عقلانیت، لذائذ و خواسته‌های انسانی تقلیل داده می‌شود. اما در اومانيسم دینی فرد هنوز گرایش‌های دینی خود و باور به امری متعالی مانند خداوند را دارد و آنچه از اومانيسم برایش اهمیت پیدا کرده همان اصالت انسان است. اینکه انسان اصیل و مسئول سرنوشت خود است و نباید چیزی از بیرون به او تحمیل شود. امروز این نگرانی برای پدران و مادران ایرانی وجود دارد که فرزندان‌شان گرایش‌های اومانيستی پیدا کردند و این گرایش‌ها ممکن است آنها را از آموزه‌های دینی دور کند. در خصوص باید گفت اگر پدر و مادرها توجه داشته باشند که گاهی اومانيسم با رویکردهای دینی قابل جمع است کمی از نگرانی‌هایشان کم می‌شود. البته این به این معنا نیست که والدین نسبت به این مسئله با مسامحه رفتار کنند بلکه مقصود این است که در مواجهه با این مشکل با آرامش بیشتری برخورد کنند. باید بررسی کرد جوانی که در تفکراتش نشانه‌هایی از اومانيسم دیده می‌شود، آیا درگیر اومانيسم سکولار شده که به هیچ وجه با دین قابل جمع نیست یا در عین رویکرد دینی که دارد گرایش‌های اومانيستی پیدا کرده است. بهترین روش مواجهه با جوانان مواجهه عقلانی و به دور از هیجانات متعصبانه، نفی و طرد است. متأسفانه روشی که معمول است روش مقابله، طرد و نفی جوان است. مواجهه و سنجش منطقی، غیرهیجانی و منصفانه با اموری که در جهان رخ می‌دهد، در نظر گرفتن نقاط مثبت و نقد جنبه‌های منفی و نفی کردن مستدل و منطقی روشی است که برای هر انسانی پذیرفتنی است و برای جوانان جاذبه دارد. بنابراین پدر و مادرها و اولیای تربیتی جامعه در فضاهای آموزشی باید

این نکته را همواره مورد توجه قرار دهند که در هر مسئله‌ای از جمله همین مسئله اومانيسم باید با شناخت و اطلاعات کافی وارد شده و ضمن در نظر گرفتن نقاط مثبت آن منصفانه وارد حیطه نقد شوند. بر اساس این فرمایش حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام که فرمودند مردم نسبت به چیزی که به آن جهل دارند دشمن می‌شوند، می‌توان این نتیجه را گرفت که اگر می‌خواهیم جوانان ما دین و اعتقاد مستحکمی داشته باشند باید آنها را به درستی با دین و آموزه‌های دینی آشنا کرد.

جنبه‌های مثبت و جذاب رویکرد اومانيستی

بسیاری از جهات مثبت نگرش اومانيستی در آموزه‌های دینی به خصوص در آموزه‌های دین اسلام به صورت بسیار زیباتر و کامل‌تری وجود دارد. مانند کرامت، آزادی و حق انتخاب انسان که در اسلام بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در اسلام توصیه شده است که فرزندان خود را بسیار تکریم کنید و به آنها احترام بگذارید. اگر ما به عنوان یک مسلمان به این آموزه‌های اسلامی عمل کنیم و نظر اسلام درباره انسان را به فرزندان و جوانان خود آموزش دهیم به طور طبیعی دین برای آنها جذاب، ارزشمند و دوست داشتنی می‌شود و این ویژگی‌ها را در مکاتب دیگر دنبال نمی‌کنند.

اهمیت دلایل شکل‌گیری اومانيسم در غرب

اگر بخواهیم جوانان ما به سمت نگرشی مانند اومانيسم جذب نشوند ابتدا باید علل و عوامل شکل‌گیری اومانيسم در جوامع غربی را مورد بررسی قرار داد تا اگر چنین عواملی در کشور ما نیز وجود دارد با از بین بردن این عوامل مانع بروز نگرش‌های نادرستی مانند اومانيسم در میان جوانان شویم. به گواهی

تاریخ اومانيسم بعد از قرون وسطی در اروپا رخ داده و منشأ آن فضای بسیار دگم، بسته، جاهلانه و افراط‌هایی بوده که در فضای دینی در قرون وسطی اتفاق افتاده است. چنین فضایی باعث شد انسان اروپایی خود را نسبت به فضاهای مذهبی در بردگی و اسارت ببیند و تصمیم بگیرد خود را از رنج و مهنت این بردگی برهاند. جامعه شناس فرانسوی در این خصوص جمله بسیار زیبایی دارد و می‌گوید هر افراطی به ضد خود تبدیل می‌شود. سخت‌گیری‌ها و افراط‌هایی که به خاطر تلقی و تفسیر غلط از دین در اروپای قرون وسطی به وجود آمده بود زمینه شکل‌گیری اومانيسم و سکولاریسم را به وجود آورد. این روند تاریخی باید برای ما عبرت باشد. بنابراین اگر جامعه‌ای مانند جامعه دینی ایران می‌خواهد گرفتار اومانيسم و مانند آن نشود باید برای پیشگیری از وقوع آنها اقدام کند و اگر جوانان به این مکاتب تمایل پیدا کردند باید با مواجهه‌ای منصفانه و حکیمانه به نقد این مکاتب پرداخت و به این وسیله آسیب‌های آن را به حداقل رساند. تحمیل و اجبار در هیچ امری نتیجه مثبتی ندارد و اگر هم نتیجه بخش باشد آن نتیجه موقتی است، به تعبیر حکماً اگر چیزی به انسان تحمیل شود دوام ندارد. بر این اساس اگر والدین و یا مسئولان تربیتی جامعه دینی بخواهند معنا و مفهومی را بر اساس آموزه‌های دینی به جامعه آموزش بدهند باید از تبیین استفاده کنند و راهی جز این ندارند.

رویکردهای فمینیستی و نظر اسلام درباره زن

در اسلام اولین و مهمترین نقش زن نقش مادری و تربیتی در کانون خانواده است و از این طریق تأثیر مستقیم بر کل جامعه می‌گذارد. آموزش و ترویج این نقش در جامعه اسلامی باید از راه تبیین صورت بگیرد، بر این اساس با ارائه

شناخت صحیحی از زن، استعدادها، امکانات و ویژگی‌های تکوینی او می‌توان از نقش زن در خانواده و جامعه سخن گفت. در این امر باید از مقایسه کردن و الگوبرداری از نقش زن در غرب و شرق اجتناب و با مواجهه‌ای واقعی با شخصیت زن به تبیین نقش‌هایی که می‌تواند ایفا کند، پرداخت. یکی از ویژگی‌های نوجوان و جوان نوگرایی است. بنابراین اگر ما بخواهیم آنچه از عقاید و آموزه‌های دینی در اختیار داریم را با همان ادبیات و ظاهر قدیمی به جوان عرضه کنیم و انتظار داشته باشیم جوان با ویژگی نوگرایی که دارد آن را بپذیرد، توقع زیاد و نابجایی است. یکی از مفاهیمی که در آموزه‌های دینی اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به آن توجه شده همین مسئله نوگرایی است. امام رضا علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند: «ایمان خود را نو و جدید کن». برخلاف آنکه تصور می‌شود فضای سنت فضای غیر متجدد است این فرمایش امام رضا علیه‌السلام و روایاتی از این دست نشان می‌دهد تجدد در ایمان و دین یک اصل اساسی و مهم است. تجدید ایمان بدون پرسش، نقد و سنجش امکان پذیر نیست. بنابراین هر تبدلی که در دینداری جوان اتفاق می‌افتد مساوی با ارتداد نیست و ممکن است این تغییر و تبدل در جهت تعمیق دین باشد. پدر و مادرها باید بتوانند به دور از فضای تعصب در کنار فرزندان خود باشند، فضای گفتگو را برای آنها فراهم کرده و اگر خود نیز نمی‌توانند فرصت‌هایی برای جوان ایجاد کنند که در آن به دغدغه‌ها و نوگرایی جوان توجه شود. دین عامل بازدارنده‌ای از نزدیک شدن انسان‌ها به آسیب‌های اجتماعی است. دین ذهن فرد را تغذیه می‌کند و به دل انسان حیات، حرکت و نشاط می‌دهد. دین خواص، آثار و کارکردهای مثبتی در جامعه دارد از جمله اینکه مانع و لنگاری مطلق انسان شده، ایجاد امنیت می‌کند و اضطراب و افسردگی را کاهش می‌دهد.

شرط «به زیستن» اجتماعی در جامعه چیست؟

ایجاد امنیت اجتماعی و سلامت اجتماعی

آسیب‌های اجتماعی از موضوعاتی است که در کشور نگرانی زیادی ایجاد کرده است؛ این موضوع بر کیفیت زندگی مردم تاثیر منفی می‌گذارد و از سوی دیگر افزایش آن در جامعه نیز نشانه‌ای از کاهش شاخص‌های سلامت اجتماعی و سرمایه اجتماعی است.

یکی از وظایف دولت‌ها فراهم‌سازی بسترهای مناسب برای ارتقاء مستمر کیفیت زندگی آحاد مردم است، لذا مردم انتظار دارند دولت‌ها با اتخاذ تدابیر و سیاست‌گذاری‌های مناسب بتوانند زمینه تحقق این انتظار را بیش از پیش فراهم کنند، این درحالیست که وجود نیروی انسانی سالم، کارآمد، قانون مدار، جامعه پذیر (اجتماعی شده)، مسئولیت‌پذیر و ... به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع توسعه در هر کشوری نیز لازمه تحقق عملی این انتظار است. درگیر شدن نیروی انسانی در چرخه آسیب‌های اجتماعی موجب می‌شود این منبع مهم نه تنها نتواند در چرخه توسعه و سلامت اجتماعی اثربخش باشد بلکه هزینه‌های دولت را در ایجاد امنیت، کنترل آنها و انجام اقدامات تأمینی و تربیتی افزایش دهد، لذا گسترش آسیب‌های اجتماعی در کشور و یا هر جامعه دیگری به این معنی است که قوانین، اخلاق و عرف آن جامعه مورد توجه قرار

نمی‌گیرد که این خود می‌تواند نشانه‌ای از عدم کارآمدی مطلوب دولت‌ها در ایفای وظیفه‌شان برای تحقق جامعه‌ای ایمن از منظر اجتماعی باشد.

در چنین شرایطی یکی از وظایف دولت‌ها سیاست‌گذاری مناسب در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه اجتماعی است که این کار مستلزم پذیرش آسیب‌های اجتماعی به عنوان واقعیت اجتماعی است، چراکه در صورت اتخاذ سیاست‌های مناسب برای حوزه اجتماعی به ویژه آسیب‌های اجتماعی با رویکرد سلامت اجتماعی می‌توان امیدوار بود که موضوع مورد توجه سیاست‌گذاران کلان کشور قرار گرفته؛ این پذیرش کمک می‌کند تا از برخورد‌های سلیقه‌ای و حتی بعضاً متناقض در حوزه آسیب‌های اجتماعی کاسته شود. در چنین شرایطی می‌توان ادعا کرد که نقشه راه کشور برای کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی ترسیم شود؛ در این صورت امکان مدیریت اجتماعی کارآمد و استفاده بهینه از تمامی منابع و ظرفیت‌های موجود بیش از پیش فراهم خواهد شد.

مسئولیت مدیریت تأمین شرایط مناسب و امنیت همه جانبه از جمله امنیت اجتماعی و سلامت اجتماعی در کشور بر عهده دولت‌ها است. سیاست‌گذاری‌های همه جانبه دولت از جمله در حوزه اجتماعی از جمله اقداماتی است که دولت می‌تواند در این حوزه انجام دهد تا از منظر آسیب‌های اجتماعی جامعه‌ای سالم‌تر داشته باشیم.

وقتی در جامعه‌ای خطری احساس می‌شود (که آسیب‌های اجتماعی هم از جمله این خطرات (تهدیدها) است)، انتظار می‌رود دولت به صورت عامدانه در این حوزه مداخله کند تا شرایط جامعه از حالت خطر (تهدید) خارج شده یا شرایط را به گونه‌ای کنترل کند تا وضعیت جامعه از منظر آسیب‌های اجتماعی مخاطره‌آمیزتر نشود و در نتیجه این سیاست‌گذاری‌های همه جانبه و از جمله

سیاستگذاری اجتماعی بتواند زمینه را برای « به زیستی اجتماعی» مردم فراهم کند.

سیاستگذاری‌های دولتها فقط محدود به رفع یا کنترل خطرات و آسیب‌های اجتماعی نیست. رویکرد پیشگیرانه از جمله پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و ارتقاء شاخص‌های سلامت اجتماعی نیز باید در بر گرفته شود. در چنین شرایطی می‌توان گفت دولت برای « به زیستن اجتماعی» مردم نقشه راه مناسب دارد و سیاستگذاری‌های مناسبی انجام داده است.

غالیان خطرناک تراز مخالفان شیعه هستند

تحولات کلامی عصر امام صادق علیه السلام

تردیدی نیست که در بین ائمه علیهم السلام دوره امام صادق علیه السلام یک دوره خاص تاریخی بود و در این باره قرائن فراوانی وجود دارد. در طول تاریخ تشیع، شیعه با دو عنوان علوی و جعفری شناخته شده و هیچ عنوان دیگری از عناوین ائمه علیهم السلام در دوره اهل بیت علیهم السلام بر تشیع اطلاق نشده است.

به لحاظ کمیت، حیات اهل بیت علیهم السلام متفاوت است و عمر شریف برخی ائمه علیهم السلام بسیار کوتاه بود، ولی چند تن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عمر و دوره امامت طولانی‌ای داشتند، از جمله امام صادق علیه السلام که ۳۴ سال امامت کرد و امامت‌شان هم در دوره حاکمیت بنی‌امیه و هم بنی‌عباس بود. در دوره سقوط بنی‌امیه و در حالی که هنوز بنی‌عباس استقرار نیافته بود، فرصتی چندین ساله برای امام علیه السلام ایجاد شد تا رسالت معرفتی و تاریخی خود را انجام دهند و شاگردانی تربیت کردند که با گسترش خفقان بنی‌عباس هم این رسالت محدود نشد. در این دوره جریانات فکری مخالفان از حالت پراکندگی به گروه‌های منسجم قاعده‌مند و ضابطه‌مند تبدیل شد؛ قبل از امامت امام صادق علیه السلام علمایی از اهل سنت مانند حسن بصری در علوم مختلف پایگاه و جایگاهی داشتند، ولی او نتوانست سامانه معرفتی را برای اهل سنت ایجاد

کند، گرچه عقایدی را منتشر می‌کرد. حتی جریان مرجئه در ابتدای دوره امام صادق علیه السلام شکل مکتب و مذهب به خود نگرفت که به آن ارجای اول گفته می‌شود. آنان در قالب جنبش فعالیت می‌کردند، ولی مکتب نبودند.

تبدیل جریانات فکری به مکتب و مذهب

در دوره امام صادق علیه السلام جریانات فکری به مکاتب و مذاهب تبدیل شدند. همچنین ویژگی دیگر این دوره آن بود که مرزهای فکری مسلمین یا مرزهای عقیدتی غیرمسلمین درگیر و تعامل جدی شروع شد. نهضت ترجمه و جریانات فلسفی در این دوره رشد چشمگیری یافت و الحاد نخستین بار به صورت سازمان یافته در دوره امام صادق علیه السلام مطرح شد.

نیاز فراوان جامعه شیعه به دستگاه اعتقادی

بعد از عاشورا، راهبرد ائمه علیهم السلام در تعامل با جامعه اسلامی تغییر یافت و از آن به بعد ائمه علیهم السلام به دنبال ایجاد جامعه اعتقادی صالحان بودند؛ یعنی امامت در شکل عام آن که مورد غضب است و امکان بازگشت ندارد، در کالبد جامعه مؤمنان به اعتقاد عمیق قلبی تبدیل شد و بدون تردید تأسیس آن در دوره امام باقر علیه السلام انجام شد. در این دوره دیوار و قالب شکل گرفت و در دوره امام صادق علیه السلام شیعه به عنوان یک جریان منسجم و اصول اعتقادی وجود دارد و جامعه شیعی آشنا به اصول، نیازمند سرچشمه معنویت است و از امام صادق علیه السلام سیراب می‌شود.

غلات جریانی خطرناک‌تر از مخالفان شیعه هستند

در این دوره واگرایی‌های اعتقادی از اهل بیت علیهم السلام به سمت جریانات انحرافی

وجود داشت؛ جریان کیسانیه تقریباً از سال ۱۰۰ تا ۱۵۰ هجری شروع شد، بنابراین اینکه گفته می‌شود از دوره محمد بن حنفیه و مختار شروع شده، گزارش معتبری نیست. جریان غلات به عنوان یکی از خطرناک‌ترین جریانات و اگر هم در این دوره رشد کرد. خطر غلات از خطر کیسانیه، زیدیه و حتی مخالفان بیشتر بود، زیرا غلات از یاران اهل بیت علیهم السلام یارگیری و جریان منسجم شیعه را متفرق می‌کردند و جریان تصوف باطنی هم در این دوره نمایان شد. اگر از روایات امام صادق علیه السلام در مقایسه با روایات سایر ائمه علیهم السلام آماری بگیریم، نشان می‌دهد که حضرت در این دوره تاریخی سرمایه بزرگ معنوی را برای جهان اسلام باقی گذاشت که اگر از کل میراث اعتقادی اسلام حذف شود، جز اندک سرمایه‌ای نخواهیم داشت.

چند محور مهم در فرمایش امام صادق علیه السلام

اولین نکته مرزبندی و مرزگذاری اندیشه تشیع از سایر نحله‌ها و مکاتب است؛ برای اولین بار در تاریخ شیعه، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام واجد مجموعه‌ای از اندیشه متمایز با سایر مکاتب شد. همچنین ورود به جزئیات مباحث اعتقادی برای این دوره تاریخی است و فاصله‌گذاری بین اعتقادات شیعه با مخالفان هویدا شد.

پس از دوره حضور یکی از مصیبت‌هایی که در تاریخ شیعه پیدا شد، فراموشی مرزبندی‌های خاص است؛ یعنی خطی که امام صادق علیه السلام کشید و اندیشه ناب را با زجر و اصرار از دیگران جدا کرد، بعد از عصر حضور، کمرنگ شد و به جایی رسیدیم که امر بر علمای مسلمین هم مشتبه شد که مرز ایجاد شده از سوی امام صادق علیه السلام کجاست؟ امروز از آن حضرت میراثی داریم که با نگاه اجتهادی این مرزبندی مشخص است. تبیین اصل برائت و مسئله ولایت و

سطوح و مصادیق آن در این دوره تاریخی به خوبی بیان شد.

تبدیل معارف شیعه از اعتقادنامه به کلام فقهی

تبیین مستدل و استدلالی باعث ایجاد تغییر کیفی شد، زیرا جریانات رقیب حتی خوارج، قدریه و مرجئه کرسی تدریس و تبیین داشتند و حضرت هم باید مرزبندی ایجاد می‌کردند و به خوبی این کار انجام شد و معارف شیعه از اعتقادنامه به کلام فقهی مبسوط تبدیل شد.

نکته دیگر از نقش‌های استثنایی و اختصاصی آن حضرت، تبیین نظام‌مند معارف شیعه است؛ در فقه ابوابی داریم و احکام مرتبط هستند، ولی اتصال و ارتباط نظام‌مندی میان احکام وجود ندارد و نمی‌توان در باب توحید افعالی سخن گفت و بعد درباره مسئله امامت و ولایت سخنی در باب مقامات ائمه علیهم‌السلام بگوییم که با توحید افعالی تفاوت دارد یا نمی‌توانیم در باب انسان‌شناسی چیزی بگوییم، ولی وقتی به معاد رسیدیم، بگوییم تبعیدی است. ما با مجموعه مرتبط و منسجمی از عقاید مواجه هستیم.

یکی از نکات برجسته روایات امام صادق علیه‌السلام این است که ایشان در مباحث مختلف ارجاعاتی به سایر مواضع دارد و وقتی از امامت حضرت سوال می‌شود، آن را به نبوت گره می‌زند و وقتی از کرامات و مقامات اهل بیت علیهم‌السلام سؤال می‌شود، ضمن پرهیز از غلو، جلوی تنقیص مقام را می‌گیرند. جایگاه قرآن در معرفت و تفسیر قرآن از امام صادق علیه‌السلام است. همچنین بخش عمده روش استدلال و احتجاج از امام صادق علیه‌السلام است که از سوی امام رضا علیه‌السلام تکمیل شد و مهم‌تر از همه ارائه نظام‌مند معرفت الهی است.

نکته دیگر در دوره امام صادق علیه‌السلام، تبیین عناصر ویژه در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است؛ حتی آغاز این تبیین برای امام صادق علیه‌السلام است؛ ما در قضا و قدر و توحید

افعالی و... با مخالفان اختلاف داریم؛ برخی معارف دردانه‌های معرفتی‌اند که فقط در دست ائمه علیهم‌السلام هستند، مانند جبر و اختیار، زیرا هر قدر در تاریخ سیر کنیم این شبهه وجود دارد تا دوره اهل بیت علیهم‌السلام و گره این موضوع با نظریه امر بین الامرین باز می‌شود. البته نه اینکه در زمان امام علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام نبود، بلکه تبیین برهانی و علمی و باز شدن موضوع در این دوره است. در لسان روایات آمده که امر بین الامرین را فقط علمای ربانی (امام معصوم) و شاگردان آنان می‌فهمند.

حل گره‌های تاریخی مباحث کلامی

فکر می‌کنیم مسئله قضا و قدر فقط برای اسلام است، در صورتی که در فلسفه یونان و ادیان شرقی و غربی و یهودیت و مسیحیت هم وجود دارد و حل حقیقی مسئله قدر در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و براهین ایشان وجود دارد و گره آن در دست امام صادق علیه‌السلام است. مسئله رجعت و مهدویت از اختصاصات معرفت شیعه هست.

شاگردپروری از کارهای اصلی ائمه علیهم‌السلام است و به آن توصیه کرده‌اند. در زمان امام صادق علیه‌السلام علاوه بر تربیت شاگرد، شبکه توزیع معارف اهل بیت علیهم‌السلام هم ایجاد شد؛ شیوه آموزشی امام صادق علیه‌السلام این نیست که فقط بی‌رسید، بلکه می‌آموزد که چگونه سوال کنید و چگونه جواب دهید و آن را حفظ و ضبط کنید و نشر دهید. طبقه‌بندی نظام آموزشی را به اصحاب آموزش دادند. حضرت فرمودند که به رفقا بگویید که ما یکسری اسرار و معارف را به آنها می‌گوئیم و چرا آنان در بازار کوفه جار می‌زنند. این اسرار باید حفظ شود. تربیت تخصصی افراد از دیگر ویژگی‌های این دوره است و این کار در هیچ دوره‌ای انجام نشد، ولی امام صادق علیه‌السلام این کار را کردند.

امام علیه السلام فرمودند این کسانی که امروز هستند، از اصحاب پیغمبر، یا بالاترند یا کمتر نیستند، واقعه‌ش همین است. آن جوان مؤمن مخلصی که از همه‌ی لذت زندگی، از همه‌ی آرزوهای جوانی، از همه‌ی شهوات، خواسته‌ها، از زندگی راحت، از پدر و مادر، از همسر، از فرزند چشم میپوشد، می‌رود در راه خدا جهاد [میکند] -حالا یا در جبهه‌های دفاع مقدّس، مثل آن دوران‌ها، یا در جبهه‌ی دفاع از حرم، مثل زمان ما، یا دفاع از امنیّت، فرق نمی‌کند- از آنها بالاترند.

مقام معظم‌ره رهبری



جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه